نهج البلاغه

ترجمه و تدوین :
دکتر محمودرضا افتخارزاده



نشر روزگار

بخش: ج1

از صفحه 1 تا صفحه 100 (معادل 100 صفحه)

بسم الله الرحمن الرحیم

نهج البلاغة

ترجمه و تدوین:
دکتر محمودرضا افتخارزاده

- براساس ۱۰۱ نسخه‌ی خطی و چاپی موجود و منابع و مصادر نهج‌البلاغه.
- تدوین موضوعی خطبه‌ها، نامه‌ها و کلمات قصار.
- ارایه اختلاف نسخه‌ها در واژگان و ساختار و متن ومنابع و مصادر آنها.
- ارایه ترجمه فصیح فارسی و پرهیز از هرگونه تفسیر وتوضیح و یا ترجمه آزاد.



نشر روزگار



نهج البلاغه

ترجمه و تدوین : دکتر محمودرضا افتخارزاده

این متن ترجمه‌ی این نسخه است :

نهج البلاغة

الدکتور صبحي الصالح

نشر روزگار

۱۳۷۹

دکتر محمودرضا افتخارزاده، ۱۳۴۳ ـ
نهج‌البلاغه. فارسی ـ عربی) تهران: نشر روزگار، ۱۳۷۹.
قیمت: ۶۵۰۰۰ ریال : ۱۳۸۴ ص.
ISBN 964-5758-22-x:
فهرستنویسی بر اساس اطلاعات فیپا.
کتابنامه.
۱. علی‌بن ابی‌طالب (ع)، امام اول، ۲۳ قبل از هجرت ـ ۴۰ ق. ـ خطبه‌ها. ۲. علی‌بن‌ابی‌طالب (ع) امام اول، ۲۳ قبل از هجرت ـ ۴۰ ق. ـ کلمات قصار. ۳. علی‌بن ابی‌طالب (ع)، امام اول، ۲۳ قبل از هجرت ـ ۴۰ ق. ـ نامه‌ها.
BP ۳۸/۰۴۱ ۲۹۷/۹۵۱۵
گ ۱۳۷۹ ف ت / ن
کتابخانه ملی ایران ۱۷۷۷۲-۷۹م



نهج‌البلاغه: امام علی‌بن ابی‌طالب (ع)
ترجمه و تدوین: دکتر محمودرضا افتخارزاده
حروفچینی و صفحه‌آرایی: ابوالفضل نوفرستی
لیتوگرافی: سمیدی ـ چاپ: صفیه ـ صحافی: امیدوار
طرح روی جلد: ساعد مشکی ـ ناظر چاپ: محمد فتحی
چاپ اول: ۱۳۷۹ ـ شمارگان: ۹۹۰۰
◆ دفتر مرکزی: ۳۷۲۱۳۸۴
میدان امام حسین ـ خیابان هفده شهریور ـ پایین‌تر از چهارراه صفا ـ پلاک ۲۸۳ تلفن: ۷۵۳۸۵۳۲
◆ فروشگاه: خیابان انقلاب ـ روبروی انتشارات سمت ـ مجتمع تجاری الغدیر ـ شماره ۵.

شابک: ۹۶۴-۵۷۵۸-۲۲-X
ISBN 964-5758-22-X

به جای مقدمه



می‌خواهم از تو بنویسم و نمی‌توانم. از صلابت اندیشه‌ات که از پگاه ظهور اسلام تا ظهر کویری این روز و روزگار همواره سدی بوده است سترگ در برابر هجوم همه و همیشه‌ی باطل و تا روز بازپسین نیز نورافشان و سایه‌گستر و هدایتگر همگان خواهد بود به یقین.

می‌خواهم از تو بنویسم که نه پاره‌ای نان را در دل شب، بَلْ همواره دل خویش را ـ به نرمی و عدالت ـ بر سفره‌ی همه‌ی تهیدستان و بیوه‌زنان تقسیم می‌کنی. از کودکی که دور از همه‌ی چشم‌های آلوده، در خانه خدا و در آغوش فرشتگان چشم بر جهان می‌گشاید. از نوجوانی که بی‌هیچ هراسی از شمشیرهای زهرآگین جهل و نفاق، شیفته و شیدا سر بر بالین مراد و پیامبر خویش می‌گذارد و اندکی بعد در پناه غیرت دینی و قوت ایمانی خود یک تنه به جنگ «عمروبن عبدود»ها می‌رود و شمشیر فقط «از پی حق»[1] می‌زند.

می‌خواهم از مردی بنویسم که قرن‌هاست اندیشه‌اش همچون کمربندی دور جهان حلقه زده است و نامش بر هر زبانی ـ به محبت و شکوه ـ جاری است. مردی که همه‌ی دنیای شکمبارگان و

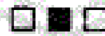
---

۱. گفته: شمشیر از پی حق می‌زنم   بنده‌ی حقم نه مأمور تنم   مولوی

ره‌گم‌کردگان را به «عطسه‌ی بزه‌ی و «پاره کفشی» هم نمی‌گیرد و در عرصه‌ی غوغا و آشوب حقیر آنان لحظه‌ای حتی دست از دادخواهی و عدالت‌طلبی نمی‌کشد و برای خوش آمد این و آن هرگز سخنی بر زبان نمی‌آورد و سرانجام نیز چون ظرف شکننده‌ی روزگار، حدّت و شدّت حق‌جویی و عدالت‌طلبی‌اش را برنمی‌تابد، سر بر سجاده‌ی عشق ـ و باز هم در خانه خدا ـ زمزمه‌گر «فُزْتُ و ربِّ‌الکعبه» می‌گردد.

می‌خواهم از میراث گران سنگ و جاودانه‌ات ـ نهج‌البلاغه ـ بنویسم اما دریغ! حیرانِ ناتوانیِ شگفت‌انگیز خویشم. نه کلام را ـ بی‌هیچ مداهنه‌ای ـ یارای تصویر پرهیبی حتی از توست. نه خرد را جسارت تعریفی و نه احساس را چندان گستره‌ای که بتواند سیمرغ‌وار به سوی قاف شخصیت شگفتِ انسانی ـ اسطوره‌ای‌ات بال بگشاید و تو را آنچنان که هستی بشناسد و به دیگران بشناساند. پس زبونِ بی‌زبانی خویش تنها از دور ـ و با چشم جان ـ به تماشای سایه‌وار قامتت می‌نشینم و حیرت زده رو به جهان و جان جهان زمزمه می‌کنم:

«من گنگ خواب دیده و عالم تمام کر   من عاجزم ز گفتن و خلق از شنیدنش»[۱]



و امّا بعد؛

خدای را بر این نعمتِ ویژه، سخت سپاسگزارم که توفیق انتشار نهج‌البلاغه را با این ترجمه و تدوین نصیب نشر روزگار گرداند. ترجمه‌ی متین و شایسته‌ای که تنها در سایه‌ی تلاشی عالمانه و پی‌جویی‌هایی عاشقانه فراهم گشته است و بدون تردید بیش از هر ترجمه‌ی دیگری تاکنون توانسته است به زبان موجز، فخیم و شگفت امام علی (ع) نزدیک گردد.

باشد که اهل فضل و خرد با فرزانگی و فرهیختگی خویش بر این کار بنگرند و دقایق و ظرایف آن را از چشم دور ندارند.

و من‌الله‌التوفیق ...

محمّد عزیزی

---

۱. مولوی.

پیش گفتار مترجم

◘ امام علی ﷺ

راستی ز علی ﷺ چه می توان گفت!

خواستم زِ علی ﷺ گویم و او را ستایم و از ارزش‌های برترش یاد کنم، چراکه وی را چنان یافتم که می‌خواهم. لبریز از شوق و سرشار از شعف، بنا به خوی بومی و فرهنگِ میهنی دنبال واژگانی می‌گشتم تا واژه و معنایی یابم که تواند ستایشش را در خود گیرد، دیدم که مرا زین کار باز می‌دارد:

«حقا نَپِسَندَم که در گمانِتان گذرد که من ستاییدن و شنیدنِ ستایش را دوست دارم، سپاس خدای را که چنین نیستم، وگر دوست می‌داشتم که چنان گفته شود، حقا که فروتنانه برای خدای سبحان می‌رهاییدَمش که‌بزرگی و شکوه‌مندی تنها او را سِزَد، و بسا که مردم ستودن را پس از نکوییدن روادانند. پس به نیکو ستودن نَستاییدَم، چرا که در پیشگهِ خدای سبحان و نزدِ شما از حقوقی که از گزاردَنش نیاسوده‌ام و بایسته‌هایی که از انجامش ناچارم، بر خویش بیمناکم، آن سان که با گردن‌کشان سخن می‌گویید سخن نگوییدم، و آن گونه که از خودکامگان می‌پرهیزید از من نپرهیزید، و با چاپلوسی نیامیزیدم، در حقی که به من گفته شود دشوار نگمانیدَم، و خواهانِ بزرگداشتِ خویشم مپنداریدَم، چرا که هر که حق را گران داند که به او گفته شود،

یا داد را گران یابد که بر آن روی کند، کردارِ به حق و داد بر او گران‌تر است. از گفتنِ حقی یا رایزنی به دادی خویشتن مدارید، که من نزدِ خویش نه برتر از آنم که خطا کنم و نه در کردارم از خطا در امانم ...».[۱]

خواستم از ویژگی‌ها و شگفتی‌های سخنش به فریاد آیم و خداوندگارِ سخنَش دانم. دیدم که خود می‌گوید:

«هان که ماییم خداوندگارانِ سخن؛ ریشه‌هایش در ما استوار است، و شاخسارش بر ما سایه افکند...»[۲]

خواستم که گفته‌های با شکوهش را در کردارش بیابم، آنهم آنکایی که در قدرت است و **حکومت**! دیدم که به **کردار** فریاد می‌زند:

«وجدانم در گروِ چیزی است که می‌گویم و خود پابندِ انجامِ آنم».[۳]

«به خدای که تا روزگار پایدار بُوَد و در آسمان ستاره‌ای از پی ستاره‌ای جَهَد، به بیداد دست نیازم»[۴] **«به خدای که گر بیدار بر خارِ سه پایه شب گذرانم یا دست و پا بسته در زنجیر کَش آیم، برایم گواراتر تا ستم‌گرِ برخی بندگان و چنگاورِ چیزی از ناچیزهای دنیا باشم!».**[۵]

دیدم که علی ﷺ آن گونه هست که باید باشد!

به **خود** آمدم و **خویش** را یافتم و به جهان و روزگارِ خویش اندیشیدم. به **انسانِ مسئول** رسیدم که **معنای زندگی** است و پایهٔ همهٔ فلسفه‌های جهانی و اندیشه‌های بلندِ انسانی، از هستِ خویش سخت اندوهیدم. دیدم که از پگاهِ درخششِ **اندیشه**، همهٔ نام آورانِ **تاریخ** فریاد برآورده‌اند که: **«ای انسان خویش را بشناس»**[۶]، و همهٔ اندیشمندانِ بزرگ روزگارم به این **گوهر** اندیشیده‌اند و هر کدام به گونه‌ای همین را گفته‌اند؛ آن یکی **انسان** را در **عصیان** می‌دانست[۷]، و این یکی گرانمایه‌تر از او **پوچی روشن فکران** را در **مستی گفتار** و **سُستی کردار**شان می‌دید[۸]، و سومی از **نفی مطلقِ**

۱. ن. ک: خطبهٔ ۲۱۶.
۲. ن. ک: کلام ۲۳۳.
۳. ن. ک: خطبهٔ ۱۶.
۴. ن. ک: خطبهٔ ۱۲۶.
۵. ن. ک: خطبهٔ ۲۲۴.
۶. اشاره به سخن سقراط.
۷. اشاره به سخنِ کامو.
۸. اشاره به سخنِ اقبال.

ارزش‌ها می‌نالید و **روشن فکر** را در چنین فضایی **حرّاف و زمام‌دار** را **قصّاب** یافته بود.[1] دیدم که **علی** ﷺ ژرف‌تر و با شکوه‌تر از همه فرموده است:

«آن که از مبارزه با بیداد روی گرداند و رهایَش، خدای جامهٔ خواری پوشانَدَش، و بیچارگی گیرَدَش، و به پستی و زبونی خوار گردد، و بر دلش مُهرِ گپوکی زند...»[2]

این بود که درمانِ دردِ خویش و جامعه و جهانِ خویش را یافتم و بیچارگی و خواری و گپوکیِ روشن فکرانِ روزگارِ خویش را دانستم!

از سرِ کنجکاوی خواستم دریابم که چهارمی این سخنِ شگفت را از کجا گرفته که: **برخی انسان‌ها سرشتی پاک دارند و کرداری ناپاک**[3] و یافتم که **علی** ﷺ در آموزه‌های بزرگ **انسان‌شناسی** و مردم شناسیش فرموده:

«انسان‌ها در سرشت گونه گونند. برخی نیکو سرشتند و زشت کردار»[4]

شگفتانه بر **علی** ﷺ درود فرستادم که او آموزگارِ بزرگِ **انسان** و **تاریخ** است. و باز بنابه خُوی بومی و فرهنگِ میهنی خویش گزافه‌گویانه پنداشتم که او دانای به غیب است که دیدم:

«... خندید و گفت: آن علم غیب نیست، تنها آموزه‌ای از آموزگاری است...».[5]

باز به **خود** آمدم و دردِ جهانم و رنج و شکنجِ مردمَم مراگرفت و از پوچی و **پوکی روشن فکران** و **نفی مطلقِ ارزش‌ها** و **مستی گفتار** و **سستی کردارِ** روزگارم، و وارونگی و تنهایی و غربتِ آیینِ انسانی **اسلام** و مذهب آزادی و آگاهی و عدالتِ **علی** ﷺ نالیدم، و در پرتوِ سخنِ روشنگرِ حضرتش دریافتم که گویا در **روزگار پایانی تاریخ** به سر می‌برم:

«در آن هنگامه، باطل جایگه‌هایش را گیرد، و نادانی سواری‌هایش را سوار شود، و ستمگر فزون گردد و حق خوان اندک شود، روزگار تازد چون تاختنِ درندهٔ گازگیر، و پس از اندکی رامش خروش باطل

---

۱. اشاره به سخنِ رِنه شار.

۲. ن. ک: خطبهٔ ۲۷.

۳. اشاره به سخنِ فرانسوامورباک.

۴. ن. ک: خطبهٔ ۲۳۴.

۵. ن. ک: خطبهٔ ۱۲۸.

جوشد، و مردم بر پلیدی‌ها دل دهند، و از آیین دل زنند، و بر دروغ دل بندند، و از راستی بیزار شوند، آنک که چنین شود فرزند بر پدر خشم گیرد، و باران خشکد، و فرومایگان فزایند، و گران مایگان اندک شوند، و مردم آن روزگار گرگان، و فرمانروایانش درندگان، و توانگرانش شکم بارگان، و بی چیزانش مُردگان، راستی فرو رود، و دروغ لبریزد، و دوستی زبانی گردد، و مردم در دل‌ها کینه ورزند، و پلیدی‌ها ارزش شوند، و پاکدامنی‌ها شگفت آید، و اسلام وارونه بر اندام اُفتد، چون پوشای پوستینِ وارونه!».[1] «بزودی بر شما روزگاری رسد که در آن اسلام وارونه شود آن سان که کوزه با آنچه در آن است واژگونه گردد...».[2] «و آن روزگاری است که در آن تنها خداشناسانِ گمنام رهند، که گر در جایی باشند شناخته نشوند، و گر نباشند جُسته نشوند، آنانند چراغ‌های رهنما، و نشانه‌های شب پیما...».[3]

زین تباهی و سیاهی روزگار سخت دلم گرفت، و پرسیدم: آیا نورِ امیدی هست که در پایانِ این **یلدای سرد و سیاهِ تاریخ** پیدا شود؟ مژده داد که آری!

«حقا که زرهِ حکمت پوشَد و با همهٔ فرهنگش گیردَش؛ از رو کردنِ به آن و شناختِ آن تا پرداختنِ به آن، که گویی گُمشده‌اش همان است که می‌جویَدَش، و نیازَش همان است که می‌خواهَدَش! او تنهاست آنک که اسلام تنها مانَد و دست و پازند و بی جان بر زمین افتد، بازمانده‌ای از بازماندگانِ حُجّتِ خدا، و جانشینی از جانشینانِ پیامبرانش!».[4]

امیدوار شدم و دست به کار و لحظه شمار، و از دیگر سو نگرانِ چگونه زیستن، در این مردابِ تباهی و پلیدی و آلودگی و وابستگی و چاپلوسی و دریوزگی و مزدوری روزگار، که حضرتش آموخت:

«خدایا! آبرویم را به بی نیازی نگهدار، و جایگاهم را به نیازمندی میالای، تا زِ جویندگانِ روزیت روزی خواهم، و از آفریدگانِ بَدَت

---

۱. ن. ک: خطبهٔ ۱۰۸.
۲. ن. ک: خطبهٔ ۱۰۳.
۳. همان.
۴. ن. ک: خطبهٔ ۱۸۲.

درخواست نمایم، و به ستایشِ آن که بخشَدَم گرفتارآیم، و به نکوهشِ آن که ندهَدَمْ فریفته شوم، که در پی آن همه، تویی سزاوارِ بخشیدن...».[1]

***

◙ نگاهی به سرنوشتِ تاریخی میراثِ علوی!

بی‌گمان در هر نهضتی آیینی سخنانِ راهبرانِ آن **نهضت** در زمانِ حیات و حضورشان با توجه به گونه‌گونی اهداف و اغراضِ مخاطبان و پیروانِ‌شان در نقل و نگارش، دستخوش دگرگونی می‌شود. در نهضتِ آیینی **اسلام** نیز از همان پگاهِ نهضت این دگرگونی وجود داشت تا آنجاکه پیامبر اسلام ﷺ به مخاطبان و شنوندگان و ناقلانِ سخنانش هشدار داد که بر حضرتش نادرست و ناروایی نبندند. **امام علی** ؑ نیز در زمانِ حیاتش این هشدار را به **مسلمانان** داد و به تبیینِ علمی گونه‌های **خبر** پرداخت و از چگونگی **نقل** و گونه‌گونی **ناقلان** یادکرد و هشدارِ پیامبر اسلام ﷺ را یادآور شد.[2]

در پی شهادتِ **امام علی** ؑ و چیرگی باندِ **امویان** و گرفتاری و پریشانی و پراکندگی **شیعه**، میراثِ مکتوبِ علوی دستخوش رویدادهای روزگار شد. بخشی از این میراثِ مکتوب که نزدِ کارگزارانِ حضرتش بود به دستِ تبهکارانِ اموی افتاد و سرانجام به دست **معاویه** رسید.[3] **تاریخ** گواه است که امویان کوشیدند تا این میراث را به سرانِ **کودتای سقیفه** نسبت دهند و از این راه برای آنان فضیلتی بسازند، تا آنجاکه پاره‌ای از سخنانِ حضرتش را به **معاویه** و دار و دستهٔ **مروانیان** نسبت دادند. **جاحظ** در سدهٔ سوم هجری این انتساب را ناروا دانسته و می‌گوید سخنانی این چنین بلند و با شکوه از فرومایگانِ تبهکارِ اُموی و مروانی محال است و ممتنع![4]

از سویی از همان پگاهِ **کودتای سقیفه** و به ویژه پس از چیرایی **معاویه** و باند او تحریف و تخریبِ شخصیتِ **امام علی** ؑ در همهٔ زمینه‌ها آغاز شد و گویندگان، سخنوران، نویسندگان، سرایندگان، محدثان، راویان و همهٔ کارگزاران تبلیغاتی رژیم اموی مروانی در تحریف شخصیت، سیره و سخنان حضرتش از هیچ کوششی فروگذاری نکردند.[5] آنان در گذر سده‌ها کوشیدند تا علاوه بر تحریف و

---

۱. ن.ک: خطبهٔ ۲۲۵.　۲. ن.ک: خطبهٔ ۲۱۰.　۳. ن.ک: الغارات ۱/ ۲۵۱، ۲۵۲.

۴. ن.ک: جاحظ / البیان ۳/ ۲۶۷.　۵. ن.ک: سلیم ۱۰۹ - ۱۱۱.

تخریبِ میراثِ مکتوب و شفاهی علوی، از خود نیز سخنانِ نادرست و ناروای بسیاری به نام آن حضرت بسازند و در میان مردم شایع کنند و بنویسند.[1]

از دیگر سو نقل و نگارشِ میراثِ مکتوب و شفاهی علوی در روزگار **اموی ممنوع** بود و دارنده و نگارنده و گوینده‌اش به **مرگ محکوم**، و جاسوسان و مزدوران رژیم اموی که **شیعیان** را در محاصره و زیر نظر داشتند از نقل و نگارش **میراثِ علوی** جلوگیری می‌کردند. یارانِ برجسته و پیروانِ راستین **امام علی** ؑ که بخشی از میراثِ مکتوب و شفاهی حضرتش را در سینه داشتند و با کفن بر دوش می‌کشیدند و از پناهگاهی به پناهگاهی می‌گریختند، در نگهداری، نقل، نگارش و انتقال آنها به نسلِ بعد دچار مشکل بسیار بودند. از سدهٔ نخست تا سدهٔ سوم هجری بسیاری از این **میراث** با دارندگان و ناقلان و نویسندگانش از میان رفت. چرا که **رژیم خلافت** بر هر شیعه‌ای که دست می‌یافت، او و میراثش را از میان بر می‌داشت. و از آنجا که **تشیّع** و **شیعه** در گذر سده‌های نخست هجری همواره ممنوع و محکوم بود و به ناچار هر چه مکتوب داشت باید پنهان می‌کرد، حوادثِ طبیعی در نابودی این آثار مخفی نقش داشت.

آفتِ بزرگ دیگر وجود **فرقه‌های** گونه‌گون کلامی سیاسی بود که از روزگارِ حیات و حضورِ حضرتش تا پایانِ دورهٔ **حضور امامان** ؑ پیاپی سر بر می‌آوردند و هر کدام بنابه انگیزه‌های کلامی سیاسی خود، می‌کوشیدند تا در پشتوانه بخشیدنِ به فرقهٔ خود و توجیهِ عقاید کلامی سیاسی اجتماعی اقتصادی‌شان سخنان حضرتش و دیگر **امامان** ؑ را تحریف کنند و یا از خود به نام آن حضرات بسازند و شایع نمایند و در لابلای مجموعه‌های روایی جازنند.

◘ سیّد رضی و گردآوری و گزینش سخنان امام علی ؑ

پس از پایان **دورهٔ حضور** و آغازِ **روزگار غیبت** در سدهٔ سوم هجری، و سرانجام اقتدارِ دولت شیعی **آل بویه** در آغاز سدهٔ چهارم هجری، (۳۲۰ - ۴۴۸ هـ) مشایخ بزرگ شیعهٔ امامیه کوشیدند تا از میانِ میراث روایی شفاهی و مکتوب موجود، مجموعه‌های روایی موضوعی مدوّنی گردآورند و درست را از نادرست باز شناسند. آنچه مرحومِ **کلینی، صدوق، مفید، مرتضی و طوسی** گرد آوردند، گزیده‌ای مدون از میانِ میراث دورهٔ حضور است. بدیهی است که روشِ آنان در گزینشِ این **میراث** با

۱. ن. ک: همان ، الغدیر ۵/۲۰۹ ـ ۲۷۵ ، ۵/۲۹۲ ـ ۲۹۰ ، ۵/۲۷۶ ـ ۲۸۱ .

هم فرق داشت.

سیّدِ رضی ادیب، عالم، فقیه و محدّثِ شیعی امامی سدهٔ چهارم و پنجم هجری (۳۵۹ - ۴۰۴ ه) نیز از میان چنان میراثی پریشان و پراکنده دست به شناسایی، گردآوری و گزینش سخنانِ **امام علی** ؏ زده است. آن مرحوم که ادیب و شاعری بسیار برجسته و سخن‌شناسی کاردان بود کوشید تا از میانِ میراثِ مکتوبِ علوی که در آثار گونه‌گونِ کلامی، روایی، فقهی، ادبی، تفسیری و تاریخی شیعه و سنی پراکنده بود سخنانِ حضرتش را بیابد و گردآوَرَد و گزیند. پیداست که این کار را با وجودِ گرفتاری‌ها و مسئولیت‌های بسیار اجتماعی روزگارش از پگاهِ جوانی آغاز کرده و سرانجام در رجبِ سالِ ۴۰۰ هجری یعنی چهار سال پیش از مرگش به پایان رسانده است. آن مرحوم که خود صادقانه در سقدمهٔ کوتاهش یادآور شده با آن که به آموزه‌های ارزشمندِ علوی توجه داشته بیشتر به جنبه‌های ادبی و بلاغی سخنانِ **امام علی** ؏ دل بسته بوده و از همین رو نام گزیده‌اش را **نهج‌البلاغه** نهاده است. ارزشِ کارِ آن مرحوم، گرامی و ارجمندست چرا که در کارِ گزینش گاه آن چنان آگاهانه و کارشناسانه عمل کرده که تحسین انگیزست؛ گاه از میانِ یک متنِ بلند تنها **واژه** یا **کلمه** یا **جمله‌ای** را گزیده، و گاه از میانِ یک خطبهٔ بلندِ چند صفحه‌ای تنها **امّا بعدِ** آن را و گاه **الحمدللهِ** آن را از سخنِ حضرتش گزیده و برداشته است، و گاه فرازی را از خطبه‌ای و فرازی را از نامه‌ای گزیده و کنار هم هشته، و گاه از چند خطبه و نامه، یک **خطبه** یا یک **نامه** یا یک **کلام کوتاه** آراسته است. آن مرحوم چون گوهرشناسی آزموده از میانِ آن همه صدف، مرواریدها و گوهرها را شناخته و گزیده و کنار هم چیده و به درستی هر چه تمام‌گاه پاره‌های مسین را از زرناب جدا ساخته و ساختار موزون و مدونی ارائه داده است و در این گزینش و تألیف، واژه و حرفی را از خود نیفزوده است. خدای آمرزدَش و پاداش نیک دهدَش!

با این همه، آن مرحوم در کار گزینش یک اصل مهم را فراموش کرده و آن شأنِ صدورِ برخی سخنان و اصالت آنها یا به تعبیرِ خودِ آن حضرت **ناسخ** و **منسوخ** و **عام** و **خاصِ** سخنان است. آن مرحوم بدون توجه به این اصلِ اساسی، گاه سخنی منسوب به حضرتش را گزیده که با **قرآن** و سیرهٔ **نبوی** و راه و رسم **علوی** ناسازگار است، و آن سخنانی دربارهٔ **زن** است که به آن حضرت منسوب شده و آن **آموزگارِ بزرگِ تاریخ و انسان** را از فراز اندیشه‌های بلند و روح‌های فرازمند فرو می‌آورد! بی‌گمان بخشی از این سخنان بر فرضِ صحتِ انتساب، پس از **پیکار جمل** در نکوهشِ شخصِ **عایشه** و از بابِ

تغلیب اقل به اکثر گفته شده، و یا دربارهٔ برخی زنانِ تبهکار **مارقین** که در آشوبگری‌های آن روزگار دست داشتند. بنابراین بر فرضِ صحتِ انتساب، سخنانی است ویژهٔ روزگارش و به تعبیرِ حضرتش خاص و منسوخ.[1]

نکته دیگر در کار گزینش که خود آن مرحوم هم به تاکید گفته، پراکندگی و پریشانی موضوعِ سخنان است. آن گونه که گفته شد آن مرحوم در کارِ گزینش گاه از چند خطبه و نامه، یک خطبه یا نامه گردآورده و بدین سان موضوعاتِ گونه‌گونی را در هم ریخته و یک خطبه یا نامه با چند موضوع گونه‌گون و نا مربوط گرد آمده است و علاوه بر این به تدوینِ موضوعِ خطبه‌ها و نامه‌ها و سخنانِ کوتاه هم نپرداخته است.

نکته دیگر وجه تسمیه و نامی است که بر سخنانِ **امام علی** ﷺ نهاده. بدیهی است که آن مرحوم به شگفتی‌های ادبی بلاغی سخنانِ علوی بیش از دیگر ابعادِ آن توجه داشته و این نام را شایسته دیده است. حال آن که سزاوار بود تا **نهج الحیاه** می‌نامیدش، چرا که آن حضرت خداوندگارِ سخن بوده و ادب و فصاحت و بلاغت در گفتار و نوشتارش ذاتی حضرتش بوده[2] نه اکتسابی و حصولی تا خطیب و ادیبی آزموده باشد که در گفتار و نوشتارش ساعت‌ها بیندیشد و سرانجام متنی برای **گفتن** یا **نوشتن** فراهم آورد. بدیهی است که این گفتارها و نوشتارها بالبداهة و آنی و از سرِ درد و مسئولیت و ضرورت گفته و نوشته شده است. بنابراین ارزشِ سخنانِ **امام علی** ﷺ در آموزه‌های ناب انسانی آن است. آموزه‌هایی که بی‌گزافه بر اندیشهٔ هیچ خداشناس، انسان شناس، روان شناس، مردم شناس، جامعه شناس و جهان‌شناسی نگذشته است، در حالی که در ادبیاتِ راهبرانِ ادیان و مذاهبِ دیگر، **خداوند** و **انسان** در اسارتِ قالب‌های تنگ و تاریک کلامی و ذهنی است و **آفرینش** و **جهان هستی** در انگاره‌ها، پنداره‌ها و اسطوره‌های کودکانه فرو رفته و تصاویری غیر عقلی و علمی دارند، در آموزه‌های **امام علی** ﷺ شناختِ حقیقتِ **خداوند** و **انسان**، و چگونگی **آفرینش** و **جهان هستی** دارای تصاویری آن چنان باشکوه و دل‌انگیز و هماهنگ و پیشاهنگِ آخرین دریافت‌های علمی بشر از چگونگی آفرینشِ جهان و پدیده‌های آن است، که شوق و شعف و تحسینِ **انسان** را بر می‌انگیزد و بی اختیار می‌نازی که پیروِ چنین بزرگ مردی هستی!

---

۱. ن. ک: خطبهٔ ۲۱۰.　۲. ن. ک: خطبهٔ ۲۳۳.

◙ برگردان پارسی نامهٔ علوی

برگردانِ سخنِ **امام علی** ﷺ به زبانی دیگر آن سان که شاید و باید، محال و ممتنع است. چراکه اعجازِ کلامِ علوی در **ظرف و مظروف** آن است. یعنی **واژه** آن چنان ظریف، و **معنا** آن چنان بزرگ و سرشار که تنها از **علی** ﷺ ساخته بوده تا آن **مظروفِ بزرگ** را در آن **ظرفِ ظریف** جای دهد به گونه‌ای که نه لبریزد و نه سرآید! پس چه گونه می‌توان آن **مظروفِ بزرگ** را از ظرفِ ویژه‌اش برداشت و در ظرفی دیگر نهادا؟ این است که برگردانِ آن به هر زبانی دیگر آن سان که شاید و باید محال است و ممتنع. و در اینجاست که تأکیدِ پیشوایان اسلام بر فراگرفتنِ درست و دقیقِ زبانِ عربی آشکار می‌شود. این پیچیدگی و سختی ترجمه، زمانی بیشتر آشکار می‌گردد که بدانیم مرحومِ **سیدرضی** چنان گزینشی داشته و هر قطعه‌ای را از جایی گرفته و کنار هم چیده و خطبه و نامه و کلام کوتاهی را پدید آورده است. به همین دلیل است که مترجمانِ کلامِ علوی دچار مشکل بسیار شده‌اند. پیچیدگی دیگر کار ترجمه، باز همان ساختارِ شگفت لفظ و معناست که فهم آن برای برجسته‌ترین ادیبان و عالمان ادبیاتِ عرب سخت و نا ممکن گشته است. این واقعیت را می‌توان در **شروحِ عربی نهج‌البلاغه** دید. ویژگی‌های شگفتِ ادبی ساختارِ کلام علوی آن چنان است که تاکنون هیچ ادیب و خطیبی چنان گفتن و نوشتن را ندانسته و نتوانسته و هرگز نخواهد دانست و توانست. این ویژگی‌ها نخست در کار بردِ واژگان و سپس در ساختارِ شگفتِ جمله، و سرانجام در معنای ژرفی که در آن ساختار نهفته است. برای فهمِ کلامِ علوی براستی که نخست باید تا آنجاکه می‌توان **علی شناس** بود، آنگاه واژه‌ها و ساختار و سبکِ ویژهٔ علوی را شناخت، سپس اگر توانی بود معنای نهفته را دریافت، و آنگاه اگر توانی بود آن معنا را بی کاستی و فزونی در ادبیاتِ زبانِ ترجمه ریخت. برای نشان دادنِ این سختی و پیچیدگی و شگفتی کلامِ علوی به چند نمونهٔ کوتاه از ترجمه‌های موجود فارسی که از **سدهٔ پنجم هجری** تاکنون صورت گرفته، بسیار فروتنانه و پوزش خواهانه از مترجمانِ محترمِ آن‌ها، اشاره می‌کنم. این نمونه‌ها را نه از قطعه‌هایی که مرحوم **سید رضی** هر پاره‌ای را از جایی گرفته تا مترجم در ترجمهٔ آن دچار اشتباه شود، بلکه از قطعه‌هایی می‌آورم که یک پارچه است و مرحوم سید رضی در تألیف آنها دستی نداشته است:

۱ـ فرازی از نامه‌ای کوتاه و لبریز از معنا و سرشار از ایجاز، که **امام علی** ﷺ در آستانهٔ **پیکارِ جمل** به **ابوموسی اشعری** کارگزارِ حضرتش در **کوفه** می‌نویسد و نخست در آن از مواضعِ نادرستِ

ابوموسی انتقاد می‌کند و آنگاه او را اندرز داده از وی می‌خواهد تا با همهٔ کسانِ زیرِ فرمانش به سوی حضرتش در پیکار با ناکثان شتابد و می‌فرماید:

«**فَإِنْ کَرِهْتَ فَتَنَحَّ إِلَیٰ غَیْرِ رَحْبٍ وَ لَا فِی نَجَاةٍ...**»[۱]

همهٔ مترجمان برجسته و بزرگوار **نهج‌البلاغه** از آغاز تا کنون بدون استثنا، و هر مترجمی با ادبیاتِ خاص خود، این فراز را این گونه دریافته‌اند:

«**و اگر خوش نداری از کار ما کناره‌گیر بی‌هیچ سپاسی ویا تقدیر...**»[۲]

حال آن که حضرت ﷺ می‌فرماید:

«**وگر نخواهی که جنگی در تنگه‌ای و نه بر تپه‌ای پناه گیر...**»

بدیهی است که مشکل و پیچیدگی در واژگان و ساختار است. فعلِ **نَحّی** و مشتقاتِ آن، و کاربرد حروفِ **الی** و **عن**، هر کدام متضمن معنایی است. واژهٔ **رَحْب** به معنای گشادگی، گشادی، جادار، فراخ و... است و ساختارِ شگفت و دور از ذهنِ **غَیرِ رَحْبٍ** یعنی **تنگه**، **دره** و... واژهٔ **نَجاة** از **نَجْوَة** است و به معنای **تپه**، **پشته**، **گردنه** و **بلندی** است. بدیهی است که اعجازِ کلام علوی در همین بزنگاه‌هاست!

▣ سیر تاریخی ترجمه‌ها از سدهٔ پنجم تا کنون:

- ترجمهٔ نهج‌البلاغه. مترجم:؟ میراث سدهٔ پنجم و ششم هجری. به تصحیح دکتر عزیزالله جوینی (انتشارات علمی و فرهنگی. تهران. چاپ اول ۱۳۶۸). ۳۸۸/۲ : «**پس اگر کراهت داری دور شو از ما و روی آور واغیر فراخی و نه در رستگاری....**»
- ترجمهٔ نهج البلاغه. مترجم: حسین بن شرف الدین اردبیلی (دورهٔ صفویه) (دفتر نشر فرهنگ اهل بیت ۷ ؟) ۳۳۳ : «**پس اگر مکروه شمری آن را پس دور شو از ما و توجه کن به سوی غیرگشادگی و رستکاری...**».
- ترجمه و شرح نهج‌البلاغه. مترجم و شارح: فتح‌الله کاشانی (م ۹۸۸ ه) (انتشارات میقات. تهران. چاپ اول. ۱۳۶۲) ۲۴۵/۳ : «**پس اگر مکروه شماری این حالت را پس دور شو از ما و توجه نما**

۱. ن. ک: نامهٔ ۶۳.

۲. ن. ک: نهج‌البلاغه، ترجمهٔ دکتر سید جعفر شهیدی (برندهٔ جایزهٔ کتابِ سال ۱۳۶۹). (انتشارات و آموزش انقلاب اسلامی. تهران. چاپ دوم. ۱۳۷۰) ۳۴۸.

به سوی غیرگشادگی و رستگاری...».

- ترجمه و شرح نهج‌البلاغه. مترجم: میرزا حبیب الله خویی (بنیاد امام مهدی ﷺ. قم. چاپ اول. ۱۳۷۲ خورشیدی) ۸۳۱: «**و اگر نخواهی دور شو دور بی‌خوش آمد و بی‌کامیابی و رستگاری...»**
- ترجمه و شرح نهج‌البلاغه. مترجم: سیدعلی نقی فیض الاسلام (انتشارات زرین. تهران. ؟) ۱۰۵۴: «**اگر نمی‌خواهی ما را یاری کنی دور شو به جای تنگی که رهایی در آن نیست (برو به جایی که رستگاری نبینی)...».**
- خورشید بی‌فروغ نهج‌البلاغه. مترجم: عبدالمجید معادیخواه. (نشر زره. تهران. چاپ اول ۱۳۷۳) ۳۷۵: «**و اگر این همه را خوش نمی‌داری از ما فاصله گیر و به سویی رو کن که در آن نه گشایشی خواهی یافت و نه راه نجاتی...».**
- ترجمۀ نهج‌البلاغه. مترجم: عبدالمحمد آیتی (دفتر نشر فرهنگ اسلامی. تهران. چاپ پنجم ۱۳۷۸). ۷۶۷: «**اگر آمدن را خوش نداری از کار ما کناره گیر و به تنگنای خود گریز، جایی که در آن راه رهایی بسته است...».**
- ترجمۀ نهج‌البلاغه. مترجم: محسن فارسی (انتشارات امیرکبیر. تهران. ۱۳۵۸) ۴۳۸: «**در صورتی که نخواسته باشی به یاری ما بیایی تا زود است از پیش ما دور شو و به جایی که امیدوارم در آن رنگ نجات و آسایش نبینی برو...».**
- ترجمۀ نهج‌البلاغه. مترجم: محمدجواد شریعت (نشر مشعل. اصفهان. چاپ اول. ۱۳۶۰). ۸۲۷: «**و اگر این کار برایت ناخوشایند است به جایی رو که نه وسعت دارد و نه رستگاری و رهایی...».**
- ترجمۀ نهج‌البلاغه. مترجم: مصطفی زمانی (انتشارات نبوی. تهران. چاپ دوازدهم. ۱۳۷۷) ۸۱۷: «**اگر از همکاری با من ناراحتی کناره‌گیری کن که در این صورت نه آسوده هستی و نه نجات می‌یابی».**
- ترجمۀ نهج‌البلاغه. مترجم: علی اصغر فقیهی (انتشارات صبا. تهران. چاپ اول. ۱۳۷۴). ۶۱۴: «**پس اگر از این امور کراهت داری از کاری که به عهده‌ات قرار دارد کنار برو بی‌آنکه برایت گشایشی یا راه نجاتی بوده باشد...».**

- ترجمهٔ نهج‌البلاغه. مترجم: دکتر اسدالله مبشری (دفتر نشر فرهنگ اسلامی. تهران. چاپ سوم. ۱۳۶۶). ۲۶۳/۲/۱ : **«و اگر قیام در برابر دشمن و پیکار با او را خوش نداشته باشی به جایی دور شو که آنجا را نه وسعت است و نه رستگاری...».**
- ترجمهٔ نهج‌البلاغه. مترجم: نبی‌الدین اولیایی (انتشارات زرین؟) ۱۱۷۳ : **«و اگر نمی‌خواهی به جای تنگی که راه رهایی در آن پدیدار نیست برو...»**
- ترجمهٔ نهج‌البلاغه. مترجم: حسین عمادزاده (انتشارات شرق. تهران. چاپ دوم. ۱۳۶۲) ۱۰۹۰ : **«و اگر کراهت داری از ما دور شو، چنان دور شدنی که ما را نبینی و فرمانداری کوفه را به دست دیگری سپار که لیاقت آن را داشته باشد...».**
- ترجمهٔ نهج‌البلاغه. مترجمان: محمدجعفر امامی و محمدرضا آشتیانی (مطبوعاتی هدف. قم. چاپ اول. ؟) ۱۸۳/۳ : **«و اگر برای تو خوشایند نیست کنار رو، بدون کامیابی و رسیدگی به راه رستگاری...».**
- ترجمهٔ نهج‌البلاغه. مترجم: محمد مقیمی (کتابفروشی سعدی. تهران. ؟) ۱۰۶۷ : **«ولی اگر نمی‌خواهی مرا یاری کنی پس به جای تنگ و بی‌گذری که راه رهایی از آن ممکن نمی‌باشد برو...».**
- ترجمهٔ نهج‌البلاغه. مترجم: محمدعلی شرقی (چاپ مهر. قم. چاپ اول ۱۳۶۶) ۲۶۵ : **«و اگر ناخوش داری پس دور شو به سوی تنگی و غیررستگاری...».**
- ترجمهٔ نهج‌البلاغه. مترجم: احمد سپهر خراسانی (انتشارات اشرفی. تهران. چاپ اول ۱۳۵۸). ۹۴۰ : **«اگر این کار را ناخوش داری از آن کناره‌گیر و به جایی برو که راه نجات نیابی...».**
- ترجمهٔ نهج‌البلاغه. مترجم: داریوش شاهین (انتشارات جاویدان. تهران. چاپ پنجم. ۱۳۶۱) ۱۳۸۲ : **«اما اگر نمی‌خواهی ما را یاری کنی پس به جای تنگ و بی‌گذری که راه رهایی از آن ممکن نیست برو...».**
- ترجمهٔ انگلیسی نهج‌البلاغه. مترجم: سیدعلی رضا. چاپ کراچی. ۱۹۷۱ میلادی. با این نشانی:
"NAHJUL BALAGHA OF Imam Ali; sermons, letters and sayings."
P. 553: "... IF you dont like it then go away to where neither you are welcome nor can you escape from it."

یعنی: «اگر دوست نداری آن را، پس به جایی رو که نه روی خوش بینی و نه از آن رهایی یابی».

۲ ـ فرازی کوتاه از نامه‌ای بلند که متأسفانه تنها همین یک فرازِ آن به یادگار مانده، نامه‌ای که حضرتش ﷺ در پگاهِ خلافتش به فرماندهان سپاه نوشته است:

«اَمّا بَعْدُ! فَاِنَّمَا اَهْلَکَ مَنْ کانَ قَبْلَکُمْ؛ اَنَّهم مَنَعُوا النّاسَ الْحَقَّ، فَاشْتَرَوْهُ، وَاَخَذُوهم بِالْباطِلِ فَاقْتَدوهُ!» [1]

مترجمان محترم این فراز را چنین دریافته‌اند:

«اما بعد! آنان که پیش از شما بودند تباه شدند، آنان حق مردم را ندادند تا آن را به رشوت خریدند، و به راهِ باطلشان بردند، و آنان پیروِ آن گردیدند» [2]

حال آن که حضرت ﷺ می‌فرماید:

«اما بعد! هان که پیشینیانِ‌تان تنها به این دلیل تباهیدند که آنان مردم را از حق بازداشتند و مردم هم حق را رها کردند، و به باطل واداشتندِشان، آنان هم به باطل تن دادند».

در اینجا نیز همان پیچیدگی ساختار و شگفتی واژگان کار ترجمه را دشوار ساخته است. فعلِ **مَنَعَ** از افعالِ گاه دو مفعولی است. **حَقّ** معرّف به **الف** و **لام** به معنای **حق و حقیقت و راستی و درستی** است، نه **حق الناس** و **حقوق خصوصی و شخصی**، چرا که **حقوقِ خصوصی** تحتِ عنوانِ کلی **حق** جای دارند. **فاشتروه** (از **شَرِيَ، اَشرِيَ، اِشتَرِيَ، اشتروا القوم اي صاروا کالشراة في ترکهم طاعة الحق**) یعنی سر از طاعتِ حق و حقیقت و مظاهرِ حق پیچیدن.

سیر تاریخی ترجمه‌ها از سدهٔ پنجم تا کنون:

- ترجمهٔ سدهٔ پنجم / همان ۴۱۵ : «.. **بدرستی که هلاک کرد آن‌کس را که بود پیش از شما، به درستی که ایشان بازداشتند مردمان را از راه حق. پس فروختند حق را به متاع دنیا و فراگرفتند ایشان باطل را...**».

---

۱. ن. ک: نامهٔ ۷۹.
۲. ن. ک: شهیدی / همان ۳۵۹.

- ترجمهٔ شرف الدین اردبیلی / همان ۳۴۲ : «... پس بدرستیکه هلاک شدند آنانکه پیش از شما بودند. بدرستیکه ایشان منع کردند مردمان را از حق، پس فروختند به متاع بی‌اعتبار و فراگرفتند ایشان را به باطل پس پیروی کردند...».
- ترجمهٔ فتح الله کاشانی / همان ۲۷۹ : «... به درستی که هلاک شدند آن کسانی که بودند پیش از شما به درستی که ایشان منع کردند مردمان را از راه حق، پس فروختند حق را به متاع بی‌اعتبار، و فرا گرفتند از ایشان امر باطل را به عوض آن، پس پیروی کردند باطل را...»
- ترجمهٔ میرزا حبیب الله خویی / همان ۸۵۳ : «اما بعد! همانا کسانی که پیش از شما بودند هلاک شدند برای آنکه مردم را از حق بازداشتند. و آنان حق را به ناحق فروختند و مردم را به باطل و بیهوده واداشتند تا همه بدان اقتداء کردند و از آن پیروی نمودند».
- ترجمهٔ فیض الاسلام / همان ۱۰۸۴ : «تباه شدنِ پیشینیان شما به این جهت بود که مردم را از حق (هدایت و رستگاری) باز داشتند و مردم هم آن را خریدند (پذیرفته زیر بار رفتند، یا فروختند یعنی از دست داده به آن بی‌اعتنا شدند...».
- ترجمهٔ معادیخواه / همان ۳۸۶ : «تنها عامل تباهی علت‌هایی که پیش از این می‌زیسته‌اند، این بوده است که زمامداران مردم را از حق باز می‌داشته‌اند و به راه باطل‌شان می‌برده‌اند و مردم نیز می‌پذیرفته‌اند و پیروی می‌کرده‌اند».
- ترجمهٔ آیتی / همان ۷۹۱ : «اما بعد! آنان که پیش از شما بودند هلاک شدند زیرا مردم را از حق‌شان محروم نمودند و آن را با دادن رشوت به دست آوردند...».
- ترجمهٔ فارسی / همان ۴۵۴ : «اما بعد! آنچه کسانی را که پیش از شما آمدند و رفتند هلاک ساخت این بود که حق مردم را ندادند و مردم هم ناگزیر شدند حق خود را با رشوه به دست آوردند و با این شیوه اساس رشوه را گذاشتند و مردم را به کارهای ناروا واداشتند...»
- ترجمهٔ شریعت / همان ۸۵۳ : «... آنچه باعث تباهی و هلاکت پیشینیان شما شد این بود که مردمان را از حق بازداشتند و آنان هم ناچار آن را خریدند و...».
- ترجمهٔ زمانی / همان ۸۴۳ : «... کسانی که قبل از شما بودند به این خاطر سقوط کردند که مردم را از حقوق خود بازمی‌داشتند، مردم هم ناگزیر بودند حق خود را بخرند و از طریق باطل (رشوه) حق خود را بازگیرند...».

- ترجمهٔ فقیهی / همان ۶۳۰: «... جز این نیست که کسانی که پیش از شما بودند به این علت هلاک گردیدند که مردم را از پیروی حق بازداشتند و آن را (حق را) خریدند و...».
- ترجمهٔ مبشری / همان ۲۹۷/۲/۱: «اما بعد! پیشینیان شما از آن رو هلاک شدند که مردم را از حق بازداشتند و مردم ناچار حق را خریدند و تودهٔ مردم را به باطل واداشتند...».
- ترجمهٔ اولیایی / همان ۱۲۱۱: «... این را بدانید که هلاکت آنهایی که قبل از شما زندگی نمودند به این دلیل بود که مردم را از حق باز می‌داشتند، مردم نیز خریدار افکار باطل آنان بودند...».
- ترجمهٔ عمادزاده / همان ۱۱۲۳: «... بدانید کسانی که پیش از شما بودند رفتند و آنهایی که مردم را از راه حق بازداشتند هلاک شدند، آنها که حق را به متاع و منصب و جاه و مقام بی‌اعتبار فروختند و باطل را به جای حق گرفتند...»
- ترجمهٔ امامی و آشتیانی / همان ۲۰۹/۳: «اما بعد! هلاکت و بدبختی کسانی که پیش از شما بودند به دو دلیل بود: نخست این که آنها مردم را از حق خود بازداشتند، لذا ناچار شدند حق خویش را از طریق رشوه و راه‌های نادرست از ایشان خریداری کنند. و...».
- ترجمهٔ مقیمی / همان ۱۰۸۵ - ۱۰۸۴: «... این را بدانید که هلاکت آنهایی که قبل از شما زندگی نمودند به این دلیل بود که مردم را از حق باز می‌داشتند، مردم نیز خریدار افکار باطل آنان بودند و...».
- ترجمهٔ شرقی / همان ۳۳۰: «... جز این نیست تباه ساخت کسانی را که بودند پیش از شما اینکه بازداشتند مردم را از حق، پس به ناچار با رشوه آن را خریدند و...».
- ترجمهٔ سپهر خراسانی / همان ۹۴۹: «آنهایی که پیش از شما هلاک شدند برای این بود که مردم را از حق‌شناسی باز داشتند و به راه باطل بردند و...».
- ترجمهٔ شاهین / همان ۱۴۲۱: «... بدانید که هلاکت پیشینیان شما به این دلیل بود که مردم را از حق باز می‌داشتند، مردم هم خریدار اندیشهٔ باطل آنان بودند...».
- ترجمهٔ انگلیسی نهج‌البلاغه / همان. P. 546

"Now! what ruined those before you was that thay denied people their rights and then they had to purchase them (by bribes) and..."

یعنی «هان! آنچه تباه کرد کسانی را که پیش از شما بودند این بود که آنان مردم را از

حقوق‌شان بازداشتند، و سپس آنان هم آنها را (با رشوه) خریدند و...».

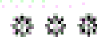
۳ـ در سخنانِ کوتاهِ حضرتش فرازی است که می‌فرماید:

«لاَ تَجْعَلَنَّ ذَرَبَ لِسَانِکَ عَلَی مَنْ أَنْطَقَکَ، وَبَلاَغَةَ قَوْلِکَ عَلَی مَنْ سَدَّدَکَ» [۱]

مترجمانِ محترم چنین دریافته‌اند:

«بدان‌کس که تو را سخن آموخت به تندی سخن مگوی، و با کسی که گفتارت را نیکو گرداند راه بلاغت گویی مپوی» [۲]

در اینجا **بلاغة قولک** به معنای فصاحت و بلاغت یا رسایی سخن و زبان‌آوری نیست، بلکه **بلاغه** به معنای **وشایة** است، یعنی بدزبانی، بدگویی، تهمت، افترا و...



سیر تاریخی ترجمه‌ها از سدهٔ پنجم تا کنون:

- ترجمهٔ سدهٔ پنجم / همان. فقط تا شماره ۲۴۴ کلمات قصار ترجمه شده.
- ترجمهٔ اردبیلی / همان ۳۹۹: **«مگردان تیزی زبان خود را بر کسی که به نطق درآورد تو را، و مگردان بلاغت گفتار خود را بر کسی که به صورت تعلیم داد تو را».**
- ترجمهٔ خویی / همان ۱۰۴۲: **«تیزی زبان را به سوی کسی که گویایت کرده مگردان و شیوایی گفتارت را بر کسی که سخنگویت نموده ملغزان».**
- بر چگونگی ترجمهٔ مرحوم کاشانی دست نیافتم.
- ترجمهٔ فیض الاسلام / همان ۱۲۷۸: **«تیزی زبانت را به کسی که ترا گویا کرده (آموخته) و استواری گفتارت را به کسی که ترا (در گفتار) به راه راست راهنمایی نموده نگردان...».**
- ترجمهٔ معادیخواه / همان ۵۰۴: **«تیزی زبان و هنر سخنوریت را در پیکار با اویی که گویایی و استواریت بخشیده‌ات به کار مگیر».**
- ترجمهٔ آیتی / همان ۱۰۰۳: **«با کسی که تو را سخن گفتن آموخته به تندی سخن مگوی، و با کسی که سخنت را استواری بخشیده اظهار بلاغت منمای».**

---

۱. ن. ک: کلام کوتاهِ ۴۱۱.

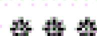
۲. ن. ک: شهیدی / همان ۴۳۴.

- ترجمهٔ شریعت / همان ۱۰۱۱ : «بر آن‌کس که به تو سخن آموخت زخم زبان مزن و به آن‌کس که تو را رهنمایی کرد با تحکم سخن مگوی»
- ترجمهٔ زمانی / همان ۱۰۲۱ : «شیرینی زبان و بلاغت سخن خود را علیه کسی که تو را گویا و فصیح کرده به کار مبر».
- ترجمهٔ فقیهی / همان ۷۴۶ : «با تاکید به تو سفارش می‌کنم که تندی و تیزی زبانت را در برابر کسی که به تو سخن آموخته قرار مده، و نیز به تو تاکید می‌کنم که سخن بلیغ و رسای خود را در برابر آن‌کس که در استواری ادب و عقل کوشش کرده به کار مبر».
- ترجمهٔ مبشری / همان ۴۶۷/۳/۱ : «بُرّایی زبان بر آن کس مران که به تو سخن آموخت، و رسایی گفتار به آن کس به کار مبر که تو را راه نمود».
- ترجمهٔ اولیایی / همان ۱۳۶۸ : «طلاقت لسان و ذلاقت بیانت را بر آنکه تو را سخنوری آموخت متوجه مگردان».
- ترجمهٔ عمادزاده / همان ۱۲۵۱ : «زبانی که خدایت بخشیده علیه او به کار مبر، و طلاقت و بلاغت زبان را صدّ راه خدا قرار مده».
- ترجمهٔ امامی و آشتیانی / همان ۳۶۷/۳ : «لبهٔ تیز زبانت را بر ضد کسی که سخن بر زبانت نهاده به کار مگیر، هم چنین بلاغت سخنت را بر ضد کسی که فن سخنوری به تو آموخته صرف مکن».
- ترجمهٔ مقیمی / همان ۱۳۴۳ : «به شخصی که ترا سخنوری یاد داده است و براه راست هدایت کرده تند زبانی نکن».
- ترجمهٔ شرقی / همان. بر چگونگی این ترجمه نیز دست نیافتم.
- ترجمهٔ سپهر خراسانی / همان. بر چگونگی این ترجمه نیز دست نیافتم.
- ترجمهٔ شاهین / همان ۱۵۷۸ : «به کسی که تو را سخنوری آموحته و به راه راست خوانده تند زبانی مکن».
- ترجمهٔ انگلیسی / همان. P. 651 .

410: "Do not try the sharpnees of your tongue against Him who gave you the Power to speak, nor the eloquence of your speaking against

Him who set you on the rightpath"

یعنی «نه تیزی زبانت را علیه او = خدا به کاربر که تو را توان گفتن داده، و نه فصاحت سخنت را علیه او = خدا به کارگیر که تو را به راه راست کشانده.»



▣ زبان و ادبیات ترجمه

بی‌گمان زبان و ادبیاتِ علوی در روزگارش نیز شگفت‌انگیز بوده است چراکه پیشینه و مانند نداشته و مخاطبانِ حضرتش زبان و ادبیاتِ نوینی را می‌شنیدند که برای آنان از هر جهت تازگی داشت و قابل تأمل و تفکر و شگفتی بود. از همین رو برخی بی‌خردان و نادانان که از درکِ شخصیت و گفتار و کردارش فرو مانده بودند **او** را **خدا** خواندند و آن فتنه را آفریدند. برای دریافتِ این واقعیت کافی است تا قطعه‌هایی را از ادبیاتِ منظوم و منثورِ پیش از **اسلام** و قطعاتی را از مسلمانانِ ادیب و خطیبِ روزگار نبوی و علوی و دیگر اعصار و قرون تا روزگار کنونی در کنار سخنان امام علی علیه‌السلام قرار دهیم، در خواهیم یافت که براستی کلام حضرتش «فراتر از کلامِ مخلوق» است.

برای ترجمهٔ چنین کلامی با همهٔ آن دشواری‌هایی که گفته شد چه باید کرد؟ بدیهی است که پس از توانایی‌های لازم، باید فصاحت و بلاغت و شکوهِ کلام علوی برای مترجم اصل و اساس باشد. چراکه در حوزهٔ ادبیاتِ اسلام، کلامی فراتر از کلام علوی نیست. بنابراین نباید شکوه و عظمتِ کلام علوی فدای قلم و زبان و ادبیات مترجم شود و اصولاً هرگونه ترجمهٔ آزاد یا ترجمهٔ تفسیر گونه نمی‌تواند برگردان کلام علوی باشد. بدین‌سان کار مترجم در اینجا بسیار حساس و دشوار می‌شود که چه زبان و ادبیاتی را گزینند تا شایسته باشد و بتواند به معنای کلام علوی نزدیک گردد و تا آنجاکه ممکن است روح و آهنگ کلام و فصاحت و بلاغت آن را هم در خود داشته باشد. پس نَسِزَد که در برگردانِ کلامِ علوی از سبک‌های کهن ادب پارسی تقلید کنیم و کلامِ امام علی علیه‌السلام را در قالبی ریزیم که مثلاً به ادبیات خواجه عبدالله انصاری، و یا به ادبیاتِ منظوم باباطاهر عریان و... شبیه شود و یا خاطرهٔ ادبیاتِ عرفانی مشایخ ایرانی تصوف را تداعی کند!

از طرفی بسیاری برآنند که ترجمهٔ کلام علوی باید چنان فرو باشد که عوام هم دریابند، یعنی

عظمت و شکوه کلام علوی را فدای سطح فکر و درک عوام کنیم! اینان به این حقیقت و واقعیت نیندیشیده‌اند که اصولاً منطق نبوی و علوی عوام پروری نبوده و نیست، و اگر امام علی ﷺ دغدغه فهم عوام را می‌داشت خود در چنان سطحی سخن می‌گفت. اصولاً چرا سطح فکر و درک عوام را فرا نبریم و علام علوی را فرو آوریم! بدیهی است برای درک کلام علوی نخست باید توده‌ها را آموزش داد، سطح فکر و درک آنان را بالا برد و آنگاه کلام علوی را برای‌شان تدریس و تفسیر کرد.

این ترجمه

من به هنگام برگردانِ پارسی کلامِ شکوهمندِ علوی به این بایسته‌ها توجه داشتم و زمانی دراز اندیشیدم که چه زبان و ادبیات و شیوه‌ای برگردان این کلام شکوهمند را سِزد. نخست عهد کردم که از هر گونه ترجمهٔ آزاد و باز پرهیز کنم و تنها در چارچوب کلام علوی حرکت نمایم و برایم همواره کلامِ علوی اصل و اساس باشد و تنها بکوشم به آن نزدیک شوم. از آنجا که ساختار کلام علوی در نهایت کوتاهی و ایجاز است کوشیدم تا در ادبیات ترجمه بیشتر از افعالِ تک بُنیِ پارسیِ آشنا و ناآشنا بهره جویم، و هماهنگ با کلامِ علوی بیشتر از ضمایر مفعولی فارسی بهره برم و یا ضمایر فاعلی و مفعولی را در یک فعل به کار گیرم. تا آنجا که توانسته‌ام از کاربرد واژگان عربی راه یافته به زبان فارسی پرهیز کرده‌ام و تنها واژگانِ عقیدتی مانند: حق، حج، خمس، زکات، جهاد، میراث، ارث و... را آورده‌ام. و از آنجا که واژهٔ **دنیا** بارِ عقیدتی دارد از ترجمهٔ آن به **جهان** خودداری کرده‌ام چرا که جهان ترجمه **عالم** است و برای **دنیا** با توجه به بارِ کلامی آن نسزد. از کاربردِ واژگان پارسی کهن که اصالت دیرینه دارند بهره جسته‌ام مانند: **گُلُوم** به جای جُرْعَه، خو یا خیو به جای عرق، کُراشی به جای اِبنِ لبون (= شتر بچه یا بچه شتر)، **تندرستی** و درواخی به جای سلامتی و عافیت، **یک تویی** به جای اخلاص، **پایندان** به جای ضمانت و... و سرانجام متن و ترجمه را تدوین موضوعی کرده‌ام. یعنی خطبه‌ها، نامه‌ها و سخنان کوتاه را که تا حدودی هم موضوع یافته‌ام هر کدام را در بخش خودش کنار هم هشته‌ام و با توجه به این که در هر خطبه و نامه‌ای از موضوعات گونه گونی سخن رفته، در تدوین توجه به موضوعِ غالب بوده است. ترتیب زمانی و تاریخی خطبه‌ها و نامه‌ها را نیز رعایت کرده‌ام.

متن این ترجمه نسخهٔ چاپِ مرحومِ **صبحی الصالح** است. چرا که آن مرحوم را عالم و ادیب و استاد زبان و ادبیات عرب می‌دانستم و می‌پنداشتم که نسخهٔ چاپ او پیراسته و برترین است. زیرا

خودِ آن مرحوم در مقدمه‌اش بر صحت و قوتِ کارش تاکید بسیار کرده. ولی به هنگامِ ترجمه، کاستی‌ها و نادرستی‌هایی را در واژگان، اِعراب، عنوان‌بندی متن و واژه‌نامهٔ آن مرحوم دیدم. کاستی‌ها و نادرستی‌ها را در متن تصحیح کردم، عنوان بندی‌های نامناسب را عوض کرده و عنوان شایسته و مناسبِ موضوعِ کلام گذاشتم. مرحوم **صبحی الصالح** در معنای برخی واژگان دچار اشتباه شده و این ناشی از بی‌توجهی او به معنای **جمله** و جایگاهِ **واژه** در **ساختار** بوده است. مثلاً آنجا که حضرت دارد از روزگار بیداد و سرنوشتِ خداشناسان در آن روزگار یاد می‌کند و می‌فرماید: «**وَذٰلِکَ زَمانٌ لَا یَنْجُو فِیهِ اِلاَّکُلُّ مُؤْمِنٍ نُوَمَةٍ...**»[1]. «و آن روزگاری است که در آن نرهَد جز هر خداشناسِ گمنامی...» آن مرحوم بدون توجه به منظور و معنا و ساختار، **النُّوَمَه** را **کثیرُ النّوم** معنا کرده[2]. یعنی «در آن روزگار نرهَد جز هر خداشناسِ پر خوابی...»[3] یا آنجاکه حضرت در آستانهٔ پیکارِ **صفین** خطاب به یارانش می‌فرماید: «**اَیْنَ الْمَانِعُ لِلذِّمارِ، وَالْغَائِرُ عِنْدَ نُزُولِ الْحَقَائِقِ...**»[4]. «کجاست آن نگهدار آبرو، و آن جوانمرد به هنگام ریزش رویدادها...» اَلْغائِرُ را چنین معنا کرده است: «اَلْغائِرُ: مَنْ غارَ عَلَى اِمْرَأتِهِ...»[5]. و موارد دیگری که به هنگام ترجمه، در واژه‌نامهٔ آن مرحوم یادداشت کرده‌ام.

مبنای پژوهشِ این ترجمه و مقابله و مقایسهٔ متن با دیگر نسخه‌های خطی و چاپی موجود و مصادر نهج‌البلاغه، کتابِ **تمام نهج‌البلاغه** است که به همت آقای **سید صادق موسوی شیرازی** صورت گرفته است. خدای را سپاس که هنگامی به ترجمهٔ کلام علوی پرداختم که این کتاب ارجمند چاپ شده بود و زیر دست داشتم. در این کتاب بود که با چگونگی گزینش مرحوم **سیدرضی** آشنا شدم. در اینجا بایسته می‌دانم از زحمات بسیار آقای موسوی شیرازی و همکاران محترم‌شان در تحقیق و تألیفِ **تمام نهج‌البلاغه** سپاس‌گذاری کنم. چراکه اگر **تمام النهج** نبود ترجمهٔ من از **نهج البلاغه** دچار کاستی و سستی می‌شد. **تمام النهج** کار مرا در شناختِ متن و جغرافیای آن بسیار آسان کرد. **تمام النهج** می‌تواند نوعی **جغرافیای کلام علوی** باشد که در گسترهٔ آینه‌گون آن به

---

۱. ن. ک: خطبهٔ ۱۰۳.
۲. ن. ک: واژه‌نامه ۶۱۲ : اَلنُّوَمَةُ: کثیرُالنوم.
۳. ترجمه‌های فارسی موجود را ندیدم ولی ترجمهٔ انگلیسی نهج‌البلاغه را نگریستم که با کمال تأسف چنین ترجمه کرده:
ترجمه انگلیسی / همان. P. 265 :
"There would be a time wherein only a sleeping (inactive) believer would be safe..."
یعنی «روزگاری بُوَد که در آن تنها مؤمن خواب آلود (بی‌کاره) رهد...»
۴. ن. ک: خطبهٔ ۱۷۱.
۵. ن. ک: واژه‌نامه ۶۳۹ : اَلْغَائِرُ: مَنْ غَارَ عَلَى اِمْرَأتِهِ، اَوْقَرِیبَه اَنْ یَمَسَّها اَجْنَبِیٌّ.

گونه‌ای بسیار جالب و برجسته چگونگی گزینش مرحومِ **سیدرضی** را می‌بینیم و آنگاه اختلاف نسخه‌ها را در حروف، واژگان و ساختار و سپس **مصادر نهج‌البلاغه** را می‌یابیم.

من براساس این کتاب در پایان هر خطبه و کلام و نامه و سخنِ کوتاه، همهٔ موارد اختلافِ در حروف، واژگان و ساختارِ جمله‌ها، وگاه پس و پیش کلام‌گزیده را با ذکر مصادر آنها به اختصار هر چه تمام آورده‌ام تا خوانندهٔ محقق را در جریان چگونگی گزینش مرحومِ **سیدرضی** و پیش و پس **کلامِ گزیده** قرار دهم تا به دریافتِ هر چه بیشتر معنای متن کمک کرده باشم. امید که مفید افتد.

سرانجام این که من کار خویش را پیراسته نمی‌دانم و خود را ناتوان‌تر از آن که توانم در جغرافیای بیکرانِ کلام علوی قرار گیرم. آنچه کرده‌ام از روی ایمان و اخلاص و احساس یک ضرورت بوده است. از این روی از همهٔ دانشوران و صاحبان صلاحیت می‌خواهم که مرا بر کاستی‌ها و نادرستی‌های کارم ره نمایند.

خدای را بر انجام این مهم سپاس که هر چه **نیک** کرده‌ام زِ **داد** و **دهشِ اوست**

محمودرضا افتخارزاده
تهران
۸ ربیع الاول ۱۴۲۱ قمری
۲۰ تیر ماه ۱۳۷۹ خورشیدی





پیش گفتار گردآورندهٔ نهج البلاغة

الشریف الرضی ابوالحسن محمّدبن الحسین الموسوی
(۴۰۴ـ۳۵۹ ه)



مُقَدِّمَةُ

السَّيِّدِ الشَّريفِ الرَّضِيِّ ﷺ

اَمّا بَعْدَ حَمْدِ اَللّٰهِ اَلَّذي جَعَلَ اَلْحَمْدَ ثَمَناً لِنَعْمائِهِ، وَ مَعاذاً مِنْ بَلائِهِ، وَ وَسيلاً اِلىٰ جِنانِهِ، وَسَبَباً لِزِيادَةِ اِحْسانِهِ. وَالصَّلاةِ عَلىٰ رَسُولِهِ نَبِيِّ الرَّحْمَةِ، وَ اِمامِ الْاَئِمَّةِ، وَ سِراجِ اَلْاُمَّةِ، اَلْمُنْتَخَبِ مِنْ طينَةِ اَلْكَرَمِ، وَ سُلالَةِ اَلْمَجْدِ اَلْاَقْدَمِ، وَ مَغْرِسِ اَلْفِخارِ اَلْمُعْرِقِ، وَ فَرْعِ اَلْعَلاءِ اَلْمُثْمِرِ اَلْمُورِقِ. وَ عَلىٰ اَهْلِ بَيْتِهِ مَصابيحِ اَلظُّلَمِ، وَ عِصَمِ اَلْاُمَمِ، وَ مَنارِ اَلدّينِ اَلْواضِحَةِ، وَ مَثاقيلِ

اما پس از ستایشِ خدایی که ستودن را بهای دَهِشْ‌هایَش، و پناهِ از کیفرش، و دستاویز به بهشتَش، و انگیزهٔ فزونیدنِ نیکیَش نهاد، و درود بر فرستاده‌اش پیام‌آورِ رهایی، و پیشوای پیشوایان، و چلچراغ اُمّت؛ آن برگزیده از گرامی سرشت، و دیرینه بزرگوارْ تبار، و نهالِ ارجمندْ خیوْ، و بلندْ شاخسارِ پر برگ و بار، و بر خاندانش چراغانِ تاریکی‌ها، و چنگ آویزِ اُمّت‌ها، و نوربانِ روشنگرِ آیینش، و گرانمایه ارزش‌های برتر، که

اَلْفَضْلِ اَلرّاجِحَةِ. صَلَّى اَللّٰهُ عَلَيْهِمْ اَجْمَعِينَ، صَلوٰةً تَكُونُ اِزاءً لِفَضْلِهِمْ، وَ مُكافاةً لِعَمَلِهِمْ، وَ كِفاءً لِطيبِ فَرْعِهِمْ وَ اَصْلِهِمْ، ما اَنارَ فَجْرٌ ساطِعٌ، وَ خَوىٰ نَجْمٌ طالِعٌ!

فَاِنّي كُنْتُ في عُنْفُوانِ اَلسِّنِّ، وَ غَضاضَةِ اَلْغُصْنِ، اَبْتَدَأْتُ بِتَأْليفِ كِتابٍ في خَصائِصِ اَلْاَئِمَّةِ عَلَيْهِمُ اَلسَّلامُ: يَشْتَمِلُ عَلىٰ مَحاسِنِ اَخْبارِهِمْ، وَ جَواهِرِ كَلامِهِمْ، حَداني عَلَيْهِ غَرَضٌ ذَكَرْتُهُ في صَدْرِ اَلْكِتابِ. وَ جَعَلْتُهُ اَمامَ اَلْكَلامِ. وَ فَرَغْتُ مِنَ اَلْخَصائِصِ اَلَّتي تَخُصُّ اَميرَ اَلْمُؤْمِنينَ عَلِيّاً عَلَيْهِ اَلسَّلامُ، وَ عاقَتْ عَنْ اِتْمامِ بَقِيَّةِ اَلْكِتابِ مُحاجَزاتُ اَلْأَيّامِ وَ مُماطَلاتُ اَلزمان. وَ كُنْتُ قَدْ بَوَّبْتُ ما خَرَجَ مِنْ ذٰلِكَ اَبْواباً، وَ فَصَّلْتُهُ فُصُولاً،

خدای بر همه‌شان درود دهاد، درودی برابرِ ارزشِ‌شان، و سزاوارِ پاداشِ کردارِشان، و بسانای ریشه و شاخسارِشان، تا آنک که روشنای پگاهی پیدا بُوَد، و رخشای ستاره‌ای فرا و فرو شود!

هان که من در پگاهِ جوانی و بهارِ زندگانی به گرد آوردنِ نامه‌ای در ویژگی‌های پیشوایان، که بر آنان درود باد، آغازیده بودم که گفتارهای نکو و گوهرهای سخنِ‌شان را دربرمی‌داشت. انگیزه‌ای که مرا بر آن داشت در آغاز آن نامه گفته‌ام و آن را پیش گفتارِ سخن هِشته‌ام. ویژگی‌هایی را که ویژهٔ امیرِمؤمنان علی، که بر او درود باد، بود پایان بردم که رویدادهای روزگار و گرفتاری‌های بازدارِ آن از پایان رساندنِ آن نامه بازم داشت، و آنچه را زان نامه انجامیده بود فرگَرْدبندی و بخش‌بندی کرده بودم،

فَجاءَ فِي آخِرِها فَصْلٌ يَتَضَمَّنُ مَحاسِنَ ما نُقِلَ عَنْهُ عَلَيْهِ‌السَّلامُ مِنَ الْكَلامِ الْقَصيرِ فِي الْمَواعِظِ وَالْحِكَمِ وَ الْأَمْثالِ وَالْآدابِ؛ دُونَ الْخُطَبِ الطَّويلَةِ، وَالْكُتُبِ الْمَبْسُوطَةِ فَاسْتَحْسَنَ جَماعَةٌ مِنَ الْأَصْدِقاءِ ما اشْتَمَلَ عَلَيْهِ الْفَصْلُ الْمُقَدَّمُ ذِكْرُهُ، مُعْجِبينَ بِبَدائِعِهِ وَ مُتَعَجِّبينَ مِنْ نَواصِعِهِ وَ سَأَلُوني عِنْدَ ذٰلِكَ أَنْ أَبْدَأَ بِتَأْليفِ كِتابٍ يَحْتَوي عَلىٰ مُخْتارِ كَلامِ مَوْلانا أَميرِالْمُؤْمِنينَ عَلَيْهِ‌السَّلامُ في جَميعِ فُنُونِهِ. وَ مُتَشَعِّباتِ غُصُونِهِ: مِنْ خُطَبٍ، وَ كُتُبٍ، وَ مَواعِظَ، وَ آدابٍ. عِلْماً أَنَّ ذٰلِكَ يَتَضَمَّنُ مِنْ عَجائِبِ الْبَلاغَةِ، وَ غَرائِبِ الْفَصاحَةِ، وَ جَواهِرِ الْعَرَبِيَّةِ، وَ ثَواقِبِ الْكَلِمِ الدِّينِيَّةِ وَالدُّنْيَوِيَّةِ، ما لا يُوجَدُ مُجْتَمِعاً في

و در پایانِ آن بخشی آمده بود که گفتارهای نکویی را که از علی علیه‌السلام بازگو شده بود در برداشت؛ سخنانِ کوتاه در **اندرزها و پندها تا پنداوه‌ها و آموزه‌ها**، جز سخن‌های دراز و نامه‌های بلند. گروهی از دوستان که ستاینده تازگی‌هایش و شگفت زدهٔ نوآوری‌هایش بودند، بخشِ سخنانِ کوتاه را پسندیدند، وانگه از من خواستند که به گردآوری نامه‌ای آغازم که گزیدهٔ سخنِ سرور ما **امیرمؤمنان** علیه‌السلام را در همهٔ گونه‌ها و زمینه‌هایَش؛ از سخنانِ بلند و نامه‌ها تا اندرزها و آموزه‌ها در برگیرد. آگاه به این که چنین گزینشی شگفتی‌های بلاغت، وکم‌یاب‌های فصاحت وگوهرهای عربیّت و رخشاهای سخنان آیینی و دنیوی را در بردارد. که آمیزه‌ای را چنین، گرد آمده در سخنی، و همه سُویَه در نامه‌ای نتوان یافت. چرا

كَلامٍ، وَلا مَجْمُوعَ ٱلْاَطْرافِ في كِتابٍ؛ اِذْ كانَ اَميرُالْمُؤْمِنينَ عَلَيْهِ‌السَّلامُ مَشْرَعَ الْفَصاحَةِ وَ مَوْرِدَها وَ مَنْشَأَ ٱلْبَلاغَةِ وَ مَوْلِدَها؛ وَ مِنْهُ عَلَيْهِ‌السَّلامُ ظَهَرَ مَكْنُونُها، وَ عَنْهُ اُخِذَتْ قَوانينُها؛ وَ عَلىٰ اَمْثِلَتِهِ حَذا كُلُّ قائِلٍ خَطيبٍ وَ بِكَلامِهِ اَسْتَعانَ كُلُّ واعِظٍ بَليغٍ. وَ مَعَ ذٰلِكَ فَقَدْ سَبَقَ وَ قَصَّرُوا، وَ تَقَدَّمَ وَ تَاَخَّرُوا، لِاَنَّ كَلامَهُ عَلَيْهِ‌السَّلامُ ٱلْكَلامُ ٱلَّذي عَلَيْهِ مَسْحَةٌ مِنَ ٱلْعِلْمِ ٱلْاِلٰهِيِّ وَ فيهِ عَبْقَةٌ مِنَ ٱلْكَلامِ ٱلنَّبَوِيِّ!

که امیرمؤمنان علیه السلام چشمه سارِ فصاحت، و جویبارِ آن، و خاستگهِ بلاغت و پدیدارِ آن بوده است، ناپیدایش از او پیدا شده، و آیین‌هایش از او گرفته شده، و برگونه‌هایش هر گویندهٔ سخنوری ره پیموده، و از سخنش هر سخنورِ رسایی یاری جسته، و با این همه، راستی که او پیشی گرفته و اینان پَسَنْد، او پیشتازست و اینان پس مانده‌اند، چرا که سخنش علیه السلام سخنی است که بر آن پرتوی زِدانشِ خداوندی تابیده، و در آن بوی خوشی از سخنِ نبوی نهفته است!

فَاَجَبْتُهُمْ اِلَى ٱلْاِبْتِداءِ بِذٰلِكَ، عالِماً بِما فيهِ مِنْ عَظيمِ ٱلنَّفْعِ، وَ مَنْشُورِ ٱلذِّكْرِ، وَ مَذْخُورِ ٱلْاَجْرِ. وَ اَعْتَمَدْتُ بِهِ اَنْ اُبَيِّنَ عِنْ عَظيمِ قَدْرِ اَميرِالْمُؤْمِنينَ عَلَيْهِ‌السَّلامُ في هٰذِهِ

پاسخ دادمِشان که به آن آغازم، آگاه به این که در این کار بهره‌ای سرشار، و آوازه‌ای فراگیر، و پاداشی بس بزرگ نهفته است. و بر آن شدم تا در این گنجینه اندکی زِ ارزش‌های بیکرانِ

اَلْفَضیلَةِ، مُضافَةً اِلَی اَلْمحاسِنِ اَلدَّثْرَةِ
وَ اَلْفَضائِلِ اَلْجَمَّةِ. وَ اَنَّهُ عَلَیْهِ اَلسَّلامُ
اَنْفَرَدَ بِبُلُوغِ غایَتِها عَنْ جَمیعِ
اَلسَّلَفِ اَلْاَوَّلینَ اَلَّذینَ اِنَّما یُؤْثَرُ
عَنْهُمْ مِنْها اَلْقَلیلُ اَلنّادِرُ، وَاَلشّاذُّ
وَاَلشّارِدُ، فَأما كَلامُهُ فَهُوَ اَلْبَحْرُ
اَلَّذي لایُساجَلُ، وَاَلْجَمُّ اَلَّذي
لایُحافَلُ. وَ اَرَدْتُ اَنْ یَسُوغَ لِیَ
اَلتَّمَثُّلُ فِي اَلاِفْتِخارِ بِهِ عَلَیْهِ اَلسَّلامُ
بِقَوْلِ اَلْفَرَزْدَقِ:

اُولٰئِكَ آبائی فَجِئْنی بِمِثْلِهِمْ
اِذا جَمَعَتْنا یا جَریرُ اَلْمَجامِعُ

وَ رَاَیْتُ كَلامَهُ عَلَیْهِ اَلسَّلامُ
یَدُورُ عَلیٰ أَقْطابٍ ثَلاثَةٍ: أَوَّلُها:
اَلْخُطَبُ وَ اَلْاَوامِرُ، وَ ثانیها: اَلْكُتُبُ
وَاَلرَّسائِلُ، وَ ثالِثُها: اَلْحِكَمُ
وَاَلْمَواعِظُ؛ فَاَجْمَعْتُ بِتَوْفیقِ اَللّٰهِ
تَعالیٰ عَلَی اَلْاِبْتِداءِ بِاخْتِیارِ مَحاسِنِ

امیرمؤمنان (ع) را نمایانم، فزون بر نکویی‌های بسیار و ارزش‌های بی‌شمار، چرا که او (ع) در رسیدنِ به پایانهٔ ارزش‌ها از همهٔ گذشتگانِ نخستین سرآمدست، از کسانی که زانان اندکی کمیاب و نایاب باز گویند، چرا که سخنش دریای بیکرانی است که نه لبریزَدْ، و دریای سرشاری است که نه سر ریزَدْ! و خواهم که در نازیدن به او (ع)، پیروی از گفتهٔ فرزدق بر من روا بُوَدْ که:

ای جریر! پدرانم آنانند، آنک که
گِرْدگاه‌ها گِرد آرندمان مانندشان را برابم آر!

و دیدم که سخنش بر پایه‌های سه گانه می‌چرخد: نُخستَش سخنانِ بلند و فرمان‌ها بُوَد، دومش نامه‌های بلند و نوشته‌های کوتاه بُوَد، سومش پندها و اندرزها بُوَد. به یاری خدای فرازمند بر آن شدم تا به گزیدنِ سخنانِ نکو آغازم،

اَلْخُطَبِ ثُمَّ مَحاسِنِ اَلْكُتُبِ، ثُمَّ مَحاسِنِ اَلْحِكَمِ وَاَلْاَدَبِ. مُفْرِداً لِكُلِّ صِنْفٍ مِنْ ذٰلِكَ باباً، وَ مُفَصِّلاً فيهِ اَوْراقاً، لِتَكُونَ مُقَدِّمَةً لِاسْتِدْراكِ ما عَساهُ يَشُذُّ عَنّي عاجِلاً وَ يَقَعُ اِلَيَّ آجِلاً. وَ اِذا جاءَ شَيْءٌ مِن كَلامِهِ - عَلَيْهِ اَلسَّلامُ - اَلْخارِجِ فِي اَثْناءِ حِوارٍ، اَوْ جَوابِ سُؤالٍ، اَوْ غَرَضٍ آخَرَ مِنَ اَلْاَغْراضِ - في غَيْرِ اَلْاَنْحاءِ اَلَّتِي ذَكَرْتُها، وَ قَرَّرْتُ اَلْقاعِدَةَ عَلَيْها - نَسَبْتُهُ اِلىٰ اَلْيَقِ اَلْاَبْوابِ بِهِ، وَ اَشَدِّها مُلامَحَةً لِغَرَضِهِ، وَ رُبَّما جاءَ فيما اَخْتارُهُ مِنْ ذٰلِكَ فُصُولٌ غَيْرُ مُتَّسِقَةٍ، وَ مَحاسِنُ كَلِمٍ غَيْرُ مُنْتَظِمَةٍ؛ لِاَنّي اُورِدُ اَلنُّكَتَ وَاَللُّمَعَ، وَلا اَقْصِدُ اَلتَّتالِيَ وَاَلنَّسَقَ.

وَ مِنْ عَجائِبِهِ عَلَيْهِ اَلسَّلامُ اَلَّتِي اَنْفَرَدَ بِها، وَ اَمِنَ اَلْمُشارَكَةَ فيها، اَنَّ

آنگاه نامه‌های نکو، آنگاه پندها و آموزه‌های نکو را گرد آرم، و برای هر گونه‌ای زانها بخشی یگانه نهادم و در آن برگ‌هایی جداگانه هشتم تا جایی بُوَد برای دریافت آنچه بسا کنون دستم نرسیده و در آینده به من رسد! وگر چیزی از سخنش ؑ برون از هنگامهٔ سخنوری یا آنکای گفت و گویی یا در پرسش و پاسخی یا در کاری از دیگر کارها، جز در آن جاهایی که گفتم و روشی که بر آن به کار گرفتم، آید باید که به شایسته‌ترین و همانندترین بخش پیوندَدْ، و بسا در کنارِ سخنانی آید که زان‌ها بخش‌هایی بی‌سامان، و نکو سخنانی بی‌سازمان گزیدمَش، چرا که من سخنانِ روشن و گویا را آورده‌ام و سامانیدن و پیاپی بودن را نخواسته‌ام!

وز شگفتی هایش ؑ که به آن یگانه است و در آن همانندی ندارد، سخنانش ؑ

كَلامَهُ ٱلْوارِدَ فِي ٱلزُّهْدِ وَٱلْمَواعِظِ وَٱلتَّذْكيرِ وَ ٱلزَّواجِرِ، إِذا تَأَمَّلَهُ ٱلْمُتَأَمِّلُ، وَ فَكَّرَ فيهِ ٱلْمُتَفَكِّرُ، وَ خَلَعَ مِنْ قَلْبِهِ أَنَّهُ كَلامُ مِثْلِهِ مِمَّنْ عَظُمَ قَدْرُهُ، وَ نَفَذَ أَمْرُهُ، وَ أَحاطَ بِالرِّقابِ مُلْكُهُ، لَمْ يَعْتَرِضْهُ ٱلشَّكُّ في أَنَّهُ مِنْ كَلامِ مَنْ لا حَظَّ لَهُ في غَيْرِ ٱلزَّهادَةِ، وَ لا شُغْلَ لَهُ بِغَيْرِ ٱلْعِبادَةِ، قَدْ قَبَعَ في كِسْرِ بَيْتٍ، أَوِ ٱنْقَطَعَ إِلىٰ سَفْحِ جَبَلٍ، ولا يَسْمَعُ إِلّا حِسَّهُ، وَ لا يَرىٰ إِلّا نَفْسَهُ، وَ لا يَكادُ يُوقِنُ بِأَنَّهُ كَلامُ مَنْ يَنْغَمِسُ فِي ٱلْحَرْبِ مُصْلِتاً سَيْفَهُ، فَيَقُطُّ ٱلرِّقابَ، وَ يُجَدِّلُ ٱلْأَبْطالَ، يَعُودُ بِهِ يَنْطِفُ دَماً، وَ يَقْطُرُ مُهَجاً، وَ هُوَ مَعَ تِلْكَ ٱلْحالِ زاهِدُ ٱلزُّهّادِ، وَ بَدَلُ ٱلْأَبْدالِ. وَ هٰذِهِ مِنْ فَضائِلِهِ ٱلْعَجيبَةِ، وَ خَصائِصِهِ ٱللَّطيفَةِ، ٱلَّتي جَمَعَ بِها بَيْنَ ٱلْأَضْدادِ، وَ أَلَّفَ بَيْنَ

دربارهٔ پارسایی و اندرزها و یادآوری ارزش‌ها و بازداشتنِ از زشتی‌هاست که هرگاه خردمندی در آنها درنگ کند و اندیشمندی در آنها اندیشَدْ، و از باورش درآید که سخنانی این چنین ازکسی بُوَد که ارزشش بس بسیار، و فرمانش بس روا، و فرمانرواییش بر همه چیرا، گمان نکند که این سخنِ کسی بُوَد که جز پارسایی آرزویی، و جز پرستشِ خدای کاری نداشته، به‌گوشهٔ تنهایی پناهیده یا دامنهٔ کوهی را گزیده، و جز صدایش را نشنیده، و جز خودش را ندیده، و بسا باور نکند که این سخنِ کسی است که در پیکار شمشیرکشان فرو رود و گردن‌ها را پرانَدْ، و پهلوانان را بر زمین کوبَدْ، و از شمشیرش خون چکد و جان‌ها را گیرد، در آنی که پارسای پارسایان، و پیرِ یگانهٔ روزگاران بُوَد! و این از ارزش‌های شگفت و ویژگی های بی‌مانندِ اوست که در میانِ ناسازه‌ها و گونه‌گون‌ها گرد آمده، و گاهِ بسیار زین ویژگی‌ها با

اَلْاَشْتاتِ، وَ كَثيراً مّا اُذاكِرُ اَلْاِخْوانَ بِها، وَ اَسْتَخْرِجُ عَجَبَهُمْ مِنْها، وَ هِيَ مَوْضِعٌ لِلْعِبْرَةِ بِها، وَاَلْفِكْرَةِ فيها!

وَ رُبَّما جاءَ فِي اَثْناءِ هٰذَا اَلاِخْتِيارِ اَللَّفْظُ اَلْمُرَدَّدُ، وَاَلْمَعْنَى اَلْمُكَرَّرُ؛ وَاَلْعُذْرُ في ذٰلِكَ اَنَّ رواياتِ كَلامِهِ تَخْتَلِفُ اَخْتِلافاً شَديداً: فَرُبَّمَا اَتَّفَقَ اَلْكَلامُ اَلْمُخْتارُ في رِوايَةٍ فَنُقِلَ عَلىٰ وَجْهِهِ، ثُمَّ وُجِدَ بَعْدَ ذٰلِكَ في رِوايَةٍ اُخْرىٰ مَوْضُوعاً غَيْرَ وَضْعِهِ اَلْاَوَّلِ: اِمّا بِزِيادَةٍ مُخْتارَةٍ، اَوْ بِلَفْظٍ اَحْسَنَ عِبارَةً، فَتَقْتَضِي اَلْحالُ اَنْ يُعادَ، اَسْتِظْهاراً لِلْاِخْتِيارِ، وَ غَيْرَةً عَلىٰ عَقائِلِ اَلْكَلامِ. وَ رُبَّما بَعُدَ اَلْعَهْدُ اَيْضاً بِما اَخْتيرَ اَوَّلًا فَاُعيدَ بَعْضُهُ سَهْواً وَ نِسْياناً، لا قَصْداً وَ اَعْتِماداً!

وَ لا اَدَّعي - مَعَ ذٰلِكَ - اَنّي اُحيطُ بِاَقْطارِ جَميعِ كَلامِهِ

برادران گفت و گو می‌کنم و شگفتی‌شان را زانها در می‌آورم. و این همان جایگهِ پند آموزیِ زانها و اندیشیدنِ در آنها بُوَد!

و بسا در هنگامهٔ این گزینش واژه و معنایی چند بار آمده باشد، و پوزش در آن این است که گزارش‌های سخنش بسیار و سخت گونه‌گون است، گاه بوده که سخنِ گزیده در گزارشی آن گونه بوده که بازگو شده، آنگاه زان پس در گزارشی دیگر جور دیگری و در معنای دیگری دیده شده؛ یا با فزونی معنایی، یا با فزونی واژه‌ای در ساختار بهتر، که در چنین هنگامه‌ای سِزَد که آن سخن باز آورده شود تا گزینش نکو بَدْ و بی‌مانندی ارزش سخن پیدا بُوَدْ. و بسا دیرپایی کارِ گزینش هم بوده که نخست سخنی گزیده شده و برخی‌شان نادانسته و فراموشانه و نه دانسته و آگاهانه آمده باشد!

با این همه، وانمود نکنم که من بر کرانه‌های همهٔ سخنش علیه‌السلام دست یافته‌ام

عَلَيْهِ‌السَّلامُ حَتّىٰ لا يَشُذَّ عَنّي مِنْهُ شاذٌّ، وَلا يَنِدَّ نادٌّ. بَل لا اُبْعِدُ اَنْ يَكُونَ اَلْقاصِرُ عَنّي فَوْقَ اَلْواقِعِ اِلَيَّ، وَاَلْحاصِلُ في رِبْقَتي دُونَ اَلْخارِجِ مِنْ يَدَيَّ؛ وَ ما عَلَيَّ اِلّا بَذْلُ اَلْجُهْدِ وَ بَلاغُ اَلْوُسْعِ، وَ عَلَى اَللّٰهِ سُبْحانَهُ وتعالى نَهْجُ اَلسَّبيلِ، وَ رَشادُ اَلدَّليلِ، اِنْ شاءَاللّٰهُ!

تا که زان سخنی از دستم در نرفته باشد، بلکه آنچه از دستم رفته بیش از چیزی است که بران دست یافته‌ام، و آنچه گرد آورده‌ام ناچیزترست زانچه دست نیاورده‌ام، که بر من جز تلاشِ فراوان و کوششِ بسیار نبوده، و بر خدای پاک و فرازمند روشنی راه و نمودنِ رهنماست، گر خدای خواهد!

وَ رَاَيْتُ مِنْ بَعْدُ تَسْمِيَةَ هٰذَا اَلْكِتابِ بِ«نَهْجِ اَلْبَلاغَةِ»، اِذْ كانَ يَفْتَحُ لِلنّاظِرِ فيهِ اَبْوابَها، وَ يُقَرِّبُ عَلَيْهِ طِلابَها. فيهِ حاجَةُ اَلْعالِمِ وَاَلْمُتَعَلِّمِ، وَ بُغْيَةُ اَلْبَليغِ وَاَلزّاهِدِ، وَ يَمْضي في اَثْنائِهِ مِنْ عَجيبِ اَلْكَلامِ فِي اَلتَّوْحيدِ وَاَلْعَدْلِ، وَ تَنْزيهِ اَللّٰهِ سُبْحانَهُ وَ تَعالىٰ عَنْ شَبَهِ اَلْخَلْقِ، ما هُوَ بِلالُ كُلِّ غُلَّةٍ، وَ شِفاءُ كُلِّ عِلَّةٍ، وَ جَلاءُ كُلِّ شُبْهَةٍ!

وزان پس نامِ این نامه را به نهج‌البلاغه شایسته دیدم، چراکه برای بینای در آن دروازه‌های بـلاغت را گشایَد، و جویندگانش را بر آن کشانَد، نیازِ دانشمند و دانش‌جو، و آرزوی سخنور و پارسا در آن است، و در لابلایش سخنانِ شگفت در یکتایی و دادمندی و پاک‌مندی خدای پاک و فرازمند از همانندی به آفریدگان را می‌یابد، چیزی که خُنکای هر تشنه‌ای، و درمانِ هر ناخوشی، و روشنای هر گمانه‌ای بُوَد!

وَ مِنَ ٱللّٰهِ سُبْحانَهُ اَسْتَمِدُّ ٱلتَّوْفيقَ وَٱلْعِصْمَةَ، وَ اَتَنَجَّزُ ٱلتَّسْديدَ وَ الْمَعُونَةَ، وَ اَسْتَعيذُهُ مِنْ خَطاءِ ٱلْجَنانِ، قَبْلَ خَطاءِ ٱللِّسانِ، وَ مِنْ زَلَّةِ ٱلْكَلِمِ، قَبْلَ زَلَّةِ ٱلْقَدَمِ، وَ هُوَ حَسْبي وَ نِعْمَ ٱلْوَكيلُ!

وز خدای پاک یاوری و پشتیبانی جویم، و استواری و یاری خواهم، و از نارسایی خِرَدْ پیش از نارسایی زبان، و از لغزشِ سخن پیش از کژی راه به او پناه می‌برم، که او مرا بس است و نکو سرپرستی است او!

رجبِ ۴۰۰ هجری





خطبه ها



۱
توحید



- خداشناسی
- هستی شناسی
- آفرینش جهان



و من خطبة له علیه‌السلام
یذکر فیها ابتداء خلق السماء و الأرض، و خلق آدم، و فیها ذکر الحج
﴿خطبه ۱﴾

اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذي لا يَبْلُغُ مِدْحَتَهُ الْقائِلُونَ، وَ لا يُحْصی نَعْماءَهُ الْعادُّونَ، وَ لا يُؤَدّی حَقَّهُ الْمُجْتَهِدُونَ، الَّذی لا يُدْرِكُهُ بُعْدُ الْهِمَمِ، وَ لا يَنالُهُ غَوْصُ الْفِطَنِ، الَّذی لَيْسَ لِصِفَتِهِ حَدٌّ مَحْدُودٌ، وَ لا نَعْتٌ مَوْجُودٌ، وَ لا وَقْتٌ مَعْدُودٌ، وَ لا اَجَلٌ مَمْدُودٌ. فَطَرَ الْخَلائِقَ بِقُدْرَتِهِ،

از سخنان حضرتش علیه‌السلام
که در آن از آغاز آفرینش آسمان و زمین و انسان سخن می‌گوید، و در آنست یادی ز حج
﴿خطبه ۱﴾

ستایش خدایی را که ستایندگان از ستایشش درمانند، و شمارندگان نتوانند داده‌هایش را شمارند، و کوشندگان نتوانند حقش را به جای آورند، خدایی که همت‌های بلند درکش نتوانند کرد، و اندیشه‌های ژرف‌نگر ساحتش را درنیابند، خدایی که صفتش را مرزی نه، و توصیفش را صفتی سزاوار نیست، او را آغازی نه، و انجامی نباشد، پدیده‌ها را به توانِ خویش پدید آورد، و نسیم‌ها را به دهشِ

وَ نَشَرَ الرِّیاحَ بِرَحْمَتِهِ، وَ وَتَّدَ بِالصُّخُورِ مَیَدانَ اَرْضِهِ!

خویش پراکند، و نوسانِ زمینش را به کوه‌ها استوار ساخت!

اَوَّلُ الدِّینِ مَعْرِفَتُهُ، وَ کَمالُ مَعْرِفَتِهِ التَّصْدیقُ بِهِ، وَ کَمالُ التَّصْدیقِ بِهِ تَوْحیدُهُ، وَ کَمالُ تَوْحیدِهِ الْاِخْلاصُ لَهُ، وَ کَمالُ الْاِخْلاصِ لَهُ نَفْیُ الصِّفاتِ عَنْهُ، لِشَهادَةِ کُلِّ صِفَةٍ اَنَّها غَیْرُ الْمَوْصُوفِ، وَ شَهادَةِ کُلِّ مَوْصُوفٍ اَنَّهُ غَیْرُ الصِّفَةِ. فَمَنْ وَصَفَ اللّٰهَ سُبْحانَهُ فَقَدْ قَرَنَهُ، وَ مَنْ قَرَنَهُ فَقَدْ ثَنّاهُ، وَ مَنْ ثَنّاهُ فَقَدْ جَزَّاَهُ، وَ مَنْ جَزَّاَهُ فَقَدْ جَهِلَهُ، وَ مَنْ جَهِلَهُ فَقَدْ اَشارَ اِلَیْهِ، وَ مَنْ اَشارَ اِلَیْهِ فَقَدْ حَدَّهُ، وَ مَنْ حَدَّهُ فَقَدْ عَدَّهُ، وَ مَنْ قالَ: «فیمَ» فَقَدْ ضَمَّنَهُ، وَ مَنْ قالَ: «عَلامَ؟» فَقَدْ اَخْلیٰ مِنْهُ!

آغازِ آیین‌داری شناختِ اوست، و سرآمدِ شناختش باور اوست، و سرآمدِ باورش یکتایی اوست، و سرآمد یکتاییش یک تویی برای اوست، و سرآمد یک تویی برایش زدایشِ صفت‌ها از اوست، چرا که هر صفتی گواه است که آن موصوف نیست، و هر موصوفی گواه است که آن صفت نیست، پس هر که خدای سبحان را وصف کند حقا که مانندش کرده و هر که مانندش کند دوتایش کرده، و هر که دوتایش کند بَخْشَش کرده و هر که بخشش کند او را نشناخته، و هر که او را نشناسد حقا که نشانش داده، و هر که نشانش دهد حقا که مرزمندش کرده، و آن که مرزمندش کند حقا که شمرده‌اش، هر که گوید: در چیست حقا که در جایش نهاده، و هر که گوید: در کجاست حقا که جاها را از او تهی دانسته!

کائِنٌ لا عَنْ حَدَثٍ، مَوْجُودٌ لا

باشنده است نه از کننده‌ای، هست نه از

عَنْ عَدَمٍ، مَعَ كُلِّ شَيْءٍ لا بِمُقارَنَةٍ، وَ غَيْرُ كُلِّ شَيْءٍ لَا بِمُزايَلَةٍ، فاعِلٌ لا بِمَعْنَى الْحَرَكاتِ وَ الْآلَةِ، بَصيرٌ اِذْ لا مَنْظُورَ اِلَيْهِ مِنْ خَلْقِهِ، مُتَوَحِّدٌ اِذْ لاسَكَنَ يَسْتَأْنِسُ بِهِ وَلايَسْتَوْحِشُ لِفَقْدِهِ!

نیستی، همراهِ هر چیزی است نه به آن پیوسته، جدای از هر چیزی است نه از آن کنده، کننده است نه با تکان و ابزار، بیناست نه که به چشمِ آفریده‌اش آید، یکه و تنهاست نه که یاری نیست تا به آن خو گیرد و با رفتنش دلِ تنگ شود!

خلق العالم

اَنْشَأَ الْخَلْقَ اِنْشاءً، وَابْتَدَأَهُ ابْتِداءً، بِلارَوِيَّةٍ اَجالَها، وَلا تَجْرِبَةٍ اسْتَفادَها، وَلا حَرَكَةٍ اَحْدَثَها، وَلا هَمامَةِ نَفْسٍ اضْطَرَبَ فيها. اَحالَ الْاَشْياءَ لِاَوْقاتِها، وَ لاءَمَ بَيْنَ مُخْتَلِفاتِها، و غَرَّزَ غَرائِزَها، وَ اَلْزَمَها اَشْباحَها، عالِماً بِها قَبْلَ ابْتِدائِها، مُحيطاً بِحُدُودِها وَ انْتِهائِها، عارِفاً بِقَرائِنِها وَ اَحْنائِها. ثُمَّ اَنْشَأَ سُبْحانَهُ فَتْقَ الْأَجْواءِ، وَ شَقَّ الْاَرْجاءِ، وَ سَكائِكَ الْهَواءِ. فَاَجْرىٰ فيها ماءً

آفرینش جهان

آفرینش را بی مانند آفرید، و بی پیشینه پدید آورد؛ بی‌آنکه در سامانش اندیشه‌ای کند، بی‌آزمونی که آن را به کارگیرد، بی‌آنکه در آفرینشش به خود تکانی دهد، بی‌آنکه در پدیدار ساختنش سراسیمه کوششی کند، پدیده‌ها را در زمانگه‌شان از نیستی هست‌کرد، و میانِ‌ناهمگونی‌هاشان همگونی پدیدار ساخت، سرشت و خلق و خوی‌شان را پی هِشت، و آنها را در نهادِ پیکرِشان کاشت، و به این همه، پیش از آفرینشِ‌شان دانا بود، و به گنجایش و آغاز و انجام‌شان احاطه داشت، و به چم و خمِ تن‌ها و روان‌هاشان آگاه بود آنگاه خدای سبحان ترکیدنِ چگالی‌ها[1] و پراکندنِ سیاره‌ها و لایه‌های هوا[2] را

مُتَلاطِماً تَيّارُهُ، مُتَراكِماً زَخّارُهُ. حَمَلَهُ عَلىٰ مَتْنِ الرِّيحِ العاصِفَةِ، وَ الزَّعْزَعِ القاصِفَةِ، فَأَمَرَها بِرَدِّهِ، وَ سَلَّطَها عَلىٰ شَدِّهِ، وَ قَرَنَها إِلىٰ حَدِّهِ. الْهَواءُ مِنْ تَحْتِها فَتيقٌ، وَ الْماءُ مِنْ فَوْقِها دَفيقٌ!

ثُمَّ أَنْشَأَ سُبْحانَهُ ريحاً اعْتَقَمَ مَهَبَّها، وَ أَدامَ مَرَبَّها، وَ أَعْصَفَ مَجْراها، وَ أَبْعَدَ مَنْشاها، فَأَمَرَها بِتَصْفيقِ الْماءِ الزَّخّارِ، وَ إِثارَةِ مَوْجِ الْبِحارِ، فَمَخَضَتْهُ مَخْضَ السِّقاءِ، وَ عَصَفَتْ بِهِ عَصْفَها بِالْفَضاءِ، تَرُدُّ أَوَّلَهُ إِلىٰ آخِرِهِ، وَ ساجِيَهُ إِلىٰ مائِرِهِ، حَتّىٰ عَبَّ عُبابُهُ، وَ رَمىٰ بِالزَّبَدِ رُكامُهُ، فَرَفَعَهُ في هَواءٍ مُنْفَتِقٍ، وَ جَوٍّ مُنْفَهِقٍ، فَسَوّىٰ مِنْهُ سَبْعَ سَمٰواتٍ، جَعَلَ سُفْلاهُنَّ مَوْجاً مَكْفُوفاً، وَ عُلْياهُنَّ سَقْفاً مَحْفُوظاً، وَ سَمْكاً

پدید آورد، سپس در آنها آبی روان ساخت که خیزابش بهم کوبنده، و فرو و فرازش روی هم انباشته، آن را بر گسترهٔ تندبادِ وزان و تندرِ غران نشاند، آنک به باد فرمان داد تا نگهش دارد، و آن را بر شتابش گماشت، و به مرز نگهش پیوست، بدین‌سان هوا از زیرِ باد جدا، و آب از بلندایش کنده!

آنگاه خدای سبحان نسیمی آفرید، وزشش را بی‌بار کرد، و همراهیش را هماره گردانید، و خیزابش را تند ساخت، و خیزشگهش را بر دور دست قرار داد، و به ریزش آب سرشار، و خیزاندنِ خیزابِ دریاها فرمانش داد، آنک آن باد هم آب را چون تکان مشک آبکش به جنبش درآورد، و چون تندبادی در فضا بر آن سخت وزید، تا آغاز و انجامش را یکی ساخت، و ایستایش را به پویایش رساند، تا که سیلابش سرازیر شد، و کف از انبوهش زدود، آنک آن کف را در هوایی گشاده، و فضایی گشوده و باز بالا برد، و از آن هفت آسمان پرداخت؛ زیرینِ‌شان را خیزابی بی‌ریزش، و برینِ‌شان را بامی استوار، و پوششی برافراشته قرار داد؛ بی‌آنکه پایه‌ای

مَرْفُوعاً، بِغَيْرِ عَمَدٍ يَدْعَمُها، وَ لا دِسارٍ يَنْظِمُها. ثُمَّ زَيَّنَها بِزينَةِ الْكَواكِبِ، وَ ضِياءِ الثَّواقِبِ، وَ اَجْرىٰ فيها سِراجاً مُسْتَطيراً، وَ قَمَراً مُنيراً، فى فَلَكٍ دائِرٍ، وَ سَقْفٍ سائِرٍ، وَ رَقيمٍ مائِرٍ!

خلق الملائكة

ثُمَّ فَتَقَ ما بَيْنَ السَّمٰواتِ الْعُلا، فَمَلَأَهُنَّ اَطْواراً مِنْ مَلائِكَتِهِ. مِنْهُمْ سُجُودٌ لا يَرْكَعُونَ، وَ رُكُوعٌ لا يَنْتَصِبُونَ، وَ صافُّونَ لا يَتَزايَلُونَ، وَ مُسَبِّحُونَ لا يَسْأَمُونَ، لا يَغْشاهُمْ نَوْمُ الْعُيُونِ، وَ لا سَهْوُ الْعُقُولِ، وَ لا فَتْرَةُ الْاَبْدانِ، وَ لا غَفْلَةُ النِّسْيانِ. وَ مِنْهُمْ أُمَناءُ عَلىٰ وَحْيِهِ، وَاَلْسِنَةٌ اِلىٰ رُسُلِهِ، وَ مُخْتَلِفُونَ بِقَضائِهِ وَ اَمْرِهِ. وَ مِنْهُمُ الْحَفَظَةُ لِعِبادِهِ، وَ السَّدَنَةُ لِاَبْوابِ جِنانِهِ. وَ مِنْهُمُ الثّابِتَةُ فى

باشد تا نگهش دارد، و نه میخی که سامانش دهد، آنگاه به زیبایی ستارگان، و نورِ اختران آراستش، و در آن چراغی نور افشان، و ماهی رخشان، در مداری گذران، و پوششی روان، و گذرگاهی چرخان روان کرد!

آفرینش فرشتگان

سپس لایه‌های میانِ آسمان‌های فرازمند را گشود، و از فرشتگانِ گونه گونِ خویش پُرشان کرد؛ که برخی‌شان در سجودند و رکوع نکنند، و برخی‌شان در رکوعند و راست نشوند، و برخی‌شان به صف ایستاده و از جای نجنبند، و برخی‌شان تسبیح گویند و خسته نشوند؛ خوابِ چشمان بی‌هوش‌شان نکند و پریشانی خردهاشان را نگیرد، و تن‌هاشان سُست نشود، و دچار فراموشی و ندانستگی نگردند، و برخی‌شان پاسدارانِ وحیِ اویند، و برخی‌شان زبان‌های گویایی به فرستادگانش، و برخی‌شان آورندگان و برندگانِ قضا و قدر و فرمانش، و برخی‌شان نگهبانانِ

الْاَرَضینَ السُّفْلیٰ اَقْدامُهُمْ، وَالْمارِقَةُ مِنَ السَّماءِ الْعُلْیا اَعْناقُهُمْ، وَالْخارِجَةُ مِنَ الْاَقْطارِ اَرْکانُهُمْ، وَ الْمُناسِبَةُ لِقَوائِمِ الْعَرْشِ اَکْتافُهُمْ، ناکِسَةٌ دُونَهُ اَبْصارُهُمْ، مُتَلَفِّعُونَ تَحْتَهُ بِاَجْنِحَتِهِمْ، مَضْرُوبَةٌ بَیْنَهُمْ وَ بَیْنَ مَنْ دُونَهُمْ حُجُبُ الْعِزَّةِ وَ اَسْتارُ الْقُدْرَةِ، لایَتَوَهَّمُونَ رَبَّهُمْ بِالتَّصْویرِ، وَ لایُجْرُونَ عَلَیْهِ صِفاتِ الْمَصْنُوعینَ، وَ لایَحُدُّونَهُ بِالْاَماکِنِ، وَ لایُشیرُونَ اِلَیْهِ بِالنَّظائِرِ!

بندگانش، و برخی‌شان دربانانِ درهای بهشتش، و برخی‌شان گام‌هاشان در زمینِ زیرین استوار و گردن‌هاشان از آسمانِ برین برفراز، و پایه‌هاشان برون از قلمروها، و شانه‌هاشان هماهنگ با پایه‌های عرش؛ چشم‌هاشان در برابرش فرو افکنده و زیر عرش در بال‌هاشان پیچیده، میانِشان و فروترانِشان پرده‌های عزت و قدرت کشیده، پروردگارشان را در پردهٔ خیال به تصویر نمی‌کشند، و بر او پیرایه‌های آفریدگان روا نمی‌دارند، و در جایگه‌ها محدودش نمی‌سازند، و به او با همانندها اشاره نمی‌کنند!

صِفَةُ خَلْقِ آدَمَ عَلَیْهِ السَّلامُ

ثُمَّ جَمَعَ سُبْحانَهُ مِنْ حَزْنِ الْاَرْضِ وَ سَهْلِها، وَ عَذْبِها وَ سَبْخِها، تُرْبَةً سَنَّها بِالْماءِ حَتّیٰ خَلَصَتْ، وَلاطَها بِالْبِلَّةِ حَتّیٰ لَزُبَتْ. فَجَبَلَ مِنْها صُورَةً ذاتَ اَحْناءٍ وَ وُصُولٍ، وَ اَعْضاءٍ وَ فُصُولٍ. اَجْمَدَها حَتّیٰ اسْتَمْسَکَتْ، وَ

چگونگی آفرینش آدم علیه‌السلام

سپس خدای سبحان از نرم و درشتِ زمین و شیرین و شورش خاکی گرد آورد، و آن را به آب پالود تا که ناب شد، و آن را با تری آلود تا که چسبناک شد، آنگاه از آن چهره‌ای پرداخت دارای دنده‌ها و پیوندها و اندام‌ها و گسل‌ها، سفتش کرد تا که بهم چسبید، و آن را بس سخت

اَصْلَدَها حَتّىٰ صَلْصَلَتْ، لِوَقْتٍ مَعْدُودٍ، وَ اَجَلٍ مَعْلُومٍ. ثُمَّ نَفَخَ فيها مِنْ رُوحِهِ فَمَثُلَتْ اِنْساناً ذا اَذْهانٍ يُجيلُها، وَ فِكَرٍ يَتَصَرَّفُ بِها، وَ جَوارِحَ يَخْتَدِمُها، وَ اَدَواتٍ يُقَلِّبُها، وَ مَعْرِفَةٍ يَفْرُقُ بِها بَيْنَ الْحَقِّ وَالْباطِلِ وَ الْاَذْواقِ وَالْمَشامِّ وَالْاَلْوانِ وَ الْاَجْناسِ، مَعْجُوناً بِطينَةِ الْاَلْوانِ الْمُخْتَلِفَةِ، وَ الْاَشْباهِ الْمُؤْتَلِفَةِ، وَ الْاَضْدادِ الْمُتَعادِيَةِ، وَ الْاَخْلاطِ الْمُتَبايِنَةِ، مِنَ الْحَرِّ وَ الْبَرْدِ، وَ الْبِلَّةِ وَ الْجُمُودِ، وَ الْمَساءَةِ وَ السُّرُورِ. وَ اسْتَأْدَى اللّٰهُ سُبْحانَهُ الْمَلائِكَةَ وَديعَتَهُ لَدَيْهِمْ، وَ عَهْدَ وَصِيَّتِهِ اِلَيْهِمْ فِي الْاِذْعانِ بِالسُّجُودِ لَهُ، وَ الْخُشُوعِ لِتَكْرِمَتِهِ، فَقالَ سُبْحانَهُ: «اسْجُدُوا لِآدَمَ. فَسَجَدُوا اِلَّا اِبْليسَ» اعْتَرَتْهُ الْحَمِيَّةُ، وَ غَلَبَتْ

کرد تا که خشک شد، تا زمانی اندک و سرآمدی هویدا، سپس در آن از جان‌بخشِ خویش دمید، پس انسانی پدیدار شد بس با هوش که به کارش گیرد و اندیشه‌ای که آن را به کار برد، و اندام‌هایی که آنها را به کار گیرد و ابزارهایی که آنها را به کار اندازد، و شعوری که با آن میانِ درست و نادرست، چشایی‌ها و بویایی‌ها، رنگ‌ها و گوهرها فرق نهد، آمیزه‌ای از سرشته‌های رنگارنگِ ناهمگون و پدیده‌های همگون، و سازه‌های ناسازگار و آمیزه‌های ناهمساز چون گرمی و سردی و تری و خشکی و اندوه و شادی. و خدای سبحان سپرده‌ای را که نزد فرشتگان هِشته بود و پیمانی را که از آنان گرفته بود باز خواست؛ که با سجودِ برایش و خشوعِ در بزرگداشتش به وجودش اعتراف کنند. پس خدای سبحان فرمود: «برای آدم سجده برید[۳]» سجده بردند جز ابلیس، که بزرگ منشی او را بازداشت و تیره‌بختی بر او چیره شد، و به سرشتِ آتشینِ خویش بزرگ‌نمایی

عَلَيْهِ الشِّقْوَةُ، وَ تَعَزَّزَ بِخِلْقَةِ النّارِ، وَ اسْتَهْوَنَ خَلْقَ الصَّلْصالِ. فَاَعْطاهُ اللّٰهُ النَّظِرَةَ اسْتِحْقاقاً لِلسُّخْطَةِ، وَ اسْتِتْماماً لِلْبَلِيَّةِ، وَ اِنْجازاً لِلْعِدَةِ، فَقالَ: «اِنَّكَ مِنَ الْمُنْظَرينَ اِلىٰ يَوْمِ الْوَقْتِ الْمَعْلُومِ»!

ثُمَّ اَسْكَنَ سُبْحانَهُ آدَمَ داراً اَرْغَدَ فيها عيشَتَهُ، وَ آمَنَ فيها مَحَلَّتَهُ، وَ حَذَّرَهُ اِبْليسَ وَ عَداوَتَهُ. فَاغْتَرَّهُ عَدُوُّهُ نَفاسَةً عَلَيْهِ بِدارِ الْمُقامِ وَ مُرافَقَةِ الْاَبْرارِ. فَباعَ الْيَقينَ بِشَكِّهِ، وَالْعَزيمَةَ بِوَهْنِهِ، وَ اسْتَبْدَلَ بِالْجَذَلِ وَجَلاً، وَ بِالْاِغْتِرارِ نَدَماً. ثُمَّ بَسَطَ اللّٰهُ سُبْحانَهُ لَهُ فى تَوْبَتِهِ، وَ لَقّاهُ كَلِمَةَ رَحْمَتِهِ، وَ وَعَدَهُ الْمَرَدَّ اِلىٰ جَنَّتِهِ، فَاَهْبَطَهُ اِلىٰ دارِ الْبَلِيَّةِ، وَ تَناسُلِ الذُّرِّيَّةِ!

کرد و سرشتِ خاکین را کوچک شمرد. خداوند هم او را فرصتی دراز داد تا سزاوار خشم کیفر بار شود، و آزمون انجام گیرد، و وعده سرآید، این بود که فرمود: «همانا که تو تا پگاهِ رستاخیز از فرصت یافتگانی[۴]»!

سپس خدای سبحان آدم را در سرایی نشاند که زندگیش در آن آسوده، و جایگهش در آن در رامش بود، او را از شیطان و دشمنیش زنهار داد، تا که دشمنش از سرِ حسد بر او که در سرای جاودانه نشسته و با نیکان هم‌نشین بود وی را گول زد، آدم یقین را به شکّش و ارادهٔ استوار را به سُستیش فروخت، و شادی را با بیم عوض کرد، و پشیمان از گولی که خورده بود. آنگاه خدای سبحان برایش راه توبه گسترد، و آموزهٔ رحمتِ خویش را به او آموخت، و وعده‌اش داد که به بهشتش بازگرداند، سپس او را به سرای رنج و شکنج و جایگه زاد و زایشِ فرزندان فرو افکند!

وَ اصْطَفَیٰ سُبْحانَهُ مِنْ وُلْدِهِ أَنْبِیاءَ أَخَذَ عَلَی الْوَحْیِ میثاقَهُمْ، وَ عَلیٰ تَبْلیغِ الرِّسالَةِ أَمانَتَهُمْ، لَمّا بَدَّلَ أَکْثَرُ خَلْقِهِ عَهْدَ اللّٰهِ إِلَیْهِمْ، فَجَهِلُوا حَقَّهُ، وَ اتَّخَذُوا الْأَنْدادَ مَعَهُ، وَ اجْتالَتْهُمُ الشَّیاطینُ عَنْ مَعْرِفَتِهِ، وَاقْتَطَعَتْهُمْ عَنْ عِبادَتِهِ. فَبَعَثَ فیهِمْ رُسُلَهُ، وَ واتَرَ إِلَیْهِمْ أَنْبِیاءَهُ، لِیَسْتَأْدُوهُمْ میثاقَ فِطْرَتِهِ، وَ یُذَکِّرُوهُمْ مَنْسِیَّ نِعْمَتِهِ، وَ یَحْتَجُّوا عَلَیْهِمْ بِالتَّبْلیغِ، وَ یُثیرُوا لَهُمْ دَفائِنَ الْعُقُولِ، وَ یُرُوهُمُ الْآیاتِ الْمُقَدَّرَةَ: مِنْ سَقْفٍ فَوْقَهُمْ مَرْفُوعٍ، وَ مِهادٍ تَحْتَهُمْ مَوْضُوعٍ، وَمَعایِشَ تُحْییهِمْ، وَ آجالٍ تُفْنیهِمْ، وَ أَوْصابٍ تُهْرِمُهُمْ، وَ أَحْداثٍ تَتابَعُ عَلَیْهِمْ. وَ لَمْ یُخْلِ سُبْحانَهُ خَلْقَهُ مِنْ نَبِیٍّ مُرْسَلٍ، أَوْ کِتابٍ مُنْزَلٍ، أَوْ حُجَّةٍ

و خدای سبحان از فرزندانش پیامبران را برگزید، با وحی از آنان پیمان گرفت، و به رساندنِ رسالت امانت‌شان سپرد، چون بیشترِ آفریدگانش پیمان خداوند با خویش را دگرگون کردند حقش را ندانستند و با او همتا و مانند گرفتند، و شیطان‌ها آنان را از شناختش بازداشتند، و از پرستشش جدا ساختند، خداوند در میانِ‌شان فرستادگانش را برانگیخت، و پیامبرانش را پی در پی به سوی‌شان روانه کرد، تا از آنان پیمانِ فطری با خداوند را بخواهند و نعمت‌های فراموش شدهٔ خدا را به یادشان آورند، و با بیانِ حقایق بر آنان برهان اقامه کنند، و ارزش‌های پنهان را برای‌شان آشکار نمایند، و نشانه‌های قدرت خداوند را به آنان بنمایند؛ از آسمانی که بالای‌شان برافراشته، و زمینی که زیرشان گسترده، و نیازمندی‌هایی که زنده‌شان می‌دارد، و سرآمدهایی که نابودشان می‌سازد، و رنج و شکنج هایی که پیرشان می‌کند، و رویدادهایی که پی در پی بر آنان فرو می‌آید. خدای سبحان آفریدگانش را بی‌پیامبر یا بی‌کتاب یا بی‌حجت، یا بی‌راه روشن و استوار نگذاشت،

لازِمَةٍ، اَوْ مَحَجَّةٍ قائِمَةٍ. رُسُلٌ لا تُقَصِّرُ بِهِمْ قِلَّةُ عَدَدِهِمْ، وَ لا كَثْرَةُ الْمُكَذِّبينَ لَهُمْ؛ مِنْ سابِقٍ سُمِّيَ لَهُ مَنْ بَعْدَهُ، اَوْ غابِرٍ عَرَّفَهُ مَنْ قَبْلَهُ. عَلىٰ ذٰلِكَ نُسِلَتِ الْقُرُونُ، وَ مَضَتِ الدُّهُورُ، وَ سَلَفَتِ الْآباءُ، وَ خَلَفَتِ الْاَبْناءُ!

فرستادگانی که نه کمی پیروان و نه زیادی دروغ انگاران، آنان را به کوتاهی در انجامِ رسالت وانمی‌داشت؛ از فرستاده‌ای که نامِ پیامبر پس از خود را می‌دانست، یا پیامبری که فرستادهٔ پیش از خود را می‌شناساند. براین‌سان سده‌ها پی در پی گذشت، و روزگاران سپری شد، پدران می‌رفتند و فرزندان می‌آمدند!

مبعث النبي صلی الله علیه و آله

اِلىٰ اَنْ بَعَثَ اللّٰهُ سُبْحانَهُ مُحَمَّداً رَسُولَ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ لِاِنْجازِ عِدَتِهِ، وَتَمامِ نُبُوَّتِهِ، مَأْخُوذاً عَلَى النَّبِيِّينَ ميثاقُهُ، مَشْهُورَةً سِماتُهُ، كَريماً ميلادُهُ. وَ اَهْلُ الْاَرْضِ يَوْمَئِذٍ مِلَلٌ مُتَفَرِّقَةٌ، وَ اَهْواءٌ مُنْتَشِرَةٌ، وَ طَرائِقُ مُتَشَتِّتَةٌ، بَيْنَ مُشَبِّهٍ لِلّٰهِ بِخَلْقِهِ، اَوْ مُلْحِدٍ فِي اسْمِهِ، اَوْ مُشيرٍ اِلىٰ غَيْرِهِ. فَهَداهُمْ بِهِ مِنَ الضَّلالَةِ، وَ اَنْقَذَهُمْ بِمَكانِهِ مِنَ الْجَهالَةِ. ثُمَّ

انگیختن پیامبر صلی الله علیه و آله

تا که خدای سبحان محمد فرستادهٔ خدا صلی الله علیه و آله را برانگیخت تا به وعده‌اش عمل کند و نبوتش را به پایان رساند، چرا که از پیامبرانِ پیشین بر انجامِ رسالت محمد پیمان گرفته شده بود، نشانه‌هایش شناخته شده بود، زاد روزش بس خُجسته بود. آنی که زمینیان در آن روز پراکنده آیین، گونه گون گرایش، پاره پاره کیش بودند؛ گروهی خدای را به آفریده‌اش همانند می‌کردند، و گروهی نام خدای بر بُت می‌نهادند، و گروهی جز خدای را می‌پرستیدند، خداوند به وسیلهٔ محمد از بیراهه به راهِشان آورد، و با پیامبری او از نادانی رهایی‌شان بخشید،

اخْتارَ سُبْحانَهُ لِمُحَمَّدٍ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ لِقاءَهُ، وَ رَضِيَ لَهُ ما عِنْدَهُ، وَ اَكْرَمَهُ عَنْ دارِ الدُّنْيا، وَ رَغِبَ بِهِ عَنْ مُقارَنَةِ الْبَلْوىٰ، فَقَبَضَهُ اِلَيْهِ كَريماً صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ، وَ خَلَّفَ فيكُمْ مَا خَلَّفَتِ الْاَنْبياءُ فى اُمَمِها، اِذْ لَمْ يَتْرُكُوهُمْ هَمَلاً، بِغَيْرِ طَريقٍ وَاضِحٍ، وَلا عَلَمٍ قائِمٍ:

سرانجام خدای سبحان برای پاداشِ محمد ﷺ دیدارش را گزید و برای وی آنچه را نزدش بود پسندید، او را از پلیدی سرای دنیا پاک داشت، و از آلوده شدن به پلشتی رهانید، و وی را بزرگوارانه نزد خویش برد، حضرتش در میان شما چیزی بر جای هِشت که پیامبران در میانِ امت‌هاشان بر جای می‌نهند، چرا که آنان پیروانِ را بی‌راهی روشن، و رهنمایی استوار به حال خود رها نکردند، و آن:

القرآن و الاحكام الشرعية

كِتابَ رَبِّكُمْ فيكُمْ، مُبَيِّناً حَلالَهُ وَ حَرامَهُ، وَ فَرائِضَهُ وَ فَضائِلَهُ، وَ ناسِخَهُ وَ مَنْسُوخَهُ، وَ رُخَصَهُ وَ عَزائِمَهُ، وَ خاصَّهُ وَ عامَّهُ، وَ عِبَرَهُ وَ اَمْثالَهُ، وَ مُرْسَلَهُ وَ مَحْدُودَهُ، وَ مُحْكَمَهُ وَ مُتَشابِهَهُ، مُفَسِّراً مُجْمَلَهُ، وَ مُبَيِّناً غَوامِضَهُ، بَيْنَ مَأْخُوذٍ ميثاقٍ فِي عِلْمِهِ، وَ مُوَسَّعٍ عَلَى الْعِبادِ فِي جَهْلِهِ، وَ بَيْنَ مُثْبَتٍ فِي الْكِتابِ

قرآن و فرمان‌های آیینی

کتابِ پروردگارتان است که روا و ناروایش، بایسته‌ها و شایسته‌هایش ناسخ و منسوخش، مجاز و ممنوعش، خاص و عامش، پند و اندرزش، مطلق و مقیدش، محکم و متشابهش را روشن نمود، سربسته‌هایش را سرگشود و پیچیده‌هایش را باز کرد، چیزهایی که دانستنش انجام آن را واجب می‌کند، و چیزهایی که ندانستنش مسئولیتی بر بندگان ندارد، و چیزهایی که وجوبش در قرآن ثابت و نسخِ آن در سنت معلوم است، و چیزهایی که انجام آن در سنت

فَرْضُهُ، وَ مَعْلُومٍ فِي السُّنَّةِ نَسْخُهُ، وَ واجِبٍ فِي السُّنَّةِ اَخْذُهُ، وَ مُرَخَّصٍ فِي فِي‌الْكِتابِ تَرْكُهُ. وَ بَيْنَ واجِبٍ بِوَقْتِهِ، وَ زائِلٍ فى مُسْتَقْبَلِهِ، وَ مُبايَنٌ بَيْنَ مَحارِمِهِ مِنْ كَبِيرٍ اَوْعَدَ عَلَيْهِ نِيرانَهُ، اَوْ صَغِيرٍ اَرْصَدَ لَهُ غُفْرانَهُ، وَ بَيْنَ مَقْبُولٍ فى اَدْناهُ، مُوَسَّعٍ فِي اَقْصاهُ!

واجب و ترک آن در قرآن رواست، و چیزهایی که انجام آن در زمانِ ویژه‌ای واجب و در غیرِ آن زمان وجوبش از میان رفته، و چیزهایی که میانِ حرمت آن فرق گذاشته شده؛ گناه بزرگی که بر انجام آن دوزخش را وعده داده، یا گناه کوچکی که برایش آمرزش فراهم کرده، و چیزهایی که انجامِ دسترسش پذیرفته شده و در انجامِ دور از دسترسش گشاده بال است!

وَ مِنْها فى ذِكْرِ الْحَجِّ

یادی از حجِ ابراهیمی

وَ فَرَضَ عَلَيْكُمْ حَجَّ بَيْتِهِ الْحَرامِ الَّذى جَعَلَهُ قِبْلَةً لِلْاَنامِ، يَرِدُونَهُ وُرُودَ الْاَنْعامِ، وَ يَأْلَهُونَ اِلَيْهِ وُلُوهَ الْحَمامِ. جَعَلَهُ سُبْحانَهُ عَلامَةً لِتَواضُعِهِمْ لِعَظَمَتِهِ، وَ اِذْعانِهِمْ لِعِزَّتِهِ. وَ اخْتارَ مِنْ خَلْقِهِ سُمّاعاً اَجابُوا اِلَيْهِ دَعْوَتَهُ، وَصَدَّقُوا كَلِمَتَهُ، وَوَقَفُوا مَواقِفَ اَنْبِيائِهِ، وَ تَشَبَّهُوا بِمَلائِكَتِهِ الْمُطِيفِينَ بِعَرْشِهِ، يُحْرِزُونَ

و بر شما آهنگِ خانهٔ گرامیش را واجب نمود، خانه‌ای که آن را رویکردگه بندگان قرار داد، که چون شتران بر آن گرد آیند و چون کبوتران به آن پناه برند، خدای سبحان آن خانه را نشانی بر فروتنی بندگان در برابر بزرگیش، و گردن نهادنِشان بر فرمانروابیش قرار داد، و از میان آفریدگانش شنوندگانی برگزید تا فراخوانیش را به سویش پاسخ گویند و سخنش را باور کنند و پا جای پای پیامبرانش نهند، و چون فرشتگانِ چرخنده برگردِ عرشش درآیند، و

الْاَرْباحَ فی مَتْجَرِ عِبادَتِهِ، وَ یَتَبادَرُونَ عِنْدَ مَوْعِدِ مَغْفِرَتِهِ. جَعَلَهُ سُبْحانَهُ وَ تَعالیٰ لِلْاِسْلامِ عَلَماً، وَ لِلْعائِذینَ حَرَماً. فَرَضَ حَجَّهُ، وَ اَوْجَبَ حَقَّهُ، وَ کَتَبَ عَلَیْکُمْ وِفادَتَهُ، فَقالَ سُبْحانَهُ: «وَ لِلّٰهِ عَلَی النّاسِ حِجُّ الْبَیْتِ مَنِ اسْتَطاعَ اِلَیْهِ سَبیلاً، وَ مَنْ کَفَرَ فَاِنَّ اللّٰهَ غَنِیٌّ عَنِ الْعالَمینَ»!

در بازار بندگیش سود جویند، و به هنگامهٔ آمرزشش از هم پیشی گیرند، خدای سبحان حج را نشانِ اسلام، و رامشگهِ پناهندگان نهادش، حقش را بایسته شمرد، و رفتنش را بایسته نمود، و دیدارش را بر شما نگاشت، خدای سبحان فرمود: «برای خدا، بر مردم رفتنِ به آن خانه سِزَدْ؛ هرکه تواند، به آن سوی رود، و هرکه روی گرداند همانا که خدای از جهانیان بی‌نیاز است[5]»!

---

۱. می‌تواند اشاره به **انفجار بزرگ** اولیه باشد یعنی تئوری معروفِ **بیگ‌بنگ** = Bigbang Theory

۲. لایه‌های چهارگانه هوا: تروپسفر، استرتسفر، مزوسفر، ترمسفر = Troposphere, Stratosphere, Mesosphere, Thermosphere.

۳. قرآن ۲/ ۳۴.

۴. قرآن ۱۵/ ۳۸٭ + ۳۸/ ۸۱٭

۵. قرآن ۳/ ۹۷.

▣ این سخنان در منبع زیر آمده است:

تمام النهج. خ ۱ / ۵۷، ۵۸، ۵۹، ۶۰، ۶۱، ۶۲، ۶۳. ← در همهٔ نسخه‌های نهج. با اضافات اندکی در ساختار و متن و اختلاف در برخی واژگان: نَعْمَاءَهُ ← نُعْمَاهُ، نِعَمَهُ: ابن میثم ۱/ ۱۰۶ اوّلُ الدّین ← اِنَّ اوَّلَ الدّینِ: صحیفة الرضا ۱/ ۲۳. + دستور ۱۵۳. + نهج السعادة ۳/ ۳۹. مَعْرِفَتُهُ ← مَعْرِفَةُ اللّٰهِ: همان منابع. لِشَهادَةِ ← بِشَهادَةِ،... اَنَّهُ غَیْرُ الصِّفَةِ، وَ شَهادَتِهِما جَمیعاً بِالتَّثْنِیَةِ الْمُمْتَنِعِ مِنْهَا الْاَزَلُ: صحیفة الرضا ۱/ ۲۳. + دستور ۱۵۴. + نهج السعادة ۳/ ۳۹:... عَلیٰ

اَنفُسِهِمَا بِالْحَدَثِ الْمُمْتَنِعُ مِنَ الْاَزَلِ.... وَمَنْ قَالَ: عَلَامَ؟ فَقَدْ حَمَلَهُ، وَمَنْ قَالَ: اَيْنَ؟ فَقَدْ اَخْلَى مِنْهُ، وَمَنْ قَالَ: مَنْ هُوَ؟ فَقَدْ نَعَتَهُ، وَمَنْ قَالَ: اِلَامَ؟ فَقَدْ غَيَّاهُ: كافي ۱/۱۴۰. +دستور ۱۵۴. +مستدرک ۴۳. + نهج الثاني ۴۸. لَابِمُقَارِنَةٍ ← بِمُقَارِنَةٍ.... لِفَقْدِهِ، فَكَذٰلِكَ رَبُّنَا، تَبَارَكَ وَتَعالَى، وَفَوْقَ مَايَصِفُهُ الْوَاصِفُونَ: دستور ۱۵۴. + صحيفة الرضا ۱/۲۳. + توحيد ۵۷. + نهج السعادة ۳/۴۰. أَجَالَهَا ← أَحَالَهَا، وَلَاهَمَامَةِ ← هَامَّةٍ، هِمَّةٍ. اَحَالَ ← اَجَالَ. أَشْبَاحَهَا ← أَسْنَاخَهَا. أَخْنَانَهَا ← اَخْتَانَهَا، اَخْيَائِهَا. اَلزَّعْزَعِ ← الرُّعُودِ. اِعْتَقَمَ ← اَعْقَمَ: منهاج ۱/۳۶۸. تَرُدُّ اَوَّلَهُ عَلَىٰ آخِرِهِ ← اِلَىٰ آخِرِهِ، و سَاجِيَهُ عَلَى ← اِلَى، مُنْفَهِقٍ ← مُنْهَفِقٍ، يَدْعَمُهَا ← يَدَّعِمُهَا، وَلَادِسَارٍ يَنْتَظِمُهَا ← وَلَادِثَارٍ يَنْظِمُهَا، يَطُمُّهَا، جِنَانِهِ ← جَنَابِهِ، بِالْاَمَاكِنِ ← بِالْمَوَاطِفِ، بِالنَّظَائِرِ ← بِالنَّوَاظِرِ. خَلَصَتْ ← خَصِلَتْ، لَاَطَهَا ← نَاطَهَا، فَجَبَلَ ← فَجَعَلَ: منهاج ۲/۳۹. وَاَجَلٍ ← وَاَمَدٍ: ابن ابي الحديد ۱/۳۱. +ابن ميثم ۱/۱۶۹. +مصادر ۱/۲۸۹. ثُمَّ ← وَ: منهاج ۲/۳۹. فَمَثَّلَتْ ← فَتَمَثَّلَتْ. اَلْخُشُوعِ ← اَلْخُنُوعِ. عَزَّ مِنْ قَائِلٍ ← سبحانه، وَاسْتَهْوَنَ ← وَاسْتَوْهَنَ. وَاَكْرَمَهُ ← فَاَكْرَمَهُ، عَنْ مَقَامٍ ← مُقَارَنَةٍ، فَضَائِلَهُ ← نَوَافِلَهُ، مُجْمَلَهُ ← جُمَلَهُ، بَيْنَ مَاخُوذٍ مِيثَاقُ عِلْمِهِ ← مَأخُوذٍ مِيثَاقٍ فِي عِلْمِهِ، بِوَقْتِهِ ← لِوَقْتِهِ، وَفَرَضَ عَلَيْكُمْ ← عَلَيْهِمْ، فَرَضَ حَقَّهُ وَاَوْجَبَ حَجَّهُ ← فَرَضَ حَجَّهُ وَاَوْجَبَ حَقَّهُ، وَقَالَ رَسُولُ اللّٰهِ ﷺ: مَنْ مَلَكَ رَاحِلَةً وَنَاداً يُبَلِّغُهُ اِلَى بَيْتِ اللّٰهِ الْحَرَامِ وَلَمْ يَحِجَّ فَلَا عَلَيْهِ اَنْ يَمُوتَ يَهُودِيّاً اَوْنَصْرَانِيّاً: جامع الاصول ۳/۳۸۲.

و من خطبة له علیه‌السّلام

تعرف بخطبة الاشباح، و هي من جلائل خطبه علیه‌السّلام، و ذلک انّ رجلاً اتاه فقال له: یا امیرالمؤمنین! صف لنا ربنا مثلما نراه عیاناً. فغضب ثم قال:

﴿خطبه ۹۱﴾

وصف الله تعالی

اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِي لايَفِرُهُ الْمَنْعُ وَالْجُمُودُ، وَلَا يُكْدِيهِ الْاِعْطَاءُ وَالْجُودُ؛ اِذْ كُلُّ مُعْطٍ مُنْتَقَصٌ سِوَاهُ، وَ كُلُّ مانِعٍ مَذْمُومٌ مَا خَلاهُ؛ وَهُوَ اَلْمَنَّانُ بِفَوائِدِ النِّعَمِ، وَ عَوائِدِ الْمَزِيدِ وَالْقِسَمِ، عِيالُهُ اَلْخَلائِقُ، ضَمِنَ أَرْزاقَهُمْ، وَ قَدَّرَ أَقْواتَهُمْ، وَ نَهَجَ سَبِيلَ الرّاغِبِينَ اِلَيْهِ، وَالطّالِبِينَ مَا لَدَيْهِ، وَ لَيْسَ بِمَا سُئِلَ بِاَجْوَدَ مِنْهُ بِما لَمْ يُسْأَلْ. الْاَوَّلُ الَّذِي لَمْ يَكُنْ لَهُ قَبْلٌ فَيَكُونَ شَيْءٌ قَبْلَهُ، وَ اَلْآخِرُ

از سخنان حضرتش علیه‌السّلام

گفتار بس بلند نامیده به «اَشباح» = فرشتگان. فردی از حضرتش خواست تا خدای را چنان وصف کند که گویی آشکارا می‌بیندش! حضرتش از این سخن سخت در شگفت شد و فرمود:

﴿خطبه ۹۱﴾

در آفریدگاری خداوند

ستایش خدایی را که ندادن و نبخشیدن نیفزایدش، و بخشیدن و دهش نکاهدش، چرا که هر بخشنده‌ای جز او کاهیده، و هر دریغ‌ورزی جز او نکوهیده، اوست منت گذار؛ با بهرهٔ دهش‌ها و سودهای سرشار و بخشش‌ها، آدمیان خانوار اویند؛ روزی‌شان را پایندان نموده، و جان مایه‌شان را بخش کرده، و راهِ شیفتگانِ خویش و خواهندگانِ آنچه نزدش است راکشیده، بخشندگیش در آنچه از او خواسته شود و آنچه خواسته نشود یکسان است، نخستینی است که پیشینه ندارد تا چیزی پیش از او بوده باشد، و فرجامینی است که پسینه ندارد تا چیزی

الَّذِي لَيْسَ لَهُ بَعْدٌ فَيَكُونَ شَيْءٌ بَعْدَهُ، وَالرَّادِعُ أَناسِيَّ الْأَبْصارِ عَنْ اَنْ تَنالَهُ أَوْ تُدْرِكَهُ، مَا اخْتَلَفَ عَلَيْهِ دَهْرٌ فَيَخْتَلِفَ مِنْهُ الْحالُ، وَلَا كانَ فِي مَكانٍ فَيَجُوزَ عَلَيْهِ الاِنْتِقالُ. وَ لَوْ وَهَبَ مَا تَنَفَّسَتْ عَنْهُ مَعادِنُ الْجِبالِ، وَضَحِكَتْ عَنْهُ أَصْدافُ الْبِحارِ، مِنْ فِلِزِّ اللُّجَيْنِ وَالْعِقْيانِ، وَ نُثارَةِ الدُّرِّ وَحَصيدِ الْمَرْجانِ، مَا أَثَّرَ ذٰلِكَ فِي جُودِهِ، وَلَا أَنْفَدَ سَعَةَ ما عِنْدَهُ، وَ لَكانَ عِنْدَهُ مِنْ ذَخائِرِ الْاِنْعامِ مَا لَا تُنْفِدُهُ مَطالِبُ الْأَنامِ، لِاَنَّهُ الْجَوادُ الَّذِي لَا يَغيضُهُ سُؤالُ السّائِلِينَ، وَ لا يُبْخِلُهُ اِلْحاحُ الْمُلِحِّينَ!

پس از او بوده باشد، مردمک چشم‌ها را از آن باز داشته تا در برش گیرند یا دریابندش، بر او روزگاری نگذرد تا دگرگونی پذیرد، و در جایی راست ناید تا بر او جا به جایی راست آید، و گر گوهر همهٔ کان‌های کوه‌ها و مرواریدهای صدف همهٔ دریاها و زر و سیم و زمرد و الماس‌های جهان را بخشد باز این در بخشندگیش کاهشی نیارد، وگسترهٔ بیکرانِ آنچه نزد اوست را نکاهد، چراکه نزد او دهش‌های اندوخته آن چنان سرشار است که خواسته‌های بندگان نکاهدش، زیراکه او بخشنده‌ای است که خواستهٔ خواهندگان نخشکاندش، و پافشاری خواستاران آزمندش نکند!

صفاته تعالى في القرآن

فَانْظُرْ أَيُّهَا السّائِلُ: فَما دَلَّكَ الْقُرْآنُ عَلَيْهِ مِنْ صِفَتِهِ فَائْتَمَّ بِهِ وَ اسْتَضِئْ بِنُورِ هِدايَتِهِ، وَ ما كَلَّفَكَ

تصاویر خداوند در قرآن

ای پرسنده بنگر! آنچه را قرآن بر ویژگیش رهت نموده همان را پی رو، و از روشنای رهنمودش رخشان شو، و آنچه را

الشَّیْطانُ عِلْمَهُ مِمّا لَیْسَ فِي ٱلْکِتابِ عَلَیْكَ فَرْضُهُ، وَلا فِي سُنَّةِ النَّبِيِّ صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ وَ اَئِمَّةِ اَلْهُدیٰ أَثَرُهُ، فَکِلْ عِلْمَهُ اِلَی ٱللّٰهِ سُبْحانَهُ، فَاِنَّ ذٰلِكَ مُنْتَهیٰ حَقِّ ٱللّٰهِ عَلَیْكَ. وَ اَعْلَمْ اَنَّ الرّاسِخینَ فِي ٱلْعِلْمِ هُمُ الَّذینَ أَغْناهُمْ عَنِ اَقْتِحامِ السُّدَدِ اَلْمَضْرُوبَةِ دُونَ ٱلْغُیُوبِ الْاِقْرارُ بِجُمْلَةِ ما جَهِلُوا تَفْسیرَهُ مِنَ ٱلْغَیْبِ اَلْمَحْجُوبِ، فَمَدَحَ ٱللّٰهُ ـ تَعالیٰ ـ اَعْتِرافَهُمْ بِالْعَجْزِ عَنْ تَناوُلِ ما لَمْ یُحیطُوا بِهِ عِلْماً، وَسَمّیٰ تَرْکَهُمُ التَّعَمُّقَ فیما لَمْ یُکَلِّفْهُمُ ٱلْبَحْثَ عَنْ کُنْهِهِ رُسُوخاً، فَاقْتَصِرْ عَلیٰ ذٰلِكَ، وَلاتُقَدِّرْ عَظَمَةَ ٱللّٰهِ سُبْحانَهُ عَلیٰ قَدْرِ عَقْلِكَ فَتَکُونَ مِنَ ٱلْهالِکینَ. هُوَ ٱلْقادِرُ الَّذي اِذَا اَرْتَمَتِ ٱلْاَوْهامُ لِتُدْرِكَ مُنْقَطَعَ قُدْرَتِهِ، وَ حاوَلَ

شیطان به دانستنش واداشته‌ات که در **قرآن** دانستنش بر تو بایسته نیست، و در سنتِ پیامبر ﷺ و پیشوایانِ هدایت، نشانش نیست، دانشش را به خدای سبحان واگذار، که این حقِ پایانی خدا بر توست، و بدان که استواران در دانش آن کسانیند که باور به همهٔ آنچه گزارشش را ندانند، از نَوَردیدنِ دروازه‌های بسته به نهانی‌ها بی‌نیازشان ساخته است، و خداوند فرازمند هم خستویدن‌شان را به ناتوانی از رسیدن به آنچه دانش‌شان به آن نمی‌رسد، ستوده است، و دست کشیدنِ شان را از **ژرفکاوی** آنچه به پژوهش در ژرفای آن وانداشته‌شان، **استواری** نامیده است، پس به همان بسنده کن، و بزرگی خداوند سبحان را به اندازهٔ خردت مگیر تا از تباه شدگان باشی، اوست توانایی که هر گاه پندارها پیش خیزند تا کرانهٔ تواناییش را دریابند، و اندیشهٔ رهیده از سراب‌های وسوسه کوشد تا در ژرفای نهانی‌های ملکوتش بر او دست یابد، و دل‌های شیدای

الْفِكْرُ اَلْمُبَرَّأُ مِنْ خَطَرَاتِ اَلْوَساوِسِ أَنْ يَقَعَ عَلَيْهِ فِي عَميقاتِ غُيُوبِ مَلَكُوتِهِ، وَ تَوَلَّهَتِ اَلْقُلُوبُ اِلَيْهِ، لِتَجْرِيَ فِي كَيْفِيَّةِ صِفاتِهِ، وَ غَمَضَتْ مَداخِلُ اَلْعُقُولِ فِي حَيْثُ لَا تَبْلُغُهُ الصِّفاتُ لِتَنالَ عِلْمَ ذَاتِهِ، رَدَعَها وَ هِيَ تَجُوبُ مَهاوِيَ سُدَفِ اَلْغُيُوبِ، مُتَخَلِّصَةً اِلَيْهِ ـ سُبْحانَهُ ـ فَرَجَعَتْ اِذْ جُبِهَتْ مُعْتَرِفَةً بِاَنَّهُ لايُنالُ بِجَوْرِ اَلْاِعْتِسافِ كُنْهُ مَعْرِفَتِهِ، وَلَا تَخْطُرُ بِبَالِ أُولِي الرَّوِيّاتِ خاطِرَةٌ مِنْ تَقْديرِ جَلالِ عِزَّتِهِ. اَلَّذِي اَبْتَدَعَ اَلْخَلْقَ عَلىٰ غَيْرِ مِثالٍ اَمْتَثَلَهُ، وَلَا مِقْدارٍ اَحْتَذىٰ عَلَيْهِ، مِنْ خالِقٍ مَعْهُودٍ كانَ قَبْلَهُ، وَ أَرانا مِنْ مَلَكُوتِ قُدْرَتِهِ، وَ عَجائِبِ ما نَطَقَتْ بِهِ آثارُ حِكْمَتِهِ، وَ اعْتِرافِ اَلْحاجَةِ مِنَ اَلْخَلْقِ اِلىٰ أَنْ يُقيمَها

شناختنش تازند تا به چگونگی ویژگی‌هایش راه یابند، و رهوارهای ناپیدای خردها آنجا روند که صفت‌ها نرسندش، تا ژرفایش را دریابند، بازشان دارد، چراکه به مرگ گاه‌های تیره و تارِ ناشناخته‌ها می‌شتافتند، به سوی خویش رهاییدشان، پس بازآیند و پیشانی سایند و خستوند که با کژ بیراهه پیمایی به ژرفای شناختنش نتوان رسید، و بر خردِ اندیشمندان پره‌ای از شکوهِ بزرگمندیش نگذرد، خدایی که آفرینش را پدید آورد؛ بی الگویی که از آن الگو پذیرد، و نه اندازه‌ای که بر آن سنجد؛ از آفریدگار پرستیده‌ای که پیش از او باشد، از ملکوتِ توانایش و شگفتی‌های پدیده‌های گویای حکمتش، و خستوبدنِ نیازِ آفریدگان که با کشانای توانش نگهشان دارد، چیزی نمایاندمان که ناگزیر برهانی از او بر شناختنش راه مان نماید! پس پدیده‌هایی که نشانه‌های آفریدگاریش و نمودهای حکمتش پدید آورده بودند نمایان شد؛ هر چه آفرید برهان و دلیلی بر وجودِ او گردید، و گرچه آفریده‌ای خموش باشد، که برهانش

بِمَساكِ قُوَّتِهِ، ما دَلَّنا بِاضْطِرارِ قِيامِ اَلْحُجَّةِ لَهُ عَلىٰ مَعْرِفَتِهِ، فَظَهَرَتْ اَلْبَدائِعِ الَّتِي أَحْدَثَها آثارُ صَنْعَتِهِ، وَ اَعْلامُ حِكْمَتِهِ، فَصارَ كُلُّ ما خَلَقَ حُجَّةً لَهُ وَ دَليلاً عَلَيْهِ؛ وَ اِنْ كانَ خَلْقاً صامِتاً، فَحُجَّتُهُ بِالتَّدبيرِ ناطِقَةٌ، وَ دَلالَتُهُ عَلَى اَلْمُبْدِعِ قائِمَةٌ. فَأَشْهَدُ أَنَّ مَنْ شَبَّهَكَ بِتَبايُنِ اَعْضاءِ خَلْقِكَ، وَ تَلاحُمِ حِقاقِ مَفاصِلِهِمُ اَلْمُحْتَجِبَةِ لِتَدْبيرِ حِكْمَتِكَ، لَمْ يَعْقِدْ غَيْبَ ضَميرِهِ عَلىٰ مَعْرِفَتِكَ، وَ لَمْ يُباشِرْ قَلْبَهُ اَلْيَقينُ بِاَنَّهُ لا نِدَّ لَكَ، وَ كَاَنَّهُ لَمْ يَسْمَعْ تَبَرُّأَ التّابِعينَ مِنَ اَلْمَتْبُوعينَ اِذْ يَقُولُونَ: «تَاللّٰهِ اِنْ كُنّا لَفِي ضَلالٍ مُبينٍ. اِذْ نُسَوّيكُمْ بِرَبِّ الْعالَمينَ»! كَذَبَ اَلْعادِلُونَ بِكَ اِذْ شَبَّهُوكَ بِاَصْنامِهِمْ، وَ نَحَلُوكَ حِلْيَةَ اَلْمَخْلُوقينَ بِاَوْهامِهِمْ، وَ جَزَّأُوكَ تَجْزِئَةَ

بر سامان دهی گویا، و ره نمودش بر آفریدگاری استوار، پس می‌گواهم که هرکس تو را به اندام‌های جدای آفریدگانت و چسپای کاسه‌های پیوندگهِ استخوان‌هاشان که به سامان بخشی حکمتت پوشیده از گوشت و پوست است، همانند سازد، نهادِ سرشتش به شناختِ تو گره نخورده، و باورمندی با دلش همراه نگشته که: تو را همانندی نیست! و گویی که بیزاری پیروان از پیرویدگان را نشنیده که گویند: «به خدا سوگند! همانا که ما در گمرهی آشکار بودیم، زیرا شما را همانند پروردگار جهانیان می‌پنداشتیم»[1] برابر انگارانت نادرست پنداشته‌اند، چرا که به بُت‌هاشان همانندت ساخته‌اند، و با پندارهاشان ویژگی‌های مادی آفریدگان بخشیدنت، و با پندارەهاشان چون پراکندگی توده‌ها، پراکندنت، و با

اَلْمُجَسَّماتِ بِخَواطِرِهِمْ، وَ قَدَّرُوكَ عَلَى الْخِلْقَةِ اَلْمُخْتَلِفَةِ الْقُوَى، بِقَرائِحِ عُقُولِهِمْ. وَ اَشْهَدُ اَنَّ مَنْ ساواكَ بِشَيْءٍ مِنْ خَلْقِكَ فَقَدْ عَدَلَ بِكَ، وَ الْعادِلُ بِكَ كافِرٌ بِما تَنَزَّلَتْ بِهِ مُحْكَماتُ آياتِكَ، وَ نَطَقَتْ عَنْهُ شَواهِدُ حُجَجِ بَيِّناتِكَ. وَ اَنَّكَ اَنْتَ اَللّهُ الَّذِي لَمْ تَتَناهَ فِي الْعُقُولِ، فَتَكُونَ فِي مَهَبِّ فِكْرِها مُكَيَّفاً، وَلا فِي رَوِيّاتِ خَواطِرِها فَتَكُونَ مَحْدُوداً مُصَرَّفاً!

نارسای خردهاشان به آفریده‌ای گونه‌گون نیرو، سنجیدنت! و می‌گواهم که هرکس به چیزی از آفریدگانت سنجدت حقا که برابرت ساخته، و برابر سازت به آنچه آیه‌های استوارت به آن فرو آمده و گواهانِ دلیل‌های روشنت به آن زبان گشوده کافر گردیده، و همانا که تو؛ تویی آن خدایی که در خردها نگنجی تا در ورزشگه اندیشه‌شان چگونه‌مند باشی، و نه در اندیشه‌های گذرای‌شان آیی تا مرزمندِ دست یافتنی گردی!

و منها:

قَدَّرَ مَا خَلَقَ فَاَحْكَمَ تَقْدِيرَهُ، وَ دَبَّرَهُ فَاَلْطَفَ تَدْبِيرَهُ، وَ وَجَّهَهُ لِوِجْهَتِهِ فَلَمْ يَتَعَدَّ حُدُودَ مَنْزِلَتِهِ، وَ لَمْ يَقْصُرْ دُونَ الْاِنْتِهاءِ اِلىٰ غايَتِهِ، وَلَمْ يَسْتَصْعِبْ اِذْ اُمِرَ بِالْمُضِيِّ عَلىٰ اِرادَتِهِ، وَ فَكَيْفَ وَ اِنَّما صَدَرَتِ

و از سخنانش:

آنچه را آفرید سنجید، و سنجشش را استوار ساخت، و سامانش بخشید، و سامانش را نیکو نمود، و به سوی خویش روانه‌اش کرد، پس آفریده از مرزهای جایگهش نگذرد، و در رسیدنِ به پایانگهش کوتاهی نورزد، و آنک که به رفتنِ بر خواسته‌اش فرمان یابدْ کُندی ننماید، و چگونه کُندی کند که همانا

الْأُمُورُ عَنْ مَشِيئَتِهِ؟ اَلْمُنْشِئُ أَصْنافَ الْأَشْياءِ بِلا رَوِيَّةِ فِكْرٍ آلَ اِلَيْها، وَ لَا قَرِيحَةِ غَرِيزَةٍ اَضْمَرَ عَلَيْها، وَ لَا تَجْرِبَةٍ أَفادَهَا مِنْ حَوادِثِ الدُّهُورِ، وَلَا شَرِيكٍ أَعانَهُ عَلَى اَبْتِداعِ عَجائِبِ اَلْأُمُورِ، فَتَمَّ خَلْقُهُ بِأَمْرِهِ، وَ اَذْعَنَ لِطاعَتِهِ، وَ أَجابَ اِلىٰ دَعْوَتِهِ، لَمْ يَعْتَرِضْ دُونَهُ رَيْثُ الْمُبْطِىءِ، وَلَا أَناةُ الْمُتَلَكِّئِ، فَأَقامَ مِنَ اَلْأَشْياءِ أَوَدَها، وَ نَهَجَ حُدُودَها، وَ لاءَمَ بِقُدْرَتِهِ بَيْنَ مُتَضادِّها، وَ وَصَلَ اَسْبابَ قَرائِنِها، وَ فَرَّقَهَا أَجْناساً مُخْتَلِفاتٍ فِي اَلْحُدُودِ وَ الْأَقْدارِ، وَ اَلْغَرائِزِ وَالْهَيْئاتِ، بَدَايا خَلائِقَ أَحْكَمَ صُنْعَها، وَ فَطَرَها عَلىٰ ما أَرادَ وَ اَبْتَدَعَهَا!

امور از خواسته‌اش رهسپارند! آن پدید آورندهٔ چیزهای گونه گون؛ بی اندیشیدنِ اندیشه‌ای که از آن سرزند، و نه دریافتِ ناگهی که بر آن اندیشد، و نه از رویدادهای روزگاران آزمونی که از آن بهره برد، و نه انبازی که بر آفرینش پدیده‌های شگفت یاریش کند! آفرینشش به فرمانش پایان یافت، و فرمانبریش را گردن نهاد، و فراخوانش را پاسخ گفت، در برابرِ فرمانش پدیده‌ای کُندی نکند و درنگ ننماید، کژی‌های پدیده‌ها را راست کرد، و مرزهاشان را کشید، و به توانش میانِ ناهمسازانِشان سازگاری نمود، و رشته‌های جانایی آنها را پیوند داد، و آنها را به گونه‌های گوناگون در مرزها و اندازه‌ها و سرشت‌ها و پیکرها پراکند؛ آفریده‌هایِ نوینی که ساختِشان را استوار کرد، و بر آنچه‌خواست، سرشتِشان و پدیدشان آورد!

و منها في صفة السماء

در آفرینش آسمان

وَنَظَمَ بِلاتَعْليقٍ رَهَواتِ فُرَجِها،

و بلند جاهای تهی آسمان‌ها را بی

وَ لاحَمَ صُدُوعَ اَنْفِراجِها، وَ وَشَّجَ بَيْنَها وَبَيْنَ اَزْواجِها، وَ ذَلَّلَ لِلْهابِطِينَ بِاَمْرِهِ، وَالصّاعِدينَ بِاَعْمالِ خَلْقِهِ، حُزُونَةَ مِعْراجِها، وَ نَادَاهَا بَعْدَ اِذْ هِيَ دُخانٌ، فَالْتَحَمَتْ عُرىٰ اَشْراجِها، وَ فَتَقَ بَعْدَ الْاِرْتِتاقِ صَوامِتَ اَبْوابِها، وَ اَقامَ رَصَداً مِنَ الشُّهُبِ الثَّواقِبِ عَلىٰ نِقابِها، وَ أَمْسَكَهَا مِنْ اَنْ تَمُورَ فِي خَرْقِ اَلْهَواءِ بِاَيْدِهِ، وَ اَمَرَها اَنْ تَقِفَ مُسْتَسْلِمَةً لِاَمْرِهِ، وَ جَعَلَ شَمْسَها آيَةً مُبْصِرَةً لِنَهارِها، وَ قَمَرَها آيَةً مَمْحُوَّةً مِنْ لَيْلِها، وَ أَجْراهُما فِي مَناقِلِ مَجْراهُما، وَ قَدَّرَ سَيْرَهُما في مَدارِجِ دَرَجِهِما، لِيُمَيِّزَ بَيْنَ اللَّيْلِ وَالنَّهارِ بِهِما، وَ لِيُعْلَمَ عَدَدُ السِّنينَ وَ اَلْحِسابُ بِمَقاديرِهِما، ثُمَّ عَلَّقَ فِي جَوِّها فَلَكَها، وَ نَاطَ بِهَا زِينَتَهَا مِنْ خَفِيّاتِ دَرارِيِّها وَ

آویزشی سامان داد، و رخنه گاه‌های گشادهٔ اَجْرام آسمان را چسباند، و میانِشان و همانندهاشان را به نیروی جاذبه پیوست، و برای فروبرندگانِ فرمانش و فرابرندگانِ کردار آفریدگانش سختیِ فرا و فرودش را هموار ساخت، و آنک که هنوز اَجْرام گاز بودند فرمانِشان داد، پس هر پاره‌ای به پارهٔ دیگر پیوست، و پس از بهم آمدن، درهای بسته‌شان را گشود، و از ستارگانِ درخشان پاسداری بر دالان‌هاشان گماشت، و فرمودشان تا به فرمانش گردن نهاده ایستند، و در آسمانِ زمین خورشیدش را نشانِ روشنگر روزش، و ماه‌اش را نشانِ بی فروغ شبش نهاد، و در چرخانِ روندگهِشان روانه‌شان کرد، و چرخشِشان را در گَرْدانگهِشان سنجید تا شب و روز به آن دو باز شناخته شود، و شمارِ سال‌ها و شمارش روزها و چیزها به رفت و آمدِشان دانسته شود، آنگاه در فضایش مدارش را پیوست، و آراستنی‌هایش را به آن آویخت؛ از رخشانه‌های کم سویش و

مَصابیحِ کَواکِبِها، وَ رَمیٰ مُسْتَرِقِ السَّمْعِ بِثَواقِبِ شُهُبِها، وَ أَجْراها عَلَیٰ أَذْلالِ تَسْخیرِها مِنْ ثَباتِ ثابِتِها، وَمَسیرِ سائِرِها، وَ هُبُوطِها وَ صُعُودِها، وَ نُحُوسِها وَ سُعُودِها!

ستارگانِ چراغ گونش، و گوش چینان را با رخشان پاره‌هایش راند، و دست یافتنش را بر همواره‌ها مقرر داشت؛ از استوارِ پایدارِ آن، و روانِ رَهوارِ آن، و فرا و فرودای آن، و سودمند و زیانمندِ آن!

و منها فی صفة الملائکة

در آفرینش فرشتگان

ثُمَّ خَلَقَ سُبْحانَهُ لِإِسْکانِ سَمٰواتِهِ، وَ عِمارَةِ الصَّفیحِ الْأَعْلیٰ مِنْ مَلَکُوتِهِ، خَلْقاً بَدیعاً مِنْ مَلائِکَتِهِ، وَ مَلَأَ بِهِمْ فُرُوجَ فِجاجِها، وَ حَشا بِهِمْ فُتُوقَ اَجْوائِها، وَ بَیْنَ فَجَواتِ تِلْکَ الْفُرُوجِ زَجَلُ الْمُسَبِّحینَ مِنْهُمْ فِي حَظائِرِ الْقُدُسِ، وَ سُتُراتِ الْحُجُبِ، وَ سُرادِقاتِ الْمَجْدِ، وَ وَراءَ ذٰلِکَ الرَّجیجِ الَّذي تَسْتَکُّ مِنْهُ الْأَسْماعُ سُبُحاتُ نُورٍ تَرْدَعُ الْأَبْصارَ عَنْ بُلُوغِها، فَتَقِفُ خاسِئَةً عَلیٰ حُدُودِها. وَ اَنْشَأَهُمْ عَلیٰ صُوَرٍ مُخْتَلِفاتٍ، وَ

آنگاه خدای سبحان برای نشیمندی آسمان‌هایش، و آباد کردنِ بلندا سرای گستردهٔ ملکوتش، آفریده‌ای بی مانند از فرشتگانش آفرید، و از آنان سوراخ‌های گذرگه‌های آسمان‌ها را انباشت، و شکافناهای فضاها را آکند، و از میان درزهای آن سوراخ‌ها، آوای ستایشگران‌شان در فردوس‌های برین و سرا پرده‌های پوشیده و سرسراهای فرازمند بلند است، و در پی آن لرزاننده آواها که از آن گوش‌ها کر شود، آبشارهای نوری است که چشم‌ها را از رسیدن به آن باز دارد، پس ناکام بر

اَقْدارٍ مُتَفاوِتاتٍ، «أُولى اَجْنِحَةٍ» تُسَبِّحُ جَلالَ عِزَّتِهِ، لايَنْتَحِلُونَ ما ظَهَرَ فِي الْخَلْقِ مِنْ صُنْعِهِ، وَ لا يَدَّعُونَ أَنَّهُمْ يَخْلُقُونَ شَيْئاً مِمّا انْفَرَدَ بِهِ، «بَلْ عِبادٌ مُكْرَمُونَ. لايَسْبِقُونَهُ بِالْقَوْلِ وَ هُمْ بِاَمْرِهِ يَعْمَلُونَ» جَعَلَهُمُ اللّٰهُ فيما هُنالِكَ أَهْلَ الْاَمانَةِ عَلىٰ وَحْيِهِ، وَ حَمَّلَهُمْ اِلَى الْمُرْسَلينَ وَدائِعَ أَمْرِهِ وَ نَهْيِهِ، وَ عَصَمَهُمْ مِنْ رَيْبِ الشُّبُهاتِ، فَما مِنْهُمْ زائِغٌ عَنْ سَبيلِ مَرْضاتِهِ. وَ اَمَدَّهُمْ بِفَوائِدِ الْمَعُونَةِ، وَ اَشْعَرَ قُلُوبَهُمْ تَواضُعَ اِخْباتِ السَّكينَةِ، وَ فَتَحَ لَهُمْ أَبْواباً ذُلُلاً اِلىٰ تَماجيدِهِ، وَ نَصَبَ لَهُمْ مَناراً واضِحَةً عَلىٰ اَعْلامِ تَوْحيدِهِ، لَمْ تُثْقِلْهُمْ مُوصِراتُ الْآثامِ، وَلَمْ تَرْتَحِلْهُمْ عُقَبُ اللَّيالِي وَالْاَيّامِ، وَلَمْ تَرْمِ الشُّكُوكُ بِنَوازِعِها عَزيمَةَ ايمانِهِمْ، وَ

جای‌شان ایستند، و خداوند فرشتگان را به گونه‌های گوناگون و اندازه‌های جورا جور پدید آورد؛ «بال دارانِ»[۲] شان شکوهِ ارجمندیش را ستایند، با هیچ یک از آفریده‌هایش هَمانَندَ نباشند، وانمود نکنند که تافتهٔ جدا بافته‌ای هستند، «بلکه بندگانی گرامیند که در گفتار بر او پیشی نجویند و به فرمانش کردار ورزند»[۳] و در همان جایی که هستند خداوند سپرده دارانِ وحیِ خویش نموده‌شان، و سپرده‌های امر و نهیش را سوی فرستادگان بارِشان کند، و از آلودنِ به گمانه‌ها بازِشان دارد، هیچ یکِ‌شان از رهِ خشنودیش کژ نَهْ، و به بهره‌های همرهی یاری‌شان کند، و دل‌هاشان را به سازای رامشِ آرامش آگهید، و برای‌شان دروازه‌های راهواری به ستایشِ خویش گشود، و نوربان‌های روشنی بر نشانگه یکتاییش نهاد، گناهانِ گرانبار سنگین‌شان نکند، و بپایی شب‌ها و روزها دگرگونِ‌شان ننماید،

لَمْ تَعْتَرِكِ الظُّنُونُ عَلىٰ مَعاقِدِ يَقِينِهِمْ، وَ لا قَدَحَتْ قادِحَةُ الْاِحَنِ فِيما بَيْنَهُمْ، وَلا سَلَبَتْهُمُ الْحَيْرَةُ ما لاقَ مِنْ مَعْرِفَتِهِ بِضَمائِرِهِمْ، وَ ما سَكَنَ مِنْ عَظَمَتِهِ وَ هَيْبَةِ جَلالَتِهِ فِي أَثْناءِ صُدُورِهِمْ، وَلَمْ تَطْمَعْ فِيهِمُ اَلْوَساوِسُ فَتَقْتَرِعَ بِرَيْنِها عَلىٰ فِكْرِهِمْ. مِنْهُمْ مَنْ هُوَ فِي خَلْقِ اَلْغَمامِ الدُّلَّحِ، وَ فِي عِظَمِ الْجِبالِ الشُّمَّخِ، وَ فِي قُتْرَةِ الظَّلامِ اَلْاَيْهَمِ، وَ مِنْهُمْ مَنْ قَدْ خَرَقَتْ أَقْدامُهُمْ تُخُومَ الْاَرْضِ السُّفْلىٰ، فَهِيَ كَراياتٍ بِيضٍ قَدْ نَفَذَتْ فى مَخارِقِ الْهَواءِ، وَ تَحْتَها رِيحٌ هَفّافَةٌ تَحْبِسُها عَلىٰ حَيْثُ انْتَهَتْ مِنَ اَلْحُدُودِ الْمُتَناهِيَةِ، قَدِ اسْتَفْرَغَتْهُمْ اَشْغالُ عِبادَتِهِ، وَ وَصَلَتْ حَقائِقُ الْاِيمانِ بَيْنَهُمْ وَ بَيْنَ مَعْرِفَتِهِ، وَ قَطَعَهُمُ اَلْاِيقانُ بِهِ اِلىٰ اَلْوَلَهِ اِلَيْهِ،

گمانه‌ها با تیرهاشان باورِ استوارشان را نزنند، و پنداره‌ها باور گهِ یقینِ‌شان را نکوبند، و خورهٔ کینه دوستی‌شان را نخورد، پریشانی شیرهٔ شناختِ حق را که به نهادهاشان چسبیده نکَنَد، و آنچه از بزرگمندی و شکوهمندی و فرازمندی حق در پهنهٔ سینه‌هاشان جا گرفته بر هم نزند، و وسوسه‌ها در آنان هوس نکنند تا با پلیدی‌شان اندیشه‌شان را آشوبند. و از فرشتگان گروهیند که در ابرهای باران زای پرآبند، و در فرانای کوه‌های بلند، و در نهانای تاریکی‌های تیره و تار، و از آنان گروهیند که گام‌هاشان لایهٔ زمینِ زیرین را دَرَد، گام‌هاشان چون درفشای سپیدی است که در شکافنای فضا فرو رفته، و زیر آنها وزان تندبادی است که هرگاه به فرانای کرانمند رسد نگهش دارد،[۴] پرستش خدا از همه چیز بازشان داشته، و حقایقِ ایمان میانِشان و شناختِ حق پیوسته،

وَلَمْ تُجاوِزْ رَغَباتُهُمْ ما عِنْدَهُ اِلیٰ مَا عِنْدَ غَیْرِهِ. قَدْ ذاقُوا حَلاوَةَ مَعْرِفَتِهِ، وَ شَرِبُوا بِالْکَأْسِ الرَّوِیَّةِ مِنْ مَحَبَّتِهِ، وَ تَمَکَّنَتْ مِنْ سُوَیْداءِ قُلُوبِهِمْ وَشیجَةُ خیفَتِهِ، فَحَنَوْا بِطُولِ الطّاعَةِ اعْتِدالَ ظُهُورِهِمْ، وَلَمْ یُنْفِدْ طُولُ الرَّغْبَةِ اِلَیْهِ مادَّةَ تَضَرُّعِهِمْ، وَلَا اَطْلَقَ عَنْهُمْ عَظیمُ الزُّلْفَةِ رِبَقَ خُشُوعِهِمْ، وَلَمْ یَتَوَلَّهُمُ الْاِعْجابُ فَیَسْتَکْثِرُوا مَا سَلَفَ مِنْهُمْ، وَلَا تَرَکَتْ لَهُمُ اسْتِکانَةُ الْاِجْلالِ نَصیباً فِي تَعْظیمِ حَسَناتِهِمْ، وَ لَمْ تَجْرِ الْفَتَراتُ فیهِمْ عَلیٰ طُولِ دُؤُوبِهِمْ، وَلَمْ تَغِضْ رَغَباتُهُمْ فَیُخالِفُوا عَنْ رَجاءِ رَبِّهِمْ، وَلَمْ تَجِفَّ لِطُولِ الْمُناجاةِ أَسَلاتُ اَلْسِنَتِهِمْ، وَلا مَلَکَتْهُمُ الْاَشْغالُ فَتَنْقَطِعَ بِهَمْسِ الْجُؤارِ اِلَیْهِ أَصْواتُهُمْ، وَلَمْ تَخْتَلِفْ فِي مَقاوِمِ

و یقین به حق در شیدایی به او از جاشان کنده، و خواهش‌هاشان به جز آنچه نزد اوست به آنچه نزد جز اوست نگذرد، حقا که شیرینی شناختش را چشیده‌اند، و از جامِ گوارای سیرای عشقش نوشیده‌اند، و رشتهٔ بیمش را در ژرفای دل‌هاشان پیوسته‌اند، راستای پشت‌هاشان را در درازای طاعتش خمانده‌اند، و بلندای شیفتگی به او جان مایهٔ لابه‌شان را ته نکشد، و نزدیکی به خدا رشتهٔ فروتنی‌شان را از آنان نگسلد، و خودپسندی نگیردشان تا کرده‌های گذشته‌شان را بسیار شمرند، و فروتنی بزرگداشتِ حق برای‌شان جایی در بزرگ انگاشتنِ نیکی‌هاشان نگذارد، در درازای پشت کارشان در آنان سستی‌ها راه نیابد، و خواهش‌هاشان نکاهد تا از امیدِ پروردگارشان دل کنند، و در درازنای راز و نیاز، تری زبان‌هاشان نخشکد، سرگرمی نگیردشان تا صدای بلند آوای لابه‌هاشان سوی حق، خموشد، در رده آرایی طاعتِ حق شانه‌هاشان پس و

الطّاعَةِ مَناكِبُهُمْ، وَلَمْ يَثْنُوا اِلىٰ رَاحَةِ التَّقْصيرِ فِي اَمْرِهِ رِقابَهُمْ، وَلاتَـعْدُو عَلىٰ عَزيمَةِ جِدِّهِمْ بَـلادَةُ الْـغَفَلاتِ، وَلاتَـنْتَضِلُ في هِمَـمِهِمْ خَـدائِعُ الشَّهَواتِ. قَـدِ اتَّخَذُوا ذَا الْـعَرْشِ ذَخيرَةً لِيَوْمِ فاقَتِهِمْ، وَ يَمَّمُوهُ عِـنْدَ اَنْـقِطاعِ اَلْخَلْقِ اِلَى اَلْمَخْلُوقينَ بِـرَغْبَتِهِمْ، لايَـقْطَعُونَ أَمَـدَ غـايَةِ عِبادَتِهِ، وَلَا يَرْجِعُ بِهِمُ اَلاِسْـتِهْتارُ بِـلُزُومِ طَـاعَتِهِ، اِلّا اِلىٰ مَـوادَّ مِـنْ قُلُوبِهِمْ غَيْرِ مُنْقَطِعَةٍ مِـنْ رَجـائِهِ وَ مَخـافَتِهِ، لَمْ تَـنْقَطِعْ أَسْبابُ الشَّـفَقَةِ مِنْهُمْ، فَيَنُوا في جِدِّهِمْ، وَلَمْ تَأْسِرْهُمُ اَلاَطْماعُ فَيُؤْثِرُوا وَشِيكَ السَّعْيِ عَلَى اَجْتِهادِهِمْ. وَلَمْ يَسْتَعْظِمُوا مَا مَـضىٰ مِنْ اَعْـمالِهِمْ، وَلَـوِ اَسْـتَعْظَمُوا ذٰلِكَ لَنَسَخَ الرَّجاءُ مِنْهُمْ شَفَقاتِ وَجَلِهِمْ، وَ لَمْ يَخْـتَلِفُوا فِي رَبِّهِـمْ بِـاسْتِحْواذِ

پیش نباشد، و برای رامشی اندک در انجامِ فرمانش گردن‌هاشان را نپیچند، و بر تلاشِ استوارشان کودنیِ ندانم کاری ننشیند، و در کوشش‌هاشان فریبای هوس‌ها راه نیابد، حقا که خداوند را پشتوانهٔ آنکای نیازشان گرفته‌اند، و آنجاکه بندگان از خدا بریده و با خواسته‌هاشان به آفریدگان چسبیده‌اند، آنان خدای را امید برند، در پرستشش پایانهٔ فرجامی ندانند، بابستگی طاعتش خود باخته‌شان نکند، مگر دلباختگیِ بیم و امیدش که پیوسته‌جان مایهٔ دل‌هاشان‌است،انگیزه‌های بیم از آنان گسسته نشود تا در تلاشِ‌شان سُستی کنند، و آزمندی‌ها گرفتارِشان نسازد تا تلاشی زود پا را بر کوشش پی‌گیرشان گزینند، کرده‌های گذشته‌شان را بزرگ نشمرند که گر آنها را بزرگ دانند امیدمندی رشته‌های بیم‌شان را از آنان گسلد، با چیرگی شیطان بر آنان دربارهٔ

الشَّيْطانِ عَلَيْهِمْ. وَلَمْ يُفَرِّقْهُمْ سُوءُ التَّقاطُعِ، وَلاتَوَلّاهُمْ غِلُّ التَّحاسُدِ، وَلَا تَشَعَّبَتْهُمْ مَصارِفُ الرِّيَبِ، وَلَا اَقْتَسَمَتْهُمْ أَخْيافُ اَلْهِمَمِ، فَهُمْ اُسَراءُ ايمَانٍ لَمْ يَفُكَّهُمْ مِنْ رِبْقَتِهِ زَيْغٌ وَلا عُدُولٌ وَ لَا وَنًى وَلَا فُتُورٌ، وَلَيْسَ فِي اَطْباقِ السَّماءِ مَوْضِعُ اِهابٍ اِلّا وَ عَلَيْهِ مَلَكٌ ساجِدٌ، اَوْ ساعٍ حافِدٌ، يَزْدادُونَ عَلىٰ طُولِ الطّاعَةِ بِرَبِّهِمْ عِلْماً، وَ تَزْدادُ عِزَّةُ رَبِّهِمْ في قُلُوبِهِمْ عِظَماً!

پروردگارشان ناهماهنگ نگردند، بدرفتاری پراکنده‌شان نسازد، و بدخواهیِ رشک‌ورزی در بَرِشان نگیرد، و بِزنگهِ گمانه‌ها نپراکندِشان، و تلاش‌های رنگارنگ جداشان نکند، آنان دلدادگانِ ایمانند که از کمندش کژی و کاستی و سُستی و خستگی رهاشان ننماید، در لایه‌های آسمان گستره‌ای نیست که بر آن فرشته‌ای نگونبان یا کوشایی شتابان نباشد، در درازای طاعت بر شناختِ پروردگارِشان افزایند، و بزرگمندی پروردگارِشان در دل‌هاشان بزرگی افزاید!

و منها في صفة الارض و دحوها على الماء

كَبَسَ الْاَرْضَ عَلىٰ مَوْرِ اَمْواجٍ مُسْتَفْحِلَةٍ، وَ لُجَجِ بِحارٍ زاخِرَةٍ، تَلْتَطِمُ اَواذِيُّ أَمْواجِها، وَ تَصْطَفِقُ مُتَقاذِفاتُ أَثْباجِها، وَ تَرْغُو زَبَداً كَالْفُحُولِ عِنْدَ هِياجِها، فَخَضَعَ جِماحُ

در آفرینش زمین و بر آمدن آن بر آب

زمین را با خیزاب‌های بس جنبانِ سرکشِ آبها، و دریاهای خروشانِ سرشار انباشت؛ که بلندای خیزاب‌هاشان بهم خورند، و آشفته خیزاب‌هاشان پشت بر پشتِ هم‌زنند، و آنگاه جوش و خروشِ‌شان چون نرینگان کف کنند، تا که سرکشی آبِ

اَلْماءِ اَلْمُتَلاطِمِ لِثِقَلِ حَمْلِها، وَ سَكَنَ هَيْجُ ارْتِمائِهِ اِذْ وَطِئَتْهُ بِكَلْكَلِها، وَ ذَلَّ مُسْتَخْذِياً، اِذْ تَمَعَّكَتْ عَلَيْهِ بِكَواهِلِها. فَاَصْبَحَ بَعْدَ اَصْطِخابِ اَمْواجِهِ ساجِياً مَقْهُوراً، وَ فِي حَكَمَةِ الذُّلِّ مُنْقاداً أَسيراً، وَسَكَنَتِ اَلْاَرْضُ مَدْحُوَّةً فِي لُجَّةِ تَيّارِهِ، وَ رَدَّتْ مِنْ نَخْوَةِ بَأْوِهِ وَ اعْتِلائِهِ، وَ شُمُوخِ اَنْفِهِ وَسُمُوِّ غُلَوائِهِ، وَ كَعَمَتْهُ عَلىٰ كِظَّةِ جِرْيَتِهِ، فَهَمَدَ بَعْدَ نَزَقاتِهِ، وَ لَبَدَ بَعْدَ زَيَفانِ وَثَباتِهِ. فَلَمّا سَكَنَ هَيْجُ الْماءِ مِنْ تَحْتِ اَكْنافِها، وَ حَمْلِ شَواهِقِ اَلْجِبالِ الشُّمَّخِ اَلْبُذَّخِ عَلىٰ اَكْتافِها، فَجَّرَ يَنابيعَ الْعُيُونِ مِنْ عَرانينِ اُنُوفِها، وَ فَرَّقَها في سُهُوبِ بيدِها وَ اَخاديدِها، وَ عَدَّلَ حَرَكاتِها بِالرّاسِياتِ مِنْ جَلاميدِها، وَ ذَواتِ الشَّناخيبِ الشُّمِّ مِنْ صَياخيدِها،

خروشان از سنگین باریش فرو نشست، و جوش و خروش فرونشستنش آرام شد، چرا که به بلندا سختنای زمین رسید و فروشکنانه رام گردید، زیرا که پشتنای آن به خاک خوابید، و پس از فراز و فروی خیزاب‌هایش آرام گردید، و در لگامِ رامِشْ گرفتارانه گردن نهاد، و زمینِ گسترده در سیلابِ خروشانش رامش یافت، و از سرکشی گردن کشانه و فرانایی و نستوه نمایی و فزون خواهیش بازش داشت، و بر روانای ویرانگرش لگامش زد، تا که پس از سرکشی‌های بسیارش رام شد، و پس از خیزش‌های گردن کشانه‌اش باز ایستاد، پس چون جوششِ آب از فرونای چار سوی زمین فروکش کرد، و کوه‌های بس بلند بالا را بر جاجای زمین فرو هشت، چشمه‌ساران را از بلندای آنها روان ساخت، و آنها را در پهن دشتِ کویرها و رودخانه‌ها روان کرد، و فراز و فروی آب‌ها را با ایستارهایی از سخت

فَسَکَنَتْ مِنَ الْمَیَدانِ لِرُسُوبِ الْجِبالِ فِي قِطَعِ اَدیمِها، وَ تَغَلْغُلِها مُتَسَرِّبَةً فِي جَوْباتِ خَیاشیمِها، وَ رُکُوبِها اَعْناقَ سُهُولِ الْاَرَضینَ وَ جَراثیمِها، وَ فَسَحَ بَیْنَ الْجَوِّ وَ بَیْنَها، وَ اَعَدَّ الْهَواءَ مُتَنَسَّماً لِساکِنِها، وَ اَخْرَجَ اِلَیْها اَهْلَها عَلیٰ تَمامِ مَرافِقِها. ثُمَّ لَمْ یَدَعْ جُرُزَ الْاَرْضِ الَّتی تَقْصُرُ میاهُ الْعُیُونِ عَنْ رَوابیها، وَلا تَجِدُ جَداوِلُ الْاَنْهارِ ذَریعَةً اِلیٰ بُلُوغِها، حَتّیٰ اَنْشَأَ لَها ناشِئَةَ سَحابٍ تُحْیی مَواتَها، وَ تَسْتَخْرِجُ نَباتَها. اَلَّفَ غَمامَها بَعْدَ افْتِراقِ لُمَعِهِ، وَ تَبایُنِ قَزَعِهِ، حَتّیٰ اِذا تَمَخَّضَتْ لُجَّةُ الْمُزْنِ فیهِ، وَ الْتَمَعَ بَرْقُهُ فِي کُفَفِهِ، وَلَمْ یَنَمْ وَمیضُهُ فِي کَنَهْوَرِ رَبابِهِ وَ مُتَراکِمِ سَحابِهِ، أَرْسَلَهُ سَحّاً مُتَدارِکاً، قَدْ أَسَفَّ هَیْدَبُهُ، تَمْریهِ الْجَنُوبُ دِرَرَ

سنگها و پاره سنگهایی از سنگلاخ‌هایش سامان داد، پس با فرو نشستنِ کوه‌ها بر پاره‌هایی از گسترهٔ زمین، و فرو رفتنِ اندک اندکِ‌شان در گودی رخنه‌های آن، و جا یافتنِ کوه‌ها بر گردنهٔ دشت‌ها و فراز و فروی آن، زمین از نوسان باز ایستاد، و میانِ جوّ و زمین را گشاد کرد، و هوا را برای دَمْ زدنِ نشیمنش آماده ساخت، و نشیمنانش را با همهٔ نیازمندی‌هاشان بر آن پدید آورد، آنگاه فرازناهای زمین را که آب چشمه ساران به بلندناهایش نرسند و جویباران رهی در رسیدنِ به بلند ناهایش نیابند، وانگذاشت؛ تاکه برای‌شان ابرهایی باران زا پدید آورد، تا مُرده گهِ زمین را زنده کند و سبزه‌اش را در آوَرد، ابرهای آسمان را پس از پراکندگیِ رنگ پاره‌هاشان و ناسازیِ پاره پوره‌هاشان گرد آوَرْد، تا آنک که نارام پارهٔ باران زای‌شان به تکان آمد و آذرخشش در چار سویش درخشید، و درخشش در بزرگ پاره ابرِ سپیدای آن و فشرده ابرِ آن فرو ننشست، پیاپی پیوسته روانه‌اش کرد، تاکه فرونایش

أَهاضيبِهِ وَ دُفَعَ شَآبيبِهِ. فَلَمّا أَلْقَتِ السَّحابُ بَرْكَ بَوانيها، وَ بَعاعَ ما اسْتَقَلَّتْ بِهِ مِنَ الْعِبْءِ الْمَحْمُولِ عَلَيْها، أَخْرَجَ بِهِ مِنْ هَوامِدِ الْأَرْضِ النَّباتَ، وَ مِنْ زُعْرِ الْجِبالِ الْأَعْشابَ، فَهِيَ تَبْهَجُ بِزينَةِ رِياضِها، وَ تَزْدَهي بِما أُلْبِسَتْهُ مِنْ رَيْطِ أَزاهيرِها، وَ حِلْيَةِ ما سُمِطَتْ بِهِ مِنْ ناضِرِ أَنْوارِها، وَ جَعَلَ ذلِكَ بَلاغاً لِلْأَنامِ، وَ رِزْقاً لِلْأَنْعامِ، وَ خَرَقَ الْفِجاجَ في آفاقِها، وَ أَقامَ الْمَنارَ لِلسّالِكينَ عَلىٰ جَوادِّ طُرُقِها. فَلَمّا مَهَدَ أَرْضَهُ، وَ أَنْفَذَ أَمْرَهُ، اخْتارَ آدَمَ، عَلَيْهِ السَّلامُ، خيرَةً مِنْ خَلْقِهِ، وَ جَعَلَهُ أَوَّلَ جِبِلَّتِهِ، وَ أَسْكَنَهُ جَنَّتَهُ، وَ أَرْغَدَ فيها أُكُلَهُ، وَ أَوْعَزَ إِلَيْهِ فيما نَهاهُ عَنْهُ، وَ أَعْلَمَهُ أَنَّ فِي الْإِقْدامِ عَلَيْهِ التَّعَرُّضَ لِمَعْصِيَتِهِ، وَ الْمُخاطَرَةَ

به زمین نزدیک شد، و بادِ نیمروز آبگهِ باران زایش و جایگهِ رگبارهایش را نوازید، پس چون ابر سنگینایش را فرو هِشْت وگران بارش را که بارش بود فرو ریخت، از خشکناهای زمین سبزه‌ها و از رویشگه کوه‌ها رستنی‌ها را در آورد، پس زمین به آرایش بوستان‌هایش شاد شد، و از پوشای نرمین نازکِ سبزه‌هایش، وزیورِ گُلاویزهای رنگارنگِ شکوفایش شگفتید، و آنها را جان مایهٔ بندگان، و روزی آفریدگان نهاد، و در سرا سوی زمین راه‌ها گشود، و برای روندگان بر هموار راه‌های آن چراغ بان گذاشت، پس چون زمینش را فراهمید، و فرمانش را انجامید، آدم ﷺ را گزید، برترین گزیدهٔ آفریدگانش، و نخستین نژادهٔ آفرینشش نهادش، و در بهشتش نشاندش، و در آن خوراکش را فراهمید، و از آنچه بازش داشته بود هشدارش داد، و آگاه ساختش که دست بازیدنِ به آن، روکردنِ به نافرمانیش، و بیم دادن جایگاهش است،

بِمَنْزِلَتِهِ؛ فَاَقْدَمَ عَلىٰ مَا نَهاهُ عَنْهُ ـ مُوافاةً لِسابِقِ عِلْمِهِ ـ فَاَهْبَطَهُ بَعْدَ التَّوْبَةِ لِيَعْمُرَ اَرْضَهُ بِنَسْلِهِ، وَ لِيُقيمَ الْحُجَّةَ بِهِ عَلىٰ عِبادِهِ، وَ لَمْ يُخْلِهِمْ بَعْدَ أَنْ قَبَضَهُ، مِمّا يُؤَكِّدُ عَلَيْهِمْ حُجَّةَ رُبُوبِيَّتِهِ، وَ يَصِلُ بَيْنَهُمْ وَ بَيْنَ مَعْرِفَتِهِ، بَلْ تَعاهَدَهُمْ بِالْحُجَجِ عَلىٰ اَلْسُنِ اَلْخِيَرَةِ مِنْ اَنْبِيائِهِ، وَ مُتَحَمِّلي وَدائِعِ رِسالاتِهِ، قَرْناً فَقَرْناً؛ حَتّىٰ تَمَّتْ بِنَبِيِّنا مُحَمَّدٍ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَ سَلَّمَ ـ حُجَّتُهُ، وَ بَلَغَ الْمَقْطَعَ عُذْرُهُ وَ نُذْرُهُ!

پس به آنچه از آن بازش داشته بود دست یازید، و به همانی که خدای پیش از آن آگاه بود انجامید، پس از توبه، فرو افکندش تا زمینش را به نژادش آباد کند، و به او بر بندگانش دلیل آورَد، و پس از آن که گرفتش، بندگانش را که دلیلِ پروردگاریش را بر آنان استوار ساخته و میانِشان و شناختش پیوسته بود رها نکرد، بلکه با حجت‌هایی از زبان پیامبران گزیده‌اش و بر دوش دارندگانِ رسالت‌های سپرده‌اش، سده در پی سده پیمانِشان بست، تا که حجتش به پیامبر ما محمد ﷺ پایان یافت، و دلیل‌ها و هشدارهایش به فرجامین رسید!

وَ قَدَّرَ الْاَرْزاقَ فَكَثَّرَها وَ قَلَّلَها، وَ قَسَّمَها عَلَى الضّيقِ وَ السَّعَةِ، فَعَدَلَ فيها لِيَبْتَلِيَ مَنْ اَرادَ بِمَيْسُورِها وَ مَعْسُورِها، وَ لِيَخْتَبِرَ بِذٰلِكَ الشُّكْرَ وَالصَّبْرَ مِنْ غَنِيِّها وَ فَقيرِها. ثُمَّ قَرَنَ بِسَعَتِها عَقابيلَ فاقَتِها، وَ

و روزی‌ها را اندازه گرفت، افزودش و کاستش، بر تنگی و فراخی بخش‌شان کرد، پس در آنها سنجید تا آن را که خواهد به آسان و سختش آزماید، و به آن سپاسمندی و پایداری دارا و ندارش را دریابد، آنگاه فراخیش را با دشواری‌های نداریش، و تندرستیش را با ناخوشی‌های دامنگیرش، و

بِسلامَتِها طَوارِقَ آفاتِها، وَ بِفُرَجِ أَفْراحِها غُصَصَ أَتْراحِها. وَ خَلَقَ الْآجالَ، فَأَطالَها، وَ قَصَّرَها، وَ قَدَّمَها وَ أَخَّرَها، وَ وَصَلَ بِالْمَوْتِ أَسْبابَها، وَ جَعَلَهُ خالِجاً لِأَشْطانِها، وَ قاطِعاً لِمَرائِرِ أَقْرانِها!

شادمانی‌های شادی بخشش را با رنج و اندوه‌تباهی‌هایش همراه ساخت، و فرجام‌ها را آفرید، پس کوتاه و بلندشان کرد، و پیش و پس‌شان انداخت، و رشته‌هایش را به مرگ پیوست، و مرگ را کشانای رشته‌های بلندشان، و بُرندهٔ ریسمان‌های بهم پیوسته‌شان گردانید!

عالِمُ السِّرِّ مِنْ ضَمائِرِ الْمُضْمِرينَ، وَ نَجْوَى الْمُتَخافِتِينَ، وَ خَواطِرِ رَجْمِ الظُّنُونِ، وَ عُقَدِ عَزِيماتِ الْيَقِينِ، وَ مَسارِقِ إِيماضِ الْجُفُونِ، وَ ما ضَمِنَتْهُ أَكْنانُ الْقُلُوبِ وَ غَياباتُ الْغُيُوبِ، وَ ما أَصْغَتْ لِاسْتِراقِهِ مَصائِخُ الْأَسْماعِ، وَ مَصائِفِ الذَّرِّ، وَ مَشاتِي الْهَوامِّ، وَ رَجْعِ الْحَنِينِ مِنَ الْمُولَهاتِ، وَ هَمْسِ الْأَقْدامِ، وَ مُنْفَسَحِ الثَّمَرَةِ مِنْ وَلائِجِ غُلُفِ الْأَكْمامِ، وَ مُنْقَمَعِ الْوُحُوشِ مِنْ غِيرانِ الْجِبالِ وَ أَوْدِيَتِها، وَ مُخْتَبَإِ الْبَعُوضِ بَيْنَ سُوقِ

دانای راز از نهادهای پوشیده داران، و از پچ پچ پچپچگران، و از گمانه‌های گذرای دل‌ها، و از باورهای استوار برهانمند، و از نگاه‌های گذرای دیده‌ها، و از آنچه گوشه‌های دل‌ها نهفته‌اند، و از ژرفای نهانی‌ها، و از آنچه برای ربودنش گوش‌ها گوش می‌دهند، و از جایگه تابستانی مورچه‌ها، و از پایگه زمستانی موریانه‌ها، و از آمدنگه ناله از اندوه‌ها، و از صدای بس آرام گام‌ها، و از جایگه رویش میوه در لایه زیرین پوست کاس برگ‌ها، و از نهانگه درندگان در شکاف کوه‌ها و دره‌هاشان،

الْاَشْجارِ وَالْحِيَتِها، وَ مَغْرِزِ الْاَوْراقِ مِنَ الْأَفْنانِ، وَ مَحَطِّ الْاَمْشاجِ مِنْ مَسارِبِ الْاَصْلابِ، وَ ناشِئَةِ الْغُيُومِ وَ مُتَلاحِمِها، وَ دُرُورِ قَطْرِ السَّحابِ في مُتَراكِمِها، وَ ما تَسْفِي الْاَعاصيرُ بِذُيُولِها، وَتَعْفُو الْاَمْطارُ بِسُيُولِها، وَ عَوْمِ بَناتِ الْاَرْضِ في كُثْبانِ الرِّمالِ، وَ مُسْتَقَرِّ ذَواتِ الْاَجْنِحَةِ بِذُرَا شَناخيبِ الْجِبالِ، وَ تَغْريدِ ذَواتِ الْمَنْطِقِ في دَياجيرِ الْاَوْكارِ، وَ ما اَوْعَبَتْهُ الْاَصْدافُ، وَحَضَنَتْ عَلَيْهِ أَمْواجُ الْبِحارِ، وَ ما غَشِيَتْهُ سُدْفَةُ لَيْلٍ، أَوْ ذَرَّ عَلَيْهِ شارِقُ نَهارٍ، وَ مَا اعْتَقَبَتْ عَلَيْهِ اَطْباقُ الدَّياجيرِ وَ سُبُحاتُ النُّورِ؛ وَ اَثَرِ كُلِّ خَطْوَةٍ، وَ حِسِّ كُلِّ حَرَكَةٍ، وَ رَجْعِ كُلِّ كَلِمَةٍ، وَتَحْريكِ كُلِّ شَفَةٍ، وَ مُسْتَقَرِّ كُلِّ نَسَمَةٍ، وَ مِثْقالِ كُلِّ ذَرَّةٍ، وَ هَماهِمِ

و از پنهانگه پشه‌ها میانِ فرونای تنهٔ درختان و پوست‌هاشان، و از رویشگه برگ‌ها در شاخه‌ها، و از فرودگهِ آمیزه‌ها از کمرگه نرینه‌ها، و از خیزشگهِ ابرها و پیوسنگه‌شان، و از چکانای ابرهای فشردهٔ پر بار، و از گرد خاکی که تندبادها پراکنند، و از آنچه باران‌ها با سیلاب‌هاشان برند، و از شنای ریگ‌ها در پشته‌های شنی، و از فرودگهِ پرندگان بر فرازنای بلند کوه‌ها، و از نغمهٔ نغمه سرایان در تاریکی‌های لانه‌ها، و از آنچه صدف‌ها در خود دارند، و از آنچه خیزاب‌های دریاها پرورندشان، و از آنچه تیرگی شب پوشاندش، یا پرتو روز نمایاندش، و از آنچه بر آن تیرگی‌ها و روشنی‌ها پیاپی درآیند، و از نشان هر گامی، و از صدای هر تکانی، و از بازنای هر واژه‌ای، و از جنبشِ هر لبی، و از جایگاه هر ورزشی، و از سنگینای هر ریزه‌ای، و از دمامدم هر جان ریزنایی، و آنچه بر روی زمین است؛

كُلِّ نَفْسٍ هامَّةٍ، وَ ما عَلَيْها مِنْ ثَمَرِ شَجَرَةٍ، اَوْ ساقِطِ وَرَقَةٍ؛ اَوْ قَرارَةِ نُطْفَةٍ، اَوْ نُقاعَةِ دَمٍ وَمُضْغَةٍ، اَوْ ناشِئَةِ خَلْقٍ وَ سُلالَةٍ؛ لَمْ تَلْحَقْهُ فِي ذٰلِكَ كُلْفَةٌ، وَ لَا اعْتَرَضَتْهُ فِي حِفْظِ مَا ابْتَدَعَ مِنْ خَلْقِهِ عارِضَةٌ، وَلَا اعْتَوَرَتْهُ فِي تَنْفيذِ الْأُمُورِ وَ تَدابيرِ الْمَخْلُوقينَ مَلالَةٌ وَلا فَتْرَةٌ، بَلْ نَفَذَهُمْ عِلْمُهُ، وَ اَحْصاهُمْ عَدُّهُ، وَ وَسِعَهُمْ عَدْلُهُ، وَ غَمَرَهُمْ فَضْلُهُ، مَعَ تَقْصيرِهِمْ عَنْ كُنْهِ ما هُوَ اَهْلُهُ!

از میوهٔ درختی، یا ریزش برگی، یا جایگه آمیزه آبی، یا روانای خونی و گوشتابه‌ای، یا زایش آفریده‌ای و نژاده‌ای، در دانستن اینها دشواریش ناید، و در نگهداشتِ آنچه از آفریده‌هایش پدیدار ساخته باز دارنده‌ای بازش ندارد، و در انجام امور و سامانیدن آفریدگان خستگی و سستی نگیردش، بلکه دانشش انجامدِشان، و توانابیش شماردِشان، و دادش گستردِشان، و داده‌اش فراگبردِشان، با همهٔ کوتاهی‌شان در ادای آنچه او سزاوارش است!

الدعاء!

اللّٰهُمَّ اَنْتَ أَهْلُ الْوَصْفِ الْجَميلِ، وَالتَّعْدادِ الْكَثيرِ. اِنْ تُؤَمَّلْ فَخَيْرُ مَأْمُولٍ، وَ اِنْ تُرْجَ فَاَكْرَمُ مَرْجُوٍّ. اللّٰهُمَّ وَ قَدْ بَسَطْتَ لي فِيما لَا اَمْدَحُ بِهِ غَيْرَكَ، وَلَا اُثْني بِهِ عَلىٰ اَحَدٍ سِواكَ، وَ لا اُوَجِّهُهُ اِلىٰ مَعادِنِ

نیایش!

خدایا! تویی سزاوارِ وصفِ زیبایی، و بی‌شماری ویژگی، گر آرزو شوی بهترین آرزویی، و گر امید برده شوی بهترین امیدی، خدایا! برایم چنان روحی گسترده‌ای که با آن جز تو را نستایم، و با آن به جز تو هیچ کس را نسپاسم، و به کان‌های ناکامی و جایگه‌های گمانه زنی

اَلْخَيْبَةِ وَ مَواضِعِ الرِّيبَةِ، وَ عَدَلْتَ بِلِسانی عَنْ مَدائِحِ الْآدَمِيِّينَ؛ وَالثَّناءِ عَلَى الْمَرْبُوبِينَ الْمَخْلُوقِينَ. اَللّٰهُمَّ وَ لِكُلِّ مُثْنٍ عَلىٰ مَنْ اَثْنىٰ عَلَيْهِ مَثُوبَةٌ مِنْ جَزاءٍ، اَوْ عارِفَةٌ مِنْ عَطاءٍ؛ وَ قَدْ رَجَوْتُكَ دَليلاً عَلىٰ ذَخائِرِ الرَّحْمَةِ وَ كُنُوزِ الْمَغْفِرَةِ. اَللّٰهُمَّ وَ هٰذا مَقامُ مَنْ اَفْرَدَكَ بِالتَّوْحيدِ الَّذی هُوَ لَكَ، وَ لَمْ يَرَ مُسْتَحِقّاً لِهٰذِهِ الْمَحامِدِ وَ الْمَمادِحِ غَيْرَكَ؛ وَ بِي فاقَةٌ اِلَيْكَ لايَجْبُرُ مَسْكَنَتَها اِلاّ فَضْلُكَ، وَلايَنْعَشُ مِنْ خَلَّتِها اِلاّ مَنُّكَ وَ جُودُكَ. فَهَبْ لَنا فِي هٰذَا الْمَقامِ رِضاكَ، وَ اَغْنِنا عَنْ مَدِّ الْاَيْدی اِلىٰ سِواكَ؛ «اِنَّكَ عَلىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَديرٌ»!

روانه‌اش ننمایم، و زبانم را از ستایشِ آدمیان، و سپاسِ پروریدگانِ آفریدگان گرداندی، خدایا! برای هر ستاینده‌ای بر آن که ستوده‌اش دهشی است از پاداش، و بخشینه‌ای است از بخشش، و من امیدت بردم تا به انبارهای بخشش و گنجینه‌های آمرزش ره نمایی، خدایا! این حال و روز کسی است که به بی‌تایی یکتایت کرد که یکتایی تو راست، و برای این ستایش‌ها و سپاس‌ها کسی را جز تو شایسته ندید، و مرا به تو نیازی است که نیازمندیش را جز فزون بخشیت سامان ندهد، و چاله‌اش را جز داده‌ات و بخشندگیت پُر نکند، پس در این حال و روز؛ خشنودیت را ارزانی‌مان دار، و از دراز کردنِ دست به سوی جز خویش بی نیازمان سازا!

---

۱. قرآن ۹۸/۲۶.
۲. قرآن ۱/۲۵.
۳. قرآن ۲۶/۲۱.
۴. اشاره به توفان‌های کهکشانی که پیش از رسیدنِ به آسمانِ منظومه شمسی متوقف می‌شوند.

◙ این سخنان در منبع زیر فرازهای پراکنده‌ای است از یک خطبه بلند:

● اَلْحَمْدُلِلّه‌الذي: تمام‌النهج. خ ۲/۶۳،۶۴. ← در همهٔ نسخه‌های نهج، با اختلاف اندکی در برخی واژگان، و اضافاتی در ساختار چند جمله. + صدوق / توحید ۴۸، ۴۹. + مجلسی / بحار / ۲۷۴۴ /. + العقد ۱۹۷/۴. + نهج‌السعادة ۵۵۷/۱. + منهاج ۲۸۶/۶.

● فَانْظُرْ اَيّهاالسّائل: همان ۶۶، ۶۷، ۶۸، ۶۹-۷۶ ← در همهٔ نسخه‌های نهج، با اختلاف در واژگان و اضافات در ساختار و متن، + توحید ۵۵. + بحار ۲۷۵/۴ ، ۲۷۷. + نهج‌السعادة ۵۵۹/۱. + منهاج ۳۶۹/۶. + مصادر ۱۴۹/۱. + ابن ابی‌الحدید ۴۱۹/۶ ، ۴۲۳. + منهاج ۳۶۹/۶. + بحرانی / شرح ۳۵۲/۲.

● حَتّی تَفَتْ: همان ۷۷ ← در همهٔ نسخه‌های نهج، با اختلاف در برخی واژگان و اضافات در ساختار و متن. + توحید ۷۲. + العقد ۱۶۴/۴. + مستدرک ۱۷. + نهج‌الثاني ۱۲.

● اَللهم اَنْتَ اَهْلُ الْوَصْفِ: همان ۷۸ ، ۷۹ ← در همهٔ نسخه‌های نهج، با اختلاف اندکی در برخی واژگان. + ابن میثم بحرانی / شرح ۳۶۸/۲. + کافي ۱۳۹/۱. + توحید ۵۶. + مستدرک ۴۲. + نهج‌الثاني ۴۷.

و من خطبة له علیه‌السّلام

في بيان قدرة الله وانفراده بالعظمة و امر البعث، و ملائكة الكرام، و عصيان الخلق، و القيامة، و زهد النبي، و اهل البيت عليهم‌السلام

﴿خطبه ۱۰۹﴾

قدرة الله

كُلُّ شَيْءٍ خاشِعٌ لَهُ، وَ كُلُّ شَيْءٍ قائِمٌ بِهِ: غِنىٰ كُلِّ فَقيرٍ، وَعِزُّ كُلِّ ذَليلٍ، وَ قُوَّةُ كُلِّ ضَعيفٍ، وَ مَفْزَعُ

از سخنان حضرتش علیه‌السّلام

در توانایی خداوند، جایگه فرشتگان، نافرمانی آفریدگان، چگونگی رستاخیز، پارسایی پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله، ویژگی‌های خاندان پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله

﴿خطبه ۱۰۹﴾

توانایی خداوند

هر پدیده‌ای برابش فروتن، و هر پدیداری به او استوار، نیازِ هر نیازمندی، شکوهِ هر خواری، توانِ هر ناتوانی، پناهِ

كُلِّ مَلْهُوفٍ: مَنْ تَكَلَّمَ سَمِعَ نُطْقَهُ، وَ مَنْ سَكَتَ عَلِمَ سِرَّهُ، وَ مَنْ عاشَ فَعَلَيْهِ رِزْقُهُ، وَ مَنْ ماتَ فَإِلَيْهِ مُنْقَلَبُهُ. لَمْ تَرَكَ ٱلْعُيُونُ فَتُخْبِرَ عَنْكَ، بَلْ كُنْتَ قَبْلَ ٱلْواصِفِينَ مِنْ خَلْقِكَ. لَمْ تَخْلُقِ ٱلْخَلْقَ لِوَحْشَةٍ، وَلاَ اسْتَعْمَلْتَهُمْ لِمَنْفَعَةٍ، وَلا يَسْبِقُكَ مَنْ طَلَبْتَ، وَلاَ يُفْلِتُكَ مَنْ اَخَذْتَ، وَ لاَ يَنْقُصُ سُلْطانَكَ مَنْ عَصاكَ، وَلاَ يَزِيدُ فِي مُلْكِكَ مَنْ اَطاعَكَ، وَلاَ يَرُدُّ اَمْرَكَ مَنْ سَخِطَ قَضاءَكَ، وَلاَ يَسْتَغْنِي عَنْكَ مَنْ تَوَلّىٰ عَنْ اَمْرِكَ. كُلُّ سِرٍّ عِنْدَكَ عَلانِيَةٌ، وَ كُلُّ غَيْبٍ عِنْدَكَ شَهادَةٌ. اَنْتَ ٱلْاَبَدُ فَلا اَمَدَ لَكَ، وَ اَنْتَ ٱلْمُنْتَهىٰ فَلا مَحِيصَ عَنْكَ، وَ اَنْتَ ٱلْمَوْعِدُ فَلا مَنْجىٰ مِنْكَ اِلاَّ اِلَيْكَ. بِيَدِكَ ناصِيَةُ كُلِّ دابَّةٍ، وَ اِلَيْكَ مَصِيرُ كُلِّ نَسَمَةٍ. سُبْحانَكَ ما اَعْظَمَ

هر اندوه‌مندی، آن که گوید، آوایش را شنود، و آن که خموش بُوَد رازش را داند، و آن که زِیَدْ روزیش بر اوست، و آن که میرد بازگهش سوی اوست، دیدگان نبینندت تا از تو گویند، که تو پیش از آفریدگانِ وصفنده‌ات بوده‌ای، آفریدگان را از سرِ تنهایی نیافریدی، و برای سودی کارشان نگرفتی، و آن را که خواهی پیشی نگیردت، و آن را که گیری نگریزدت، و آن که نافرمانیت کند از توانابیت نکاهد، و آن که فرمانت برد بر دارابیت نیفزاید، و آن که قضایت را خوش نایَدْ، فرمانت را بر نگرداند، هر رازی نزدت آشکار، و هر نهانی نزدت پیدا، جاودانه‌ای تو، سرانجامی تو را نیست، فرجام تویی، گزیری از تو نیست، وعدگاه تویی، گزیرگهی از تو جز سویت نیست، جانِ هر جنبنده‌ای دست توست، بازگه هر جانداری سوی توست، بس منزهی تو، چه بس‌بزرگست مقامت! منزهی تو! آنچه از آفریدگانت می‌بینیم

شَأْنَكَ! سُبْحانَكَ ما اَعْظَمَ ما نَرىٰ مِنْ خَلْقِكَ! وَ مَا اَصْغَرَ كُلَّ عِظَمَةٍ فِي جَنْبِ قُدْرَتِكَ! وَ ما اَهْوَلَ ما نَرىٰ مِنْ مَلَكُوتِكَ! وَ مَا اَحْقَرَ ذٰلِكَ فيما غابَ عَنّا مِنْ سُلْطانِكَ! وَ مَا اَسْبَغَ نِعَمَكَ فِي الدُّنْيا، وَ مَا اَصْغَرَها فِي نِعَمِ اْلآخِرَةِ!

چه شکوهمند است! و هر شکوهی در برابر توانایيت چه ناچیز است! و چه هراس‌انگیز است آنچه از ملکوتت می‌بینیم! و چه ناچیز است آن، در برابر آنچه از توانت بر ما پوشیده است! چه سرشار است داده‌هایت در دنیا! و چه ناچیز است در برابر داده‌های آخرت!

و منها: الملائكة الكرام

مِنْ مَلائِكَةٍ اَسْكَنْتَهُمْ سَماوٰتِكَ، وَ رَفَعْتَهُمْ عَنْ اَرْضِكَ، هُمْ اَعْلَمُ خَلْقِكَ بِكَ، وَ اَخْوَفُهُمْ لَكَ، وَ اَقْرَبُهُمْ مِنْكَ؛ لَمْ يَسْكُنُوا اْلاَصْلابَ، وَلَمْ يُضَمَّنُوا اْلاَرْحامَ، وَلَمْ يُخْلَقُوا «مِنْ ماءٍ مَهينٍ»، وَلَمْ يَتَشَعَّبْهُمْ «رَيْبُ الْمَنُونِ»؛ وَ اِنَّهُمْ عَلىٰ مَكانِهِمْ مِنْكَ، وَ مَنْزِلَتِهِمْ عِنْدَكَ، وَاسْتِجْماعِ اَهْوائِهِمْ فيكَ، وَ كَثْرَةِ طاعَتِهِمْ لَكَ، وَ قِلَّةِ غَفْلَتِهِمْ عَنْ اَمْرِكَ، لَوْ عايَنُوا كُنْهَ ما

فرشتگان گرامی

از فرشتگانی که آسمان‌هایت‌را جای‌شان دادی، و از زمینت بالاشان بردی؛ آنان آگاه‌ترین آفریدگانت به تویند، و پرهیزکارترینِ‌شان برایت، و نزدیک‌ترینِ‌شان به پیشگاهت؛ کمرگه‌ها را جای نگیرند، و زهدان‌ها را ته ننشینند، و «از آبی پست»[1] آفریده نشوند، و «گذرِ روزگار»[2] پریشان‌شان نسازد، که آنان جایگه‌شان را از تو دارند، و ارزش‌شان از توست، و گر اینکه آرزوهاشان در توست، و طاعتِ بسیارِشان از آنِ توست، و فراموشی ناچیزِشان از فرمانِ توست، که گر ژرفای

خَفِيَ عَلَيْهِمْ مِنْكَ لَحَقَّرُوا اَعْمالَهُمْ، وَلَزَرَوْا عَلَى اَنْفُسِهِمْ، وَلَعَرَفُوا اَنَّهُمْ لَمْ يَعْبُدُوكَ حَقَّ عِبادَتِكَ، وَ لَمْ يُطِيعُوكَ حَقَّ طاعَتِكَ!

آنچه بر آنان از تو پوشیده است دریابند، کردارِشان را ناچیز شمرند، و خویش را سرزنش کنند، و دریابند که آنچه شایستهٔ عبادتِ توست عبادتت نکرده‌اند، و آنچه بایستهٔ طاعتِ توست طاعتت ننموده‌اند!

عصیان الخلق

سُبْحانَكَ خالِقاً وَ مَعْبُوداً! بِحُسْنِ بَلائِكَ عِنْدَ خَلْقِكَ، خَلَقْتَ داراً، وَ جَعَلْتَ فِيهَا مَأْدُبَةً: مَشْرَباً وَ مَطْعَماً، وَ اَزْواجاً وَ خَدَماً، وَ قُصُوراً، وَ اَنْهاراً، وَ زُرُوعاً، وَ ثِماراً؛ ثُمَّ اَرْسَلْتَ داعِياً يَدْعُو اِلَيْها، فَلَا الدّاعِيَ اَجابُوا، وَلا فِيما رَغَّبْتَ رَغِبُوا، وَلَا اِلَى مَا شَوَّقْتَ اِلَيْهِ اَشْتاقُوا. اَقْبَلُوا عَلَى جِيفَةٍ قَدِ افْتَضَحُوا بِاَكْلِها، وَاصْطَلَحُوا عَلَى حُبِّها، وَ مَنْ عَشِقَ شَيْئاً اَعْشَى بَصَرَهُ، وَ اَمْرَضَ قَلْبَهُ، فَهُوَ يَنْظُرُ بِعَيْنٍ غَيْرِ صَحِيحَةٍ، وَ يَسْمَعُ بِاُذُنٍ غَيْرِ سَمِيعَةٍ، قَدْ خَرَقَتِ

نافرمانی آفریدگان

در آفریدگاری و پروردگاری منزهی! منزهی که به پاسِ داده‌هایت، نزد آفریدگانت ستوده‌ای! منزهی که فردوسی آفریدی و در آن سفرهٔ میهمانی گستردی از: نوشیدنی‌ها و خوردنی‌ها، و همسران و گماشتگان، و کاخ‌ها و جویبارها، و سبزه‌زارها و میوه‌ها! آنگاه فراخوانی را فرستادی تا سوی آن خواند، پس نه فراخوان را پاسخ دادند، و نه در آنچه گرواندی گرویدند! و نه به آنچه آرزومند کردی آرزو کردند! بر مرداری روی آوردند که با خوردنش رسوا شدند، و بر دوستیش سازیدند، و هر که به چیزی دلباخت دیده‌اش را کُور کرد، و دلش را بیمار نمود، پس او با دیده‌ای نادرست نِگَرَدْ، و باگوشی ناشنوا شنود، خواهش‌ها خِرَدش را دریده، و دنیا دلش را میرانده، و نفسش

الشَّهَواتُ عَقْلَهُ، وَ اَماتَتِ الدُّنْیا قَلْبَهُ، وَ وَلِهَتْ عَلَیْها نَفْسَهُ، فَهُوَ عَبْدٌ لَها، وَ لِمَنْ فِي یَدِهِ شَيْءٌ مِنْها، حَیْثُما زالَتْ زالَ اِلَیْها، وَ حَیْثُما اَقْبَلَتْ اَقْبَلَ عَلَیْها؛ لایَنْزَجِرُ مِنَ اللّٰهِ بِزاجِرٍ، وَلَا یَتَّعِظُ مِنْهُ بِواعِظٍ، وَ هُوَ یَرَی الْمَأْخُوذِینَ عَلَی الْغِرَّةِ، حَیْثُ لَا اِقالَةَ وَ لَا رَجْعَةَ، کَیْفَ نَزَلَ بِهِمْ ما کانُوا یَجْهَلُونَ، وَجاءَهُمْ مِنْ فِراقِ الدُّنْیا مَا کانُوا یَأْمَنُونَ، وَقَدِمُوا مِنَ اَلْآخِرَةِ عَلیٰ ما کانُوا یُوعَدُونَ. فَغَیْرُ مَوْصُوفٍ ما نَزَلَ بِهِمْ: اِجْتَمَعَتْ عَلَیْهِمْ سَکْرَةُ الْمَوْتِ وَ حَسْرَةُ اَلْفَوْتِ، فَفَتَرَتْ لَها اَطْرافُهُمْ، وَ تَغَیَّرَتْ لَها اَلْوانُهُمْ، ثُمَّ ازْدادَ الْمَوْتُ فِیهِمْ وُلُوجاً، فَحِیلَ بَیْنَ اَحَدِهِمْ وَ بَیْنَ مَنْطِقِهِ، وَ اِنَّهُ لَبَیْنَ اَهْلِهِ یَنْظُرُ بِبَصَرِهِ، وَ یَسْمَعُ بِاُذُنِهِ، عَلیٰ صِحَّةٍ

بر آن دل باخته، پس او بندهٔ دنیاست و بندهٔ آن که در دستش چیزی از دنیاست؛ هر گاه رَوَدْ از آن دور شود، و هر گاه درآید بر آن روآورد، با هیچ بازدارنده‌ای خداوندی باز نایستد، و با هیچ اندرزی خدایی پند نیاموزد، با آن که مرگ یافتگانِ ناگهانی را می‌بیند، آنجا که نه رهیدنی است و نه بازگشتی، که چگونه آنچه را نمی‌دانستند بر آنان در آمد، و جدایی دنیا که از آن در رامش بودند فرا رسیدِشان، و بر آنچه در آخرت وعده یافته بودند در آمدند. آنچه بر آنان در آید وصف ناشدنی است: جان کندنِ مرگ و اندوهِ رفتن گردآیدشان؛ پس اندام‌هاشان در برابر مرگ سُست شود، و رنگ چهره‌هاشان در برابرش دگرگون گردد، آنگاه مرگ بر جا گیر شدنش در آنان افزاید، پس میان هر یکِشان و

مِنْ عَقْلِهِ، وَ بَقاءٍ مِنْ لُبِّهِ، يُفَكِّرُ فِيمَ أَفْنَىٰ عُمُرَهُ، وَ فِيمَ أَذْهَبَ دَهْرَهُ! وَ يَتَذَكَّرُ أَمْوالاً جَمَعَها، أَغْمَضَ فِي مَطالِبِها، وَ أَخَذَها مِنْ مُصَرَّحاتِها وَ مُشْتَبِهاتِها، قَدْ لَزِمَتْهُ تَبِعاتُ جَمْعِها، وَ أَشْرَفَ عَلىٰ فِراقِها، تَبْقىٰ لِمَنْ وَراءَهُ يَنْعَمُونَ فِيهَا، وَ يَتَمَتَّعُونَ بِها، فَيَكُونُ ٱلْمَهْنَأُ لِغَيْرِهِ، وَالْعِبْءُ عَلىٰ ظَهْرِهِ. وَالْمَرْءُ قَدْ غَلِقَتْ رُهُونُهُ بِها، فَهُوَ يَعَضُّ يَدَهُ نَدامَةً عَلى مَا أَصْحَرَ لَهُ عِنْدَ ٱلْمَوْتِ مِنْ أَمْرِهِ، وَ يَزْهَدُ فِيما كَانَ يَرْغَبُ فِيهِ أَيّامَ عُمُرِهِ، وَ يَتَمَنّىٰ أَنَّ الَّذي كانَ يَغْبِطُهُ بِها وَ يَحْسُدُهُ عَلَيْها قَدْ حازَها دُونَهُ! فَلَمْ يَزَلِ ٱلْمَوْتُ يُبالِغُ فِي جَسَدِهِ حَتّىٰ خالَطَ لِسانُهُ سَمْعَهُ، فَصارَ بَيْنَ أَهْلِهِ لَا يَنْطِقُ بِلِسانِهِ، وَلَا يَسْمَعُ بِسَمْعِهِ: يُرَدِّدُ طَرْفَهُ بِالنَّظَرِ فِي وُجُوهِهِمْ،

زبانش دیوار نهد، و او در میانِ بستگانش با دیده‌اش بیند و به گوشش شنود، و هنوز خِرَدش درست و شعورش بجا باشد، و اندیشد که عمرش را در چه تباه کرده و روزگارش را گذرانده، و همهٔ دارایی‌هایی که گردآورده بیاد آورد؛ که در آوردگه‌هایش چشم هم هشته، و از روا و نارروایش گرفته‌شان، و اینک پیامدهای گردآوری‌شان گرفته‌اش! و به جدایی‌شان نزدیک گشته، و برای بازماندگانش گذارد تا در آنها آسایند، و از آنها بهره برند، تا که گنج بی رنج برای دیگران و بار سنگین بر پشتش باشد! آدمی که راهِ رهاییش به دنیا بند آید، آنک که مرگ بر او در آید پشیمان دست از دنیا کشد، و از آنچه در سراسر عمر در آرزویش بوده پرهیزد، و آرزو کند که‌ای کاش آنچه برایش رشک برده و بر آن حسد ورزیده به‌دست نمی‌آورد! و مرگ همچنان در تنش بالا رود، تا که ناتوانی زبانش شنواییش را از کار اندازد، فتاده در میان بستگانش، به

يَرىٰ حَرَكاتِ اَلْسِنَتِهِمْ، وَلا يَسْمَعُ رَجْعَ كَلامِهِمْ. ثُمَّ ازْدادَ الْمَوْتُ الْتِياطاً بِهِ، فَقُبِضَ بَصَرُهُ كَما قُبِضَ سَمْعُهُ، وَ خَرَجَتِ الرُّوحُ مِنْ جَسَدِهِ، فَصارَ جيفَةً بَيْنَ اَهْلِهِ، قَدْ اَوْحَشُوا مِنْ جانِبِهِ، وَ تَباعَدُوا مِنْ قُرْبِهِ، لا يُسْعِدُ باكِياً، وَلا يُجيبُ داعِياً ثُمَّ حَمَلُوهُ اِلىٰ مَخَطٍّ فِي الْاَرْضِ، فَاَسْلَمُوهُ فيهِ اِلىٰ عَمَلِهِ، وَ انْقَطَعُوا عَنْ زَوْرَتِهِ!

زبانش نگوید و به گوشش نشنود، دیده‌اش را با نگاه در چهره‌هاشان گرداند، خیزشِ زبان‌هاشان را بیند، و آوای سخنِ شان را نشنود، آنگاه مرگ در چسبیدنِ بر او افزاید؛ پس بیناییش گرفته شود آن سان که شنواییش گرفته شد، و جان از تنش رود، مرداری در میان بستگانش، که از نزدیک شدنِ به او ترسند، و از نزدش دور شوند، نه گریانی را شاد کند، و نه نواخوانی را پاسخ دهد، آنگاه به چاله‌ای در زمین کشندش، و در آن به کردارش رهایندش، و دست کشند از دیدارش!

القيامة

حَتّىٰ اِذا بَلَغَ الْكِتابُ اَجَلَهُ، وَالْاَمْرُ مَقاديرَهُ، وَاُلْحِقَ آخِرُ الْخَلْقِ بِاَوَّلِهِ، وَ جاءَ مِنْ اَمْرِ اللّٰهِ ما يُريدُهُ مِنْ تَجْديدِ خَلْقِهِ، اَمادَ السَّماءَ وَ فَطَرَها، وَ اَرَجَّ الْاَرْضَ وَ اَرْجَفَها، وَ قَلَعَ جِبالَها وَ نَسَفَها، وَ دَكَّ بَعْضُها بَعْضاً مِنْ هَيْبَةِ جَلالَتِهِ وَ مَخُوفِ

رستاخیز

تا آنک که سرنوشتِ هستی به فرجامش رسد، و آفرینش پیمانه‌هایش را پُر کند، و پایانهٔ آفریدگان به آغازه‌اش پیوندد، و فرمانِ خداوند بر باز آفرینی آفریدگانش آید، آسمان را جُنباند و پاشانَدَش، و زمین را لرزاند و تکاندش، و کوهها را کَنَد و ترکاندِشان، و از شکوهِ بزرگمندیش و

سَطْوَتِهِ، وَ اَخْرَجَ مَنْ فِيها، فَجَدَّدَهُمْ بَعْدَ اِخْلاقِهِمْ، وَ جَمَعَهُمْ بَعْدَ تَفَرُّقِهِمْ. ثُمَّ مَيَّزَهُمْ لِما يُرِيدُ مِنْ مُساءَلَتِهِمْ عَنْ خَفايَا الْاَعْمالِ وَ خَبايَا الْاَفْعالِ، وَ جَعَلَهُمْ فَرِيقَيْنِ: اَنْعَمَ عَلىٰ هٰؤُلاءِ، وَ انْتَقَمَ مِنْ هٰؤُلاءِ. فَاَمّا اَهْلُ الطّاعَةِ فَاَثابَهُمْ بِجِوارِهِ، وَ خَلَّدَهُمْ فِي دارِهِ، حَيْثُ لَا يَظْعَنُ النُّزّالُ، وَلَا تَتَغَيَّرُ بِهِمُ الْحالُ، وَلَا تَنُوبُهُمُ الْاَفْزاعُ، وَلَا تَنالُهُمُ الْاَسْقامُ، وَلَا تَعْرِضُ لَهُمُ الْاَخْطارُ، وَلَا تُشْخِصُهُمُ الْاَسْفارُ. وَ اَمّا اَهْلُ الْمَعْصِيَةِ فَاَنْزَلَهُمْ شَرَّ دارٍ، وَ غَلَّ الْاَيْدِيَ اِلَى الْاَعْناقِ، وَ قَرَنَ النَّواصِيَ بِالْاَقْدامِ، وَاَلْبَسَهُمْ سَرابِيلَ الْقَطِرانِ، وَ مُقَطَّعاتِ النِّيرانِ، فِي عَذابٍ قَدِ اشْتَدَّ حَرُّهُ، وَ بابٍ قَدْ اُطْبِقَ عَلىٰ اَهْلِهِ، فِي نارٍ لَها كَلَبٌ وَ لَجَبٌ، وَ لَهَبٌ ساطِعٌ، وَ قَصِيفٌ

بیمِ توانمندیش کوه‌ها به یکدیگر کوبند، و آنان را که در زمینند در آورد، و پس از پوسیدگی‌شان باز آفرینَدِشان، و پس از پراکندگی‌شان گردآوردِشان، سپس به آنچه خواهد از کردارهای نهان و رفتارهای پنهان شناسایدِشان، و دو دسته سازدِشان: بر دسته‌ای دهش کند، و دسته‌ای را کیفر دهد، فرمان بران را به کنارِ خویش پاداش دهدِشان، و در سرایش جاودانه سازدِشان، آنجا که فرو آمدگان نکوچند، و خوشی‌شان دگرگون نشود، و هراس‌ها روی ندهدِشان، و ناخوشی‌ها در نیابدِشان، و بیم‌ها نگیرِدشان، و گشت و گذارها نیازاردِشان، و اما نافرمانان؛ در بدترین سرای فرود آوردِشان، دست‌ها را به گردن‌ها زنجیر کند، و زُلف‌ها را به پاها بندَدْ، و جامهٔ قیرین و جلیقهٔ آتشین پوشاندشان، در کیفری که سوزایش تُند بُوَدْ، و در جایگهی که درش بر نشیمنانش بسته شود، در آتشی زبانه وَرْ و خروشان، و زبانه‌هایی گستران، و خروشایی هراس آور، نشیمنش نگریزد، و گرفتارش‌نرهد،

هائِلٌ، لَا يَظْعَنُ مُقيمُها، وَلَا يُفادىٰ اَسيرُها، وَلَا تُفْصَمُ كُبُولُها. لَا مُـدَّةَ لِلدّارِ فَتَفْنىٰ، وَلا اَجَلَ لِلْقَوْمِ فَيُقْضىٰ!

و زنجیرهایش نگسلد، و این سرای را فرجامی نه تا برآید، و این گروه را سرانجامی نه تا سر آید!

وَ مِنْها: في زهد النبي ﷺ

پارسایی پیامبر ﷺ

قَدْ حَقَّرَ الدُّنْيا وَ صَغَّرَها، وَ اَهْوَنَ بِها وَ هَوَّنَها، وَ عَلِمَ اَنَّ اللّٰهَ زَواهـا عَـنْهُ اَخْـتِياراً، وَ بَسَـطَها لِـغَيْرِهِ اَحْتِقاراً، فَاَعْرَضَ عَنِ الدُّنْيا بِـقَلْبِهِ، وَ اَماتَ ذِكْرَها عَنْ نَـفْسِهِ، وَ اَحَبَّ اَنْ تَغيبَ زينَتُها عَنْ عَـيْنِهِ، لِكَـيْلا يَتَّخِذَ مِنْها رِيـاشاً، اَوْ يَـرْجُوَ فِـيها مُقاماً. بَلَّغَ عَنْ رَبِّهِ مُعْذِراً، وَ نَصَحَ لِاُمَّـتِهِ مُـنْذِراً، وَ دَعـا اِلَى اَلْجَنَّةِ مُبَشِّراً، وَ خَوَّفَ مِنَ النّارِ مُحَذِّراً!

حقا که دنیا را ناچیز شمرد و کوچکش انگاشت، و خوارش نمود و پستش داشت، و دانست که خداوند دل خواهانه دنیا را از او گرفت، و ناچیزانه برای دیگران گستردش، پس به ژرفای دلش از دنیا روی گرداند، و در فرونای جانش یادش را میراند، و پسندید تا زیباییش از چشمش پنهان شود، تا مبادا که از آن پَری گیرد یا در آن جایگهی آرزو کند! پیامِ پایانی پروردگارش را رساند، و برای اُمتش هشدارانه دل سوزاند، و امیدمندانه به بهشت فراخواند، و بیم‌مندانه از دوزخ ترساند!

اهل‌البیت ﷺ

خاندان پیامبر ﷺ

نَحْـنُ شَـجَرَةُ النُّـبُوَّةِ، وَ مَحَـطُّ الرِّسـالَةِ، وَ مُخْـتَلَفُ الْمَلائِكَةِ، وَ مَـعادِنُ اَلْـعِلْمِ، وَ يَـنابيعُ الْحُكْـمِ،

مابیم درختِ نبوت، و پایگهِ رسالت، و فرودگهِ فرشتگان، و کان‌های دانش، و چشمه سارانِ آگاهی، یاورِ ما و دوستدارِ

ناصِرُنا وَ مُحِبُّنا یَنْتَظِرُ الرَّحْمَةَ، وَ	ما چشم براه رحمت، و دشمنِ ما و
عَدُوُّنا وَ مُبْغِضُنا یَنْتَظِرُ السَّطْوَةَ!	کینه‌ورِ ما چشم براه کیفر!

۱. قرآن ۸/۳۲.
۲. قرآن ۳۰/۵۲.

◙ این سخنان در منبع زیر فرازهای پراکنده و جا به جایی است از یک خطبه بلند:

● **کل شیئی:** تمام‌النهج.خ ۱۰۶/۷ ← در همهٔ نسخه‌های نهج. با اضافات در متن و ساختار در: نهج‌السعادة ۶۴۴/۲. + العقد ۱۶۶/۴.

● **لم ترک العیون:** همان ۱۰۸، ۱۰۹، ۱۱۰، ۱۱۱، ۱۱۲. ← در همهٔ نسخه‌های نهج، با اختلاف اندکی در برخی واژگان، و اضافات متن و ساختار: لامُنْجَأمِنکَ ← اِلاّاِلیکَ. نِعَم الآخره ← نَعیم، لم یتشعبهم ← لم یشعبهم، ولَزَرَوْا ← لأزَرَوْا. لاینزجر ← لایزدجر، ولایسمع ← ولایستطیع، بین اهله ← عند اهله، لایُسعد ← لایسمع: العقد ۱۶۸/۴. مَحَطّ ← مَخَطّ، اماد ← امار، اِخْلاقهم ← اَخْلاقهم، تفرقهم ← تفریقهم، مَسْألَتهم ← مُسْاءَلَتهم. اضافات در: العقد ۱۶۷/۴. + آمدی / غرر ۷۴۸/۲. + نهج‌السعادة ۶۴۶/۲. + العقد ۱۶۸/۴. + غرر ۵۳۲/۲.

● **قد حقر:** همان ۱۱۵ ← در همهٔ نسخه‌های نهج، با اختلاف در ساختار: حین حقر. با اضافات در متن و ساختار.

● **علم ان الله:** همان ۱۱۴ ← در همهٔ نسخه‌های نهج، با اختلاف در یک واژه: احتقاراً ← اختباراً: دستور ۴۱. + غرر ۵۳۳/۲. با اضافات در متن و ساختار.

● **بلغ عن ربه:** همان ۱۱۷ ← در همهٔ نسخه‌های نهج. با اضافات در متن و ساختار.

● **نحن شجرة‌النبوة:** همان ۱۱۸ ← در همهٔ نسخه‌های نهج، با اختلاف در دو واژه: عدونا ← خاذلنا. السطوة ← اللعنة. و اضافات در متن و ساختار: نحن اهل‌البیت: صفار / بصائر ۷۲. + نهج‌السعادة ۶۵۷/۲. + غرر ۷۹۹/۲.

و من خطبة له علیه‌السلام

في التوحيد، و تجمع هذه الخطبة من اصول العلم ما لا تجمعه خطبة

﴿خطبه ۱۸۶﴾

ما وَحَّدَهُ مَنْ كَيَّفَهُ، وَلَا حَقيقَتَهُ أَصابَ مَنْ مَثَّلَهُ، وَلَا إِيّاهُ عَنىٰ مَنْ شَبَّهَهُ، وَ لَا صَمَدَهُ مَنْ اَشارَ اِلَيْهِ وَ تَوَهَّمَهُ. كُلُّ مَعْرُوفٍ بِنَفْسِهِ مَصْنُوعٌ، وَكُلُّ قائِمٍ فِي سِواهُ مَعْلُولٌ. فاعِلٌ لَا بِاضْطِرابِ آلَةٍ، مُقَدِّرٌ لَا بِجَوْلِ فِكْرَةٍ، غَنِيٌّ لَا بِاسْتِفادَةٍ. لَا تَصْحَبُهُ اَلْاَوْقاتُ، وَ لَا تَرْفِدُهُ اَلْاَدَواتُ؛ سَبَقَ اَلْاَوْقاتَ كَوْنُهُ، وَاَلْعَدَمَ وُجُودُهُ، وَ اَلْاِبْتِداءَ اَزَلُهُ. بِتَشْعيرِهِ اَلْمَشاعِرَ عُرِفَ اَنْ لَا مَشْعَرَ لَهُ، وَ بِمُضادَّتِهِ بَيْنَ اَلْاُمُورِ عُرِفَ اَنْ لَا ضِدَّ لَهُ، وَ بِمُقارَنَتِهِ بَيْنَ اَلْاَشْياءِ عُرِفَ اَنْ لَا قَرينَ لَهُ. ضادَّ النُّورَ

از سخنان حضرتش علیه‌السلام

در یکتایی خداوند، این سخنان از دانش خداشناسی چیزهایی دارد که هیچ سخنی آنها را در برندارد

﴿خطبه ۱۸۶﴾

یکتا نداندش آن که گونه‌ای پنداردَش، و نه به حقیقتش رسد آن که همانند کندَش، و در نیابدَش آن که مانند کندَش، و رو نیاردَش آن که نشانه‌اش رود و پنداردَش. هر شناخته به خویشی پدیداریده، و هر ایستاده به جز خود پدیده است. کُننده است نه به کاربردِ ابزاری، اندازه‌ساز است نه به راه بردِ اندیشه‌ای، بی‌نیاز است نه به بردنِ بهره‌ای، زمانه‌ها همرهش نبوَند، و ابزارها یاریش نکنند، هستی‌اش زمانه‌ها را، و هست‌اش نیستی را، و جاودانیش آغازین را پیشی گرفته، به آگهیدنش دریاب‌ها را، دانسته شود که او را دریابی نه، و به ناهمسازیش میانِ پدیده‌ها، دانسته شود که او را همتایی نه، و به همسازیش میانِ چیزها، دانسته

بِالظُّلْمَةِ، وَالْوُضُوحَ بِالْبُهْمَةِ، وَالْجُمُودَ بِالْبَلَلِ، وَالْحَرُورَ بِالصَّرْدِ. مُؤَلِّفٌ بَيْنَ مُتَعادِياتِها، مُقارِنٌ بَيْنَ مُتَبايِناتِها، مُقَرِّبٌ بَيْنَ مُتَباعِداتِها، مُفَرِّقٌ بَيْنَ مُتَدانِياتِها. لا يُشْمَلُ بِحَدٍّ، وَ لا يُحْسَبُ بِعَدٍّ، وَ اِنَّما تَحُدُّ الْاَدَواتُ اَنْفُسَها، وَ تُشيرُ الْآلاتُ اِلىٰ نَظائِرِها. مَنَعَتْها «مُنْذُ» اَلْقِدَمِيَّةَ، وَ حَمَتْها «قَدُ» الْاَزَلِيَّةَ، وَ جَنَّبَتْها «لَوْلا» التَّكْمِلَةَ! بِها تَجَلّىٰ صانِعُها لِلْعُقُولِ، وَ بِها اَمْتَنَعَ عَنْ نَظَرِ الْعُيُونِ، وَلا يَجْري عَلَيْهِ السُّكُونُ وَ الْحَرَكَةُ، وَ كَيْفَ يَجْرى عَلَيْهِ ما هُوَ اَجْراهُ، وَ يَعُودُ فِيهِ ما هُوَ اَبْداهُ، وَ يَحْدُثُ فِيهِ ما هُوَ اَحْدَثَهُ! اِذاً لَتَفاوَتَتْ ذاتُهُ، وَ لَتَجَزَّأَ كُنْهُهُ، وَ لَامْتَنَعَ مِنَ الْاَزَلِ مَعْناهُ، وَ لَكانَ لَهُ وَراءٌ اِذْ وُجِدَ لَهُ اَمامٌ، وَ لَالْتَمَسَ

شود که او را همراهی نه، روشنی را به تاریکی، و روشنایی را به تیرگی، و خشکی را به تری، و گرمی را به سردی ناسازگار ساخت، گردآورِ میانِ ناهمسازها، نزدیک سازِمیانِ ناهمگون‌ها، نزدیک‌گرِ میانِ هم‌گریزها، جداگرِ میانِ هم آمیزها، به مرزی در نیاید، و به شماری نایَدْ، که ابزارها خویش را مرزمند کنند، و افزارها به همانندِشان نشانه روند، همیشگی را ابزارِ زمانی «از هنگام» نسازد، و جاودانگی را ابزارِ «کنون» نشاید، و هستی بایسته را ابزارِ نیستیِ «گر نبود» نسزد. به آفریده‌هاست که آفریدگار بر خردها آشکار شود، و به دریافتِ خردهاست که در نگاهِ دیده‌ها نَشاید، و بر او رامش و جنبش نگذَرَدْ، که چگونه بر او گذَرَد آنچه خود روانْدَش، و چگونه در او باز آید آنچه خود آغازَدَش، و چگونه در او پدید آید آنچه خود آفرینَدَش! که در این پندار؛ وجودش گونه گون شود،

التَّمامَ اِذْ لَزِمَهُ النُّقْصانُ، وَ اِذاً لَقامَتْ آيَةُ الْمَصْنُوعِ فيهِ، وَ لَتَحَوَّلَ دَليلاً بَعْدَ اَنْ كانَ مَدْلُولاً عَلَيْهِ، وَ خَرَجَ بِسُلْطانِ الْاِمْتِناعِ مِنْ اَنْ يُؤَثِّرَ فيهِ ما يُؤَثِّرُ فِي غَيْرِهِ. الَّذِي لا يَحُولُ وَلا يَزُولُ، وَلا يَجُوزُ عَلَيْهِ الْاُفُولُ. لَمْ يَلِدْ فَيَكُونَ مَوْلُوداً، وَ لَمْ يُولَدْ فَيَصيرَ مَحْدُوداً. جَلَّ عَنِ اتِّخاذِ الْاَبْناءِ، وَ طَهُرَ عَنْ مُلامَسَةِ النِّساءِ. لا تَنالُهُ الْاَوْهامُ فَتُقَدِّرَهُ، وَ لا تَتَوَهَّمُهُ الْفِطَنُ فَتُصَوِّرَهُ، وَ لا تُدْرِكُهُ الْحَواسُّ فَتُحِسَّهُ، وَلا تَلْمِسُهُ الْاَيْدي فَتَمَسَّهُ. وَلا يَتَغَيَّرُ بِحالٍ، وَلا يَتَبَدَّلُ فِي الْاَحْوالِ. وَ لا تُبْليهِ اللَّيالِي وَ الْاَيّامُ، وَلا يُغَيِّرُهُ الضِّياءُ وَالظَّلامُ، وَلا يُوصَفُ بِشَيْءٍ مِنَ الْاَجْزاءِ، وَلا بِالْجَوارِحِ وَ الْاَعْضاءِ، وَلا بِعَرَضٍ مِنَ

و هست‌اش پریشد، و با جاودانگیِ وجودش نسازد، و برایش پیشینه‌ای باشد چون که برایش پسینه‌ای پیدا شود، و خواهد که بُـود شود، چون که بایستهٔ کمبودی گردیده، که در این پندار؛ نشانِ ساخته شدن در او پیدا بُوَد، و رهنمای دیگری گردد ز آن پس که هستی رهنمای بر او بُوَد. و توانایی جاودانه نسازد که در او اثر نهد آنچه در جز او اثر گذارد. خدایی که نه دِگرگون شود، و نه پایان یابَدْ، و بر او ناپدیدی روانایَدْ، نزاده تا زاده‌ای باشد، و نزاید تا مرزمند گردد، بس فراست از گرفتنِ فرزندان، و بس پاک است از آمیزشِ زنان، پندارها در نیابندَش تا اندازه گیرندش، و خردها نگمانندش تا پندارندش، و درباب‌ها در نیابندش تا یابندش، و دست‌ها نمالندش تا جویندش، به چگونگی دگرگون نشود، و در چگونه‌ها نَخَلد، شب‌ها و روزها نفرسایَدَش، و روشنی و تاریکی دگرگون نشود، به پیکرْ

اَلْاَعْــــراضِ، وَلَا بِــــالْغَیْرِیَّةِ وَ اَلْاَبْعاضِ. وَلَا یُقالُ: لَـهُ حَـدٌّ وَلَا نِهایَةٌ، وَلَا اَنْقِطاعٌ وَلَا غایَةٌ؛ وَلَا اَنَّ اَلْاَشْیاءَ تَحْویهِ فَتُقِلَّهُ اَوْ تُهْـوِیَهُ، اَوْ اَنَّ شَیْئاً یَحْـمِلُهُ فَـیُمیلَهُ اَوْ یُـعْدِلَهُ. لَیْسَ فِي اَلْاَشْیاءِ بِـوالِجٍ، وَلَا عَـنْها بِخارِجٍ. یُخْبِرُ لَا بِلِسانٍ وَ لَهَواتٍ، وَ یَسْمَعُ لَا بِخُرُوقٍ وَ اَدَواتٍ. یَـقُولُ وَلَا یَلْفِظُ، وَ یَحْفَظُ وَلَا یَـتَحَفَّظُ، وَ یُریدُ وَلَا یُضْمِرُ. یُحِبُّ وَ یَرْضیٰ مِنْ غَیْرِ رِقَّةٍ، وَ یُبْغِضُ وَ یَغْضَبُ مِـنْ غَیْرِ مَشَقَّةٍ. یَـقُولُ لِمَـنْ اَرادَ کَـوْنَهُ: «کُنْ، فَیَکُونُ»، لَا بِـصَوْتٍ یَـقْرَعُ، وَلَا بِـنِداءٍ یُسْـمَعُ؛ وَ اِنَّما کَـلامُهُ سُبْحانَهُ فِعْلٌ مِنْهُ اَنْشَاَهُ، وَ مِـثْلُهُ لَمْ یَکُنْ مِنْ قَبْلِ ذٰلِكَ کائِناً، وَلَوْ کـانَ قَدیماً لَکانَ اِلٰهاً ثانِیاً!

لَا یُقالُ: کـانَ بَـعْدَ اَنْ لَمْ یَکُـنْ،

پاره‌ها به وصف ناید، و نه به اندام‌ها و اندامک‌ها، و نه به روی کردی از رویکردها، و نه به پاره‌ای از این و برخی از آن، گفته ناید که: او را اندازه‌ای است، و نه پایانه‌ای، و نه انجامی و نه فرجامی، و نه این که پدیده‌ها در بر گیرندش تا فرا برندش یا فرو آرندش، یا که پدیده‌ای کَشَدَش تا کژ کُندش یا استوار سازدش، در درونِ پدیده‌ها نیست و برونِ از آنها هم نیست، گُزارِش دهد نه به زبانی و زبانکی، و شنوَد نه با گوشی و ابزاری، گوید و سخن نپراکند، نگهدارد و به یادی نسپُرَدْ، خواهد و نیندیشد، دوست دارد و خشنود گردد بی‌نازک دلی، و خشم کند و کیفر نمایَدْ بی‌رنجوری، به آن که خواهد گوید: «باش تا شود» نه با صدایی که بانگ برآرد، و نه با آوایی که شنیده شود، سخنِ خدایِ سبحان کردارِ اوست که آفرینَدَش و نمایانَدَش که ز آن پیش پدیدار نبود، که گر پیشین بود باید خدای دومی می‌بود!

گفته ناید که: شد ز آن پس که نبود، تا

فَتَجْرِیَ عَلَیْهِ الصِّفاتُ الْمُحْدَثاتُ، وَلَا یَکُونُ بَیْنَها وَ بَیْنَهُ فَصْلٌ، وَلَا لَهُ عَلَیْها فَضْلٌ، فَیَسْتَوِیَ الصّانِعُ وَ الْمَصْنُوعُ، وَ یَتَکافَأَ الْمُبْتَدَعُ وَالْبَدیعُ. خَلَقَ الْخَلائِقَ عَلیٰ غَیْرِ مِثالٍ خَلا مِنْ غَیْرِهِ، وَ لَمْ یَسْتَعِنْ عَلیٰ خَلْقِها بِاَحَدٍ مِنْ خَلْقِهِ. وَ اَنْشَأَ الْاَرْضَ فَأَمْسَکَها مِنْ غَیْرِ اشْتِغالٍ، وَ اَرْساها عَلیٰ غَیْرِ قَرارٍ، وَ اَقامَها بِغَیْرِ قَوائِمَ، وَ رَفَعَها بِغَیْرِ دَعائِمَ، وَ حَصَّنَها مِنَ الْاَوَدِ وَ الْاِعْوِجاجِ، وَ مَنَعَها مِنَ التَّهافُتِ وَ الْاِنْفِراجِ. اَرْسیٰ اَوْتادَها، وَ ضَرَبَ اَسْدادَها، وَ اسْتَفاضَ عُیُونَها، وَ خَدَّ اَوْدِیَتَها؛ فَلَمْ یَهِنْ ما بَناهُ، وَلَا ضَعُفَ ما قَوّاهُ. هُوَ الظّاهِرُ عَلَیْها بِسُلْطانِهِ وَ عَظَمَتِهِ، وَ هُوَ الْباطِنُ لَها بِعِلْمِهِ وَ مَعْرِفَتِهِ، وَ الْعالی عَلیٰ کُلِّ شَیْءٍ مِنْها

بر او ویژگی‌های نو آفرین‌ها روا بُوَد، و میانِشان و او جدایی نباشد، و نه او را بر آنها برتری آید، تا آفریدگار و آفریده یکسان بُوَدْ، و پدیدارنده و پدیده همسان شود، آفریدگان را آفرید بی‌مانندی مانده از دیگری، و بر آفرینشِ‌شان از هیچ یک از آفریدگانش یاری نجست. زمین را آفرید و نگه داشتنش بی سرگرمیدنی، و استوار ساختنش بی رامشگهی، و بر پاییدش بی‌پایه‌ای، و افراشتنش بی ستونی، و از نوسان و کژیدن پاییدش، و از پارگی و ریختگی بازداشتنش، کوه‌هایش را استوار ساخت، و فرازناهایش را کوبید، و چشمه سارانش را روان کرد، و دره‌هایش را شکافت، و نسُستید آنچه ساختش، و نه ناتوان شد آنچه توانا کردَش، اوست آشکارِ بر آن؛ با فرمانروایی و شکوهش، اوست نهانِ در آن؛ با آگاهی و شناختنش، فرازمندِ بر هر چیزی از آن؛ با شکوه و توانش، چیزی را که از آن خواهدش ناتوان

بِجَلالِهِ وَ عِزَّتِهِ. لَا يُعْجِزُهُ شَيْءٌ مِنْها طَلَبَهُ، وَلَا يَمْتَنِعُ عَلَيْهِ فَيَغْلِبَهُ، وَلَا يَفُوتُهُ السَّرِيعُ مِنْها فَيَسْبِقَهُ، وَلَا يَحْتاجُ إِلىٰ ذِي مَالٍ فَيَرْزُقَهُ. خَضَعَتِ الْأَشْيَاءُ لَهُ، وَ ذَلَّتْ مُسْتَكِينَةً لِعَظَمَتِهِ، لَا تَسْتَطِيعُ الْهَرَبَ مِنْ سُلْطانِهِ إِلىٰ غَيْرِهِ فَتَمْتَنِعَ مِنْ نَفْعِهِ وَ ضَرِّهِ، وَلَا كُفْوَ لَهُ فَيُكافِئَهُ، وَلَا نَظِيرَ لَهُ فَيُساوِيَهُ. هُوَ الْمُفْنِي لَها بَعْدَ وُجُودِها، حَتّىٰ يَصِيرَ مَوْجُودُها كَمَفْقُودِها!

نکندش، و بر او سر نپیچد تا چیرش، شتابانش نشتابدش تا پیشی گیردش، و به توانگری نیاز ندارد تا روزی دهدش. پدیده‌ها فروتنِ اویند، و در برابرِ شکوهش فروتنانه خوارند، از فرمانرواییش به قلمرو دیگری نتوانند که گریزند تا سود و زیانش را باز دارند، او را همتایی نه تا همتاییش کند، او را مانندی نه تا همسانیش کند. اوست نیستی بخشِ‌شان پس از هستی بخشیدنِ‌شان، تا که هستِ‌شان چون نیستِ‌شان گردد!

وَ لَيْسَ فَناءُ الدُّنْيا بَعْدَ ابْتِداعِها بِأَعْجَبَ مِنْ إِنْشائِها وَ اخْتِراعِها. وَ كَيْفَ وَلَوِ اجْتَمَعَ جَمِيعُ حَيَوانِها مِنْ طَيْرِها وَ بَهائِمِها، وَ ما كانَ مِنْ مُراحِها وَ سائِمِها، وَ أَصْنافِ أَسْناخِها وَ أَجْناسِها، وَ مُتَبَلِّدَةِ أُمَمِها وَ أَكْياسِها، عَلىٰ إِحْداثِ بَعُوضَةٍ، مَا

و نابودی دنیا پس از آغازیدنش شگفت‌تر از آفرینشش و پدیداریدنش نیست، و چگونه گر همهٔ جاندارانش از پرندگانش و چارپایانش و آنچه هست از بیابانی‌شان و خانگی‌شان، و گونهٔ گونه‌شان و نژادهاشان، و نادان مردمِ‌شان و داناهاشان بر آفرینش پشه‌ای گرد آیند نتوانند که

قَدَرَتْ عَلىٰ اِحْداثِها، وَلا عَرَفَتْ کَیْفَ السَّبیلُ اِلىٰ ایجادِها، وَ لَتَحَیَّرَتْ عُقُولُها فی عِلْمِ ذٰلِكَ وَ تاهَتْ، وَ عَجَزَتْ قُواها وَ تَناهَتْ، وَ رَجَعَتْ خاسِئَةً حَسیرَةً عارِفَةً بِاَنَّها مَقْهُورَةٌ، مُقِرَّةً بِالْعَجْزِ عَنْ اِنْشائِها، مُذْعِنَةً بِالضَّعْفِ عَنْ اِفْنائِها!

آفرینندش، و ندانند که راهِ آفرینش آن چگونه است، و خردهاشان در دانشِ آن پریشد و سرگشته شود، و توان‌هاشان ناتوان گردد و پایان یابد، و خوار و ناکام باز آید؛ آگاه به این که ناتوانند، و زبان گشا به ناتوانی از آفرینشش، و سر نهاده به ناتوانی از نابود سازیش!

وَ اِنَّ اللّٰهَ، سُبْحانَهُ یَعُودُ بَعْدَ فَناءِ الدُّنْیا وَحْدَهُ لا شَیْءَ مَعَهُ، کَما کانَ قَبْلَ ابْتِدائِها، کَذٰلِكَ یَکُونُ بَعْدَ فَنائِها، بِلا وَقْتٍ وَ لا مَکانٍ، وَلا حینٍ وَلا زَمانٍ. عُدِمَتْ عِنْدَ ذٰلِكَ الْآجالُ وَ الْاَوْقاتُ، وَ زالَتِ السِّنُونَ وَ السّاعاتُ. فَلا شَیْءَ اِلَّا اللّٰهُ الْواحِدُ الْقَهّارُ الَّذی اِلَیْهِ مَصیرُ جَمیعِ الْاُمُورِ. بِلا قُدْرَةٍ مِنْها کانَ ابْتِداءُ خَلْقِها، وَ بِغَیْرِ امْتِناعٍ مِنْها کانَ فَناؤُها، وَلَوْ قَدَرَتْ عَلىٰ

و هان که خدای سبحان پس از نابودی دنیا یگانه پاید، بی آنکه چیزی با او باشد، آن سان که پیش از آغازیدنش بود همان سان پس از نابودیش باشد، بی زمانی و بی جایی، و بی آنی و بی آنایی. آنک است که فرجام‌ها و زمانه‌ها نابود گردد، و زمان‌ها و سال‌ها ناپدید شود. پس چیزی جز خدای یکتای چیرابی که روانای همهٔ پدیده‌ها سوی اوست نباشد. بی آنکه دنیا را در آغازِ آفریدنش توانی باشد، بی سرپیچیدنی نابودیش خواهد بود، که گر سرپیچی می‌توانست پایدار

اَلْاِمْتِناعِ لَدامَ بَقاؤُها. لَمْ یَتَکاءَدْهُ صُنْعُ شَیْءٍ مِنْها اِذْ صَنَعَهُ، وَ لَمْ یَؤُدْهُ مِنْها خَلْقُ ما خَلَقَهُ وَ بَراَهُ، وَ لَمْ یُکَوِّنْها لِتَشْدیدِ سُلْطانٍ، وَلَا لِخَوْفٍ مِنْ زَوالٍ وَ نُقْصانٍ، وَلَا لِلْاِسْتِعانَةِ بِها عَلیٰ نِدٍّ مُکاثِرٍ، وَلَا لِلْاِحْتِرازِ بِها مِنْ ضِدٍّ مُثاوِرٍ، وَ لَا لِلْاِزْدِیادِ بِها فی مُلْکِهِ، وَلَا لِمُکاثَرَةِ شَریکٍ فی شِرْکِهِ، وَلَا لِوَحْشَةٍ کانَتْ مِنْهُ، فَاَرادَ اَنْ یَسْتَأْنِسَ اِلَیْها!

ثُمَّ هُوَ یُفْنیها بَعْدَ تَکْوینِها، لَا لِسَامٍ دَخَلَ عَلَیْهِ فی تَصْریفِها وَ تَدْبیرِها، وَلَا لِراحَةٍ واصِلَةٍ اِلَیْهِ، وَلَا لِثِقَلِ شَیْءٍ مِنْها عَلَیْهِ. لَا یُمِلُّهُ طُولُ بَقائِها فَیَدْعُوَهُ اِلیٰ سُرْعَةِ اِفْنائِها، وَلٰکِنَّهُ سُبْحانَهُ دَبَّرَها بِلُطْفِهِ، وَ اَمْسَکَها بِاَمْرِهِ، وَ اَتْقَنَها بِقُدْرَتِهِ، ثُمَّ یُعیدُها بَعْدَ الْفَناءِ مِنْ

می‌ماند. ساختنِ چیزی از دنیا آنک که ساختنش دشوار نیامدش و آفریدنِ آنچه راکه از آن آفریدش و استوار ساختنش گران نیامدش، و برای زورمندی نیافریدش، و نه در بیمِ از نابودی و کاستی، و نه برای یاری گرفتن از آن بر انبازی چیره، و نه برای دور شدنِ با آن از همتایی شوریده، و نه برای افزودنِ با آن بر قلمروش، و نه برای فزونیدنِ بر انبازی در بهره‌اش، و نه از سر تنهایی که از آن بیم داشت تا خواهد که با آن همدم شود!

پس هموست که پس از آفریدنِ دنیا نابود کندش؛ نه از خستگی که در دگریدنش و سامانیدنش بر او در آمده، و نه برای رسیدنِ رامشی به او، و نه از گرانباری چیزی از آن بر او. درازای پایندگی دنیا خسته نکندش، تا در نابودیش شتاب وادارَدش، بلکه خدای سبحان سامانیدَش به مهرش، و نگه داشتش به فرمانش، و استوار ساختنش

غَیْرِ حاجَةٍ مِنْهُ اِلَیْها، وَلَا اَسْتِعانَةٍ بِشَیْءٍ مِنْها عَلَیْها، وَلَا لِانْصِرافٍ مِنْ حالِ وَحْشَةٍ اِلیٰ حالِ اَسْتِئْناسٍ، وَلَا مِنْ حَالِ جَهْلٍ وَ عَمًی اِلیٰ حَالِ عِلْمٍ وَ اَلْتِماسٍ، وَلَا مِنْ فَقْرٍ وَ حاجَةٍ اِلیٰ غِنًی وَ کَثْرَةٍ، وَلَا مِنْ ذُلٍّ وَضَعَةٍ اِلیٰ عِزٍّ وَ قُدْرَةٍ!	به توانش. آنگاه پس از نابودی بازگرداندش، بی آنکه نیازی داشته باشد به آن، و بی‌یاری گرفتنِ چیزی از آن بر آن، و نه برای دگریدن از تنهایی به همدم گرفتنی، و نه از نادانی و نابینایی به دانایی و دیدنی، و نه از نیاز و بی‌نوایی به بی‌نیازی و دارایی، و نه از خواری و پَستی به بزرگی و شکوهی!

▣ **این سخنان در منبع زیر فرازهایی است از یک خطبه بلند :**

● **ما وحّده...** : تمام‌النهج. خ ۹۳/۴ ← در همهٔ نسخه‌های نهج. با اضافات در ساختار و متن: ... ما وحده و لا به صدّق من کیفه: توحید ۳۵. + تحف ۴۹. + نهج‌السعادة ۴۳/۳. مثّله ← من مثّل به. ... و لا ایاه ... وَحَدّه، و لاله وحّد من اکتنهه، و لا به امن من نهاه، و لاله

● **تذلل من بعْضه**: همان منابع. صَمَدَه ← صَمَّدَه. و اضافات متن در: همان منابع. + عیون ۱۴۹/۱. + منهاج ۲۷۱/۱۰.

● **فاعل لا باضطراب**: همان ۹۴ ← در همهٔ نسخه‌های نهج. با اضافات در ساختار و متن: ... مدبر لا بحرکة، مرید لا بعزیمة و... و... : همان. آلة ← حرکة، تحف ۵۰. + نهج‌السعادة ۴۸/۳. اَزَلُه ← اَوَّلُه.

● **و بمضادته...** : همان ۹۴،۹۳ ← در همهٔ نسخه‌های نهج. با اضافات در ساختار و متن: ... و بمضادته بین الامور المـتضادة عرف... : ارشاد ۱۱۹. ... بین الاشیاء المـقترنة ...: همان. ... والخشن باللین: منهاج ۲۷۱/۱۰. الجمود ← الیُبس: همان. الحَرور ← الحُرُر، مقارن ← مقارب. اضافات متن در: عیون ۱۴۹/۱. + توحید ۳۷. + تحف ۵۰. + منهاج ۲۷۱/۱۰. + نهج‌السعادة ۵۰/۳.

● **و انما تحدّ الادوات...** : همان ۹۶ ← در همهٔ نسخه‌های نهج. با اضافات در ساختار و متن: ...

الی نظائرها، و في الاشياء توجد افعالها، و... و... و اليها الت احداثها: همان منابع. القدمة ← القدمية. التكملة ← نَفَتْ عنها لَوْلاَ الْجَبرية: تحف ۵۱. + نهج‌السعادة ۵۲/۳. اذ ← اذا.

● و اذا لقامت... : همان ۹۷ ← در همهٔ نسخه‌های نهج. با اضافات در متن و ساختار: ... مدلولاً عليه، ولا قترنت صفاتة بصفات مادونه، و... : همان منابع. يتلفظ ← يلفظ.

● يقول لما اراد... : همان ۹۸ ← در همهٔ نسخه‌های نهج. با اختلاف در برخی واژگان: بينها و بينه ← بينه و بينها. شيء منها ← منها شيء. فيطلبه ← طلبه. وَ ذَلّت ← فذلّت. اسناخها ← اشباحها.

● و ان الله... : همان ۹۹ ← در همهٔ نسخه‌های نهج. با اختلاف در برخی واژگان: ان ← انه. يتكاءَدُه ← يتكأده، ما خلقه و براه ← ما براه و خلقه، ما خلقه اذ براه. و اضافات متن در: عيون ۱۴۹/۱.

و من خطبة له عليه‌السلام
في عجيب صنعة الكون
﴿خطبه ۲۱۱﴾

وَ كانَ مِنِ اقْتِدارِ جَبَرُوتِهِ، وَ بَديعِ لَطائِفِ صَنْعَتِهِ، اَنْ جَعَلَ مِنْ ماءِ الْبَحْرِ الزّاخِرِ الْمُتَراكِمِ الْمُتَقاصِفِ، يَبَساً جامِداً، ثُمَّ فَطَرَ مِنْهُ اَطْباقاً، فَفَتَقَها سَبْعَ سَماواتٍ بَعْدَ ارْتِتاقِها، فَاسْتَمْسَكَتْ بِاَمْرِهِ، وَ قامَتْ عَلىٰ حَدِّهِ. وَ اَرْسىٰ اَرْضاً يَحْمِلُهَا الْاَخْضَرُ الْمُثْعَنْجِرُ، وَالْقَمْقامُ الْمُسَخَّرُ، قَدْ ذَلَّ لِاَمْرِهِ، وَ اَذْعَنَ

از سخنان حضرتش عليه‌السلام
در ساختار شگفتِ هستی
﴿خطبه ۲۱۱﴾

و از توانِ بزرگمندیش، و شگفتای ریزه‌کاری‌های آفرینشش، این که از آبِ دریای سرشارِ انباشتهٔ خیزاب کوب، سختنا خشکزاری بر آورَدْ، آنگاه از گازِ آن لایه‌هایی آفرید، پس از پیوستنِ‌شان به‌یکدیگر به هفت آسمان جدا کردِشان، پس به فرمانش چسبیدند، و در جای خواستش فرازیدند، و زمینی را استوار ساخت که دریاها و اقیانوس‌ها و دریاچه‌های رام باراوِیند، به فرمانش فروتن شد، و به‌شکوهش سر هِشت،